

نامه‌ی سرگشاده به رفیق لنین



هرمان گورتر

پاسخی به جزوه‌ی لنین:
«رادیکالیسم، بیماری کودکانی کمونیسم»

برگردان: کاووس بهزادی

مه ۲۰۲۱

هرمان گورتر

نامه‌ی سرگشاده به رفیق لنین

پاسخی به جزوه‌ی لنین:

«رادیکالیسم، بیماری کودکانه‌ی کمونیسم»

برگردان: کاووس بهزادی

مه ۲۰۲۱

۲	۱. پیش درآمد
۲۰	۲. مسالهی اتحادیه‌ها
۴۰	۳. پارلمان‌تاریسم
۷۶	۴. اپورتونیزم در انترناسیونال سوّم
۸۴	۵. نتیجه‌گیری

تنظیم: A_۵



هرمان گورتر (۲۶ نوامبر ۱۸۶۴ - ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۷)

[هرمان گورتر متولد ۲۶ نوامبر ۱۸۶۴ در ورموریر در هلند متولد شد. [در ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۷ درگذشت.] از سال ۱۸۸۳ در رشته فلسفه کلاسیک در دانشگاه آمستردام تحصیل کرد. او تحصیلات خود را در سال ۱۸۸۹ با درجه دکترای نمایشنامه نویس یونانی، آیسخیلوس به پایان رساند.

در همان سال وی به عنوان معلم دبیرستان شروع به کار کرد. در سال ۱۸۹۶ به حزب کارگران سوسیال دمکرات پیوست. او از سال ۱۹۰۳ یکی از رهبران حزب شد و در ۱۹۰۷ وی مجله جناح چپ، De Tribune SDAP را تأسیس کرد. در سال ۱۹۱۸، وی یکی از بنیان‌گذاران حزب کمونیست هلند شد. در پایان سال ۱۹۱۸، به آلمان نقل مکان و در حزب کمونیست آلمان و از سال ۱۹۲۰، در حزب کارگران کمونیست آلمان فعالیت کرد. او به همراه **پانه کوک** عضو دبیرخانه اروپای غربی کمیترن و نماینده حزب در کنگره کمیترن در مسکو در نوامبر ۱۹۲۰، و در همین سال از کمیترن اخراج شد. گورتر نامه‌ی سرگشاده خود را به

لنین در همین سال نوشت. او در سال ۱۹۲۱، از مؤسسان حزب کارگران کمونیست
هلند بود.]



پانه کوک

Antonie" Anton" Pannekoek (۲ January 1873 – 28 April 1960)

من در این جا می‌خواهم توجه رفیق لنین، شما و خواننده گان را به این نکته معطوف کنم که این نامه در اثنای مارش پیروزمند روسیه به ورشو نوشته شده است. هم‌چنین در این جا می‌خواهم از شما و خواننده گان در مورد تکرار مطالب عذرخواهی کنم. از آن جایی که تاکتیک «چپ‌ها» برای کارگران بسیاری از کشورها شناخته شده نیست، تکرار مطالب اجتناب پذیر نبودند.

۵. گ.

۱. پیش درآمد

رفیق عزیز لنین!

من جزوه‌ی شما را در مورد رادیکالیسم در جنبش کمونیستی خواندم. من از این جزوه هم‌چون دیگر آثار شما مطالب زیادی یاد گرفتم. من نیز مثل بسیاری از رفقای دیگر در این مورد از شما سپاس‌گزار هستم. انگیزه‌ی شما برای نوشتن این جزوه شاید راندن بعضی ردپاها و بعضی جوانه‌های بیماری کودکانه که بدون شک در من نیز مسکن گزیده‌اند، بوده که قدر مسلم ثمربخش نیز خواهد بود. مطلب شما در مورد این که انقلاب بانی آشفته‌بازاری در بسیاری از کله‌ها بوده کاملاً درست است. من بر این نکته واقفم که انقلاب کاملاً ناگهانی بود و نه آن‌طوری که ما انتظارش را داشتیم. و نوشته‌ی شما محرک جدیدی خواهد بود که دوباره و خیلی بیش‌تر از گذشته قضاوت‌م را در مورد تمام مسائل مربوط به تاکتیک، هم‌چنین تاکتیک در انقلاب را همان‌طور که شما نشان داده‌اید، فقط منوط به مساله‌ی واقعیت، توازن واقعی قوای طبقاتی بکنم.

من وقتی که جزوه‌ی شما را خواندم فکر کردم: تمام مطالب درست است. اما زمانی که نشستم و پس از مدتی تعمق چند سؤال برایم مطرح شد که آیا من دیگر نباید از این «چپ‌ها» پشتیبانی کنم و دیگر مقاله‌یی برای KAPD و حزب اپوزیسیون ننویسم، اما من به این سؤالات پاسخ منفی دادم.

شاید این موضوع متناقض به نظر برسد. رفیق اما علت این است که نقطه‌ی عزیمت شما در این جزوه درست نیست. من بر این گمانم که قضاوت شما در باره‌ی مطابقت انقلاب در اروپای غربی با انقلاب روسیه، در باره‌ی شرایط انقلاب در کشورهای اروپای غربی و در نتیجه در مورد توازن قوای طبقاتی درست نیست. بدین ترتیب تصویر شما در مورد علت پیدایی چپ‌ها و اپوزیسیون واژگونه است. - بدین ترتیب وقتی که ما نقطه‌ی عزیمت تحلیل شما را قبول داشته باشیم، به نظر می‌رسد که مفاد جزوه‌ی شما صحیح است، اما وقتی که از این موضع حرکت نکنیم (یعنی کاری را که بایستی انجام دهیم) آن وقت کل جزوه‌ی شما نادرست است. قضاوت نابجا، بعضاً "نابجا و بعضاً" کاملاً اشتباه شما منجر به محکوم کردن جنبش چپ به ویژه در آلمان و انگلستان شده است. همان‌طور که شما به عنوان یک «رهبر» حتماً از این موضوع اطلاع دارید که من موافق تمام نکات مطرح شده توسط این جنبش نیستم اما با این حال تصمیم جدی گرفته‌ام که از این جنبش دفاع کنم، به گمانم به بهترین نحوی این کار را از طریق پاسخ به جزوه‌ی شما در دفاع از این چپ‌ها می‌توانم انجام بدهم. حقانیت، مزیت آن‌ها را در این جا و در حال حاضر در اروپای غربی نشان بدهم، نه فقط حقانیت و مزیت آن‌ها را در این مرحله اثبات کنم بل که هم‌چنین، و شاید هم که این مهم‌ترین مساله باشد، با تصویر واژگونه‌یی که به خصوص در روسیه در باره‌ی انقلاب در اروپای غربی مسلط است، مبارزه کنم. هر دو مهم هستند، چرا که هم تاکتیک اروپای غربی و هم چنین تاکتیک روسیه بسته‌گی به این برداشت از انقلاب در اروپای غربی دارد.

بسیار مایل بودم که این کار را در کنگره‌ی مسکو انجام دهم، اما موقعیت آمدن به آن‌جا را نداشتم.

در درجه‌ی نخست من بایستی دو ملاحظه‌ی مطرح شده از جانب شما را رد کنم که می‌توانند باعث قضاوت اشتباه رقفا و خواننده‌گان شوند. شما با تمسخر و تحقیر در مورد مضحک و بچه‌گانه بودن مبارزه در آلمان، در باره‌ی «دیکتاتوری رهبران یا توده‌ها»، «دیکتاتوری از بالا یا از پایین» و غیره مطالبی نوشته‌اید. ما کاملاً موافقیم که آن‌چه را که شما نوشته‌اید طرح درست مسائل از جانب شما نیستند. آن هم حداقل با تحقیر و تمسخر. اما با کمال تأسف در اروپای غربی آن‌ها مسائل مطرح برای ما هستند. ما نیز در اروپای غربی مثل بسیاری از کشورهای دیگر رهبر نداریم، مثل شما که رهبر انترناسیونال دوم بودید، ما هنوز در جست‌وجوی رهبران درستی هستیم که نمی‌خواهند بر توده‌ها حکومت کنند و به آن‌ها خیانت کنند و تا زمانی هم که ما چنین رهبرانی را نداریم، می‌خواهیم تمام کارها را از پایین و از طریق دیکتاتوری خود توده‌ها انجام دهیم. وقتی که راهنمای کوه‌نوردیم کسی است که مرا به پرتگاه می‌کشاند، خوش‌وقت خواهم بود که اصلاً چنین راهنمایی نداشته باشم. وقتی که ما رهبران درست را پیدا کردیم آن وقت خواهیم توانست قدم در راه دیگری هم بگذاریم. در این صورت می‌توانند توده‌ها و رهبران واقعا^۱ یکی شوند. منظور چپ‌های آلمان و انگلیسی و ما این و نه هیچ چیز دیگری است^۱.

این موضوع در مورد ملاحظه‌ی دوم شما هم صادق است که رهبران طبقه و توده‌ها بایستی یک کل منسجم را تشکیل بدهند. ما کاملاً با شما موافق هستیم. فقط موضوع بر سر این است که چنین رهبرانی را نیز پیدا و طوری تربیت کنیم که واقعا^۱ با توده‌ها متحد باشند. توده‌ها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها تنها از طریق

۱ - ملاحظه‌ی ناشر: با این وجود KAPD چیز بیش‌تری را مطالبه می‌کند: سلطه‌ی فزاینده‌ی از پایین به بالا.

مبارزه‌ی سرسخت، هم‌چنین بین خودشان می‌توانند چنین رهبرانی را پیدا و تربیت کنند. این موضوع در مورد انضباط آهنین و مرکزیت‌گرایی بی‌چون و چرا نیز صادق است. ما نیز خواستار آن‌ها هستیم، اما وقتی که ما رهبران درست را پیدا کردیم و نه قبل از آن. در این مبارزه‌ی سخت که در حال حاضر در آلمان و انگلیس برای تحقق بخشیدن به کمونیسم در کشورهای نزدیک با بزرگ‌ترین تلاش‌ها در جریان است، تمسخر شما فقط در آینده شاید تأثیر داشته باشد. شما با کاربرد این تمسخر عناصر اپورتونیستی انترناسیونال سوم را دور و بر خود جمع کرده‌اید. چرا که آن‌ها یکی از ابزارهایی هستند که از طریق آن‌ها عناصری در حزب اسپارتاکیست و در BSP در انگلستان و هم‌چنین در احزاب کمونیست بعضی از کشورهای دیگر می‌خواهند کارگران را فریب دهند. وقتی شما می‌گویید که تمام این مسائل مربوط به توده‌ها و رهبران مسائل مسخرهایی هستند، «مسخره و کودکانه»، با این فراز شما می‌خواهید جلوی کسانی را بگیرید که از خود شما، از رهبران انتقاد می‌کنند. با فراز مربوط به انضباط آهنین و مرکزیت‌گرایی شما می‌خواهید اپوزیسیون را درهم بشکنید، شما با چنین عناصر اپورتونیستی هم‌کاری و آن‌ها را به خدمت می‌گرفتید.

رفیق اما شما نباید چنین کاری را بکنید. ما در اروپای غربی هنوز در یک مرحله‌ی عقب‌تر قرار داریم. در این موارد بهتر است که به مبارزان حق سخن گفتن داد تا به حاکمان.

اما در حاشیه اشاره کنم که من در این نوشته دوباره به این موضوع باز می‌گردم. دلیل عمیق‌تری نیز وجود دارد که من نمی‌توانم با جزوه‌ی شما موافق باشم. به دلیل زیر:

وقتی که ما مارکسیست‌های اروپای غربی جزوه‌ها، مقالات و کتاب‌های شما را می‌خواندیم، در عین تصدیق و تحسین تقریباً تمام مطالبی را که شما نوشته‌اید، اما

با این حال یک نکته وجود داشت که ما ناگهان به عنوان خواننده کاملاً محتاط می شدیم که منتظر توضیحات بیش تری بودیم، ولی چنین توضیحاتی را پیدا نکردیم، حتا مدت ها بعد از خواندن آنها. در فکر فرو رفتیم و فقط با شرط و شروط حاضر به قبول آنها بودیم. درست در آن جایی که شما از کارگران و دهقانان فقیر صحبت کرده اید. شما این مطلب را بارها تکرار کرده اید. و همه جا شما از هر دوی این مقوله ها به عنوان عناصر انقلابی در سراسر جهان صحبت می کنید. و در هیچ کجا، حداقل تا آن جایی که من مطالب شما را خوانده ام شما تاکید بسیار صریح و واضحی نمی کنید در مورد تمایز بزرگی که در مورد این مساله بین روسیه (و بعضی از کشورهای اروپای شرقی) و کشورهای اروپای غربی (یعنی آلمان، فرانسه، انگلیس، بلژیک، هلند، سوئیس و کشورهای اسکاندیناوی، شاید هم ایتالیا) وجود دارد. ولی با این وجود به نظر من اختلاف بین نظر شما در باره ی تاکتیک در مورد اتحادیه ها و مسائل مربوط به پارلماناریسم با به اصطلاح چپ ها در اروپای غربی در تمایزیست که بین روسیه و اروپای غربی در این زمینه وجود دارد.

شما درست مثل من طبیعتاً این تمایز را می شناسید، اما شما حداقل تا آن جایی که من آثار شما را مطالعه کرده ام، بر مبنای تبعات این تمایز تاکتیک در اروپای غربی را تبیین نکرده اید. شما به این تبعات توجه نکرده اید و بدین ترتیب قضاوت شما در مورد تاکتیک در اروپای غربی اشتباه است.^۲ این قضاوت خطرناک بوده و خطرناک تر هم شده است، چرا که احزاب کمونیست در سرتاسر اروپای غربی بدون هیچ گونه تأملی جمله ی شما را باز و راجی می کنند، حتا مارکسیست ها. تکرار

۲ - شما به طور مثال در «دولت و انقلاب» ص ۶۷ نوشته اید که: «اکثریت عظیم دهقانان در کشور سرمایه داری زیر ستم دولت قرار دارند و تشنه ی سرنگونی آن و روی کار آمدن یک دولت «ارزان» هستند. فقط پرولتاریا قادر به تحقق بخشیدن به آن است...» قضیه اما در این است که دهقانان تشنه ی کمونیسم نیستند.

این مطلب در تمام روزنامه‌ها، نشریات کمونیستی و جزوه‌ها و در همایش‌های عمومی به این خیال خام دامن می‌زنند که انگار همین امروز یا فردا قیام بزرگ دهقانان فقیر در شرف تکوین است! از این طریق حتا قضاوت کارگران نیز مسخ می‌شود که انگار روسیه طبقه‌ی قدرت‌مندی از دهقانان دارد که کارگران با کمک آن‌ها به پیروزی دست پیدا کرده‌اند. آیا تصور می‌کنید که ما هم در اروپای غربی از چنین کمکی برخوردار خواهیم شد که از طریق آن، و فقط به واسطه‌ی آن شما پیروز شده‌اید؟ آیا تصور می‌کنید که ما هم در این جا با چنین کمکی پیروز خواهیم شد؟ شما در مورد این مساله سکوت می‌کنید که دهقانان در اروپای غربی چه موضعی خواهند گرفت و تمام تاکتیک شما از این تصور استنتاج می‌شود.

اما این تصور منطبق با واقعیت نیست. تمایز بزرگی بین روسیه و اروپای غربی وجود دارد. به طور عمومی اهمیت دهقانان به‌عنوان یک عامل انقلابی، کم‌تر و کم‌تر می‌شود. این طبقه در بخش‌هایی از آسیا، چین و هند در صورت بروز انقلاب نقش کاملاً تعیین‌کننده‌ی ایفاء خواهند کرد، این طبقه در روسیه برای انقلاب یک عامل اساسی غیرقابل چشم‌پوشی بود، این طبقه در لهستان و بعضی از کشورهای جنوب شرقی و اروپای میانه برای انقلاب هنوز از اهمیت برخوردار است، اما هر چه که ما بیش‌تر به طرف غرب می‌آییم این طبقه به صورت خصومت آمیزی در مقابل انقلاب قد علم کرده است.

کارگران صنعتی روسیه بین ۷ تا ۸ میلیون نفر است. اما شمار دهقانان فقیر تقریباً به ۲۵ میلیون نفر می‌رسد. (شما باید مرا به خاطر اشتباه در مورد ارقام ارائه شده ببخشید، به دلیل عجله در نوشتن این مقاله بایستی در مورد این ارقام به حافظه‌ام رجوع می‌کردم.) وقتی که کرنسکی به این دهقانان زمین نداد شما متوجه شدید که آن‌ها فوراً پس از اطلاع از این موضوع به سمت شما خواهند آمد. این موضوع در مورد اروپای غربی صادق نیست و تغییری هم در آن داده نخواهد شد،

چنین شرایطی در کشورهای اروپای غربی تا آنجایی که من از آنها شناخت دارم، وجود ندارد.

وضعیت دهقانان فقیر در اروپای غربی با روسیه فرق دارد. علاوه بر دهشتناک بودن این وضعیت اما در مقایسه به دهشتناکی وضعیت دهقانان در روسیه نیست. در این جا دهقانان فقیر به عنوان مستأجر یا مالک قطعه زمینی دارند. آنها به دلیل وسایل ترابری عالی اغلب فروش خوبی دارند. آنها حتی در بدترین وضعیت می‌توانند از پس معاش خودشان بریبایند. در دهه‌های گذشته وضعیت آنها کمی بهتر هم شده. آنها اکنون در اثنای جنگ و پس از آن می‌توانند قیمت‌ها را نیز بالا ببرند. به دلیل واردات بسیار کم مواد غذایی نمی‌توان از محصولات آنها چشم‌پوشی کرد. آنها دائما می‌توانند قیمت‌ها را افزایش دهند. سرمایه‌داری نیز از آنها حمایت می‌کند. سرمایه تا زمانی که خودش بر مسند قدرت تکیه زده، زیر دست آنها را می‌گیرد. موقعیت دهقانان فقیر نزد شما بسیار ناخوشایندترست. دهقانان فقیر به واسطه‌ی شما از یک برنامه‌ی سیاسی انقلابی برخوردارند و در یک حزب انقلابی سیاسی سازماندهی شده بودند: در حزب سوسیالیست‌های انقلابی. دور و بر ما در هیچ کجا چنین حزبی وجود ندارد. علاوه بر این در روسیه مقادیر زیادی ثروت برای توزیع وجود دارد. زمین‌های مالکان بزرگ، ثروت خانواده‌ی سلطنتی، زمین‌های دولت و اموال صومعه‌ها. اما کمونیست‌های اروپای غربی چنین وعده‌ی بی به دهقانان فقیر نمی‌توانند بدهند تا آنها را به انقلاب و به سمت خود جلب کنند. قبل از جنگ در آلمان ۴ تا ۵ میلیون کشاورز فقیر بر روی زمین‌های ۲ هکتار کار می‌کردند. مساحت کل زمین کارخانه‌های واقعا بزرگ (بیش از ۱۰۰ هکتار) فقط ۸ تا ۹ میلیون هکتار بود. تازه زمانی هم که کمونیست‌ها تمام این زمین‌ها را تقسیم کنند، دهقانان فقیر فقیرتر هم خواهند شد، چرا که هفت تا هشت میلیون کارگر کشاورز هم می‌خواهند از این زمین‌ها سهمی

داشته باشند. اما این کارگران کشاورز نمی‌توانند حتی تمام این زمین‌ها را تقسیم کنند، به این دلیل که خودشان این زمین‌ها را برای کارخانه‌های بزرگ احتیاج دارند.^۳ از مناطق بسیار کوچک که بگذریم، کمونیست‌ها هیچ ابزاری برای جلب دهقانان فقیر ندارند، چرا که مطمئناً نباید از کارخانه‌های کوچک و متوسط سلب مالکیت کرد. ۴ تا ۵ میلیون نفر دهقان فقیر در فرانسه و در سوئیس، بلژیک، هلند و دو کشور اسکاندیناوی وضعیت مشابهی دارند.^۴ همه جا کارخانه‌های کوچک و متوسط مسلط هستند. حتی در ایتالیا وضعیت فرق چندانی نمی‌کند. تازه بدون مدنظر گرفتن انگلستان که فقط ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار دهقان فقیر دارد. این ارقام نشان می‌دهند که در مقایسه، شمار دهقانان فقیر اروپای غربی بسیار کم است. بنابراین ارتش‌های کمکی تازه، در صورتی هم که اساساً چنین ارتش‌هایی پا بگیرند، کمک‌شان بسیار ناچیز خواهد بود.

حتا وعده‌ی عدم پرداخت اجاره و اجاره بهای رهن در کمونیسم نمی‌تواند باعث جذب دهقانان فقیر بشود. چرا که از نظر آن‌ها کمونیسم، جنگ داخلی، از بین رفتن بازارها و ویرانگری است.

بنابراین در اروپای غربی در صورتی که از بحران خبری نباشد، بحرانی که در صورت بروز شد دهشتناک‌ترین وضعیت تا زمان کنونی را به همراه خواهد آورد، دهقانان فقیر پشت سر سرمایه‌داری تا زمانی که در قید حیات است و نفس‌های آخرش را می‌کشد، ایستاده‌اند.^۵

کارگران در اروپای غربی کاملاً تنها هستند. چرا که حتی قشر بسیار نازک تحتانی طبقه‌ی متوسط نیز به آن‌ها کمک نخواهد کرد. قشری که از لحاظ

۳ - تزه‌های مسکو در مورد مساله‌ی کشاورزی راه چنین استنباطی را باز گذاشته‌اند.

۴ - من به داده‌های آماری در مورد سوئد و اسپانیا دسترسی ندارم.

۵ - من در جزوه‌ی «انقلاب جهانی» با تاکید زیادی تفاوت بین روسیه و اروپای غربی را اثبات کردم. تکامل انقلاب آلمان به من یاد داد که قضاوت من خیلی خوشبینانه بوده است. در ایتالیا دهقانان فقیر شاید به طرف پرولتاریا بیایند.

اقتصادی نیز بی اهمیت است. کارگران باید به تنهایی انقلاب کنند. این تمایز بزرگ اروپای غربی با روسیه است.

رفیق لنین، شاید شما بگویید که این وضعیت در روسیه هم بود. در روسیه هم پرولتاریا انقلاب را به تنهایی انجام داد. تازه پس از انقلاب دهقانان فقیر به آنها پیوستند. این واقعیت دارد، اما تفاوتی که وجود دارد بسیار عظیم است.

رفیق لنین شما می‌دانستید که دهقانان مطمئناً و به سرعت به جانب شما خواهند آمد. شما می‌دانستید که کرنسکی قصد نداشت و نمی‌توانست زمین به آنها بدهد. شما می‌دانستید که دهقانان مدت زیادی به کرنسکی کمک نخواهند کرد. شما از ابراز جادویی «زمین برای دهقانان» استفاده کردید تا آنها ظرف چند ماه به پرولتاریا به پیوندند. برعکس ما مطمئن هستیم که آنها موقتاً در سرتاسر قاره‌ی اروپا به سرمایه‌داری کمک خواهند کرد.

شاید شما بگویید که در آلمان توده‌ی عظیم دهقانان فقیر برای کمک وجود ندارد، اما میلیون‌ها کارگر که هنوز جانب بورژوازی را گرفته‌اند، اما بدون شک به طرف شما خواهند آمد. یعنی در این جا جایگاه دهقانان فقیر روسیه را کارگران می‌گیرند و بنابراین باید انتظار کمک داشته باشید.

اما این تصور نیز اساساً اشتباه است. تمایز عظیم با روسیه هم‌چنان بر سر جای خود باقی است.

دهقانان روسیه که بعد از جنگ از سرمایه‌داری روی گردان شدند و به طرف شما آمدند. اما وقتی که کارگران آلمانی که هنوز جانب سرمایه‌داری را گرفته‌اند به کمونیسم به پیوندند، تازه آن وقت مبارزه واقعی بر علیه سرمایه‌داری شروع می‌شود.

به واسطه‌ی این که دهقانان فقیر به شما پیوستند و فقط از این طریق رفقای روسی پیروز شدند. و پیروزی شما قوی و مستحکم است و سهمی نصیب ما

نخواهد شد. به واسطه‌ی این که کارگران آلمانی در صف سرمایه‌داری ایستاده‌اند، پیروزی به طرف ما نخواهد آمد، هم‌چنین ساده هم نخواهد بود، وقتی که کارگران آلمانی از سرمایه‌داری پشتیبانی نکنند، تازه آن وقت مبارزه شروع خواهد شد. انقلاب در روسیه برای کارگران در اثنای روند چند ساله‌اش دهشتناک بود و حال که پیروز هم شده و هم‌برانگیز است. اما این انقلاب به ساده‌گی اتفاق افتاد، به واسطه‌ی کمک دهقانان.

اما برای ما قضیه کاملاً برعکس است. وضعیت قبل از انقلاب ساده و بعد از آن نیز ساده خواهد بود. اما خود انقلاب و هم‌برانگیز خواهد بود. قدر مسلم و هم‌برانگیزتر از هر انقلابی که تا به حال انجام شده است. چرا که سرمایه‌داری نزد شما ضعیف بود و فقط کمی به بالای فنوداليسم، قرون وسطا و حتی بربریت چسبیده بود، اما سرمایه‌داری در کشور ما قوی‌ست و ریشه‌های مستحکمی دارد و از سازماندهی نیرومندی برخوردار است. به استثنای یک قشر لاغر از لحاظ اقتصادی بی‌اهمیت، طبقه‌ی متوسط تحتانی و دهقانان فقیر و خرد همیشه در کنار قوی‌ترها ایستاده‌اند و تا پایان واقعی سرمایه‌داری نیز از آن دفاع خواهند کرد.

انقلاب روسیه با کمک دهقانان فقیر روسیه پیروز شد. این موضوع را در این‌جا، در اروپای غربی و در همه‌ی جهان نبایستی فراموش کرد. اما کارگران اروپای غربی تنها هستند، موضوعی که نبایستی در روسیه آن را فراموش کرد. پرولتاریای اروپای غربی تنهاست. این یک واقعیت است. و تاکتیک ما بایستی بر مبنای این واقعیت اتخاذ شود. هر تاکتیکی که براین مبنای اتخاذ نشده باشد، اشتباه است و منجر به شکست سهمگین پرولتاریا می‌شود.

واقعیت داشتن این ادعا را پراکسیس اثبات خواهد کرد. چرا که نه فقط دهقانان خرد اروپای غربی برنامه‌ی ندارند، مطالبه‌ی زمین را طرح نمی‌کنند، بل که در شرایط کنونی که کمونیسم نزدیک است پا را از روی پا هم بر نمی‌دارند. اما

طبیعتاً" در این ادعا نباید مطلق‌گرایی کرد. همان‌طور که اشاره کردم نظریاتی در اروپای غربی وجود دارد که بر مبنای آن‌ها مالکان بزرگ زمین مسلط هستند و در نتیجه دهقانان فقیر را می‌توان به کمونیسم جذب کرد. هم‌چنین افکار دیگری نیز وجود دارند که بر مبنای روابط منطقه‌یی و محلی می‌توان دهقانان را جلب کرد. اما این افکار گسترش زیادی ندارند. و در پایان انقلاب هم که همه چیز درهم و برهم است، مهم نیست که دهقانان فقیر به طرف ما بیایند یا نه. در این موضوع نباید شک کرد. به همین جهت ما بایستی دائماً" در میان آن‌ها تبلیغ کنیم. اما ما باید تاکتیک‌مان را برای اوایل انقلاب و در زمان شروع آن تعیین کنیم. همان‌طور گفته شد این امر بسته‌گی به گرایش عمومی توازن قوا و جنبه‌ی عمومی وضعیت در آن دوره دارد. تاکتیک ما اما بایستی بر مبنای تنها بودن پرولتاریا شالوده‌ریزی شود.^۶

تبعات این موضوع در درجه‌ی نخست - که بایستی آن را به صورت صریح و آشکار اعلام کرد - این است که در حال حاضر در اروپای غربی امکان انقلابی واقعی و بنابراین سرنگونی سرمایه‌داری و ساختن و استقرار دائمی کمونیسم وجود دارد، آن هم در کشورهای که پرولتاریای‌شان به تنهایی آن‌قدر قوی‌ست که بتواند با طبقات دیگر مقابله کند، یعنی در آلمان و انگلیس، و در ایتالیا امکان هم‌یاری دهقانان فقیر وجود دارد. در کشورهای دیگر تدارک برای انقلاب امکان‌پذیر است. از طریق تبلیغ، سازماندهی و مبارزه. انقلاب فقط زمانی به وقوع می‌پیوندد که اقتصاد به واسطه‌ی انقلاب در کشورهای بزرگ (روسیه، آلمان و انگلیس) به لرزه درآمده باشد و طبقه‌ی بورژوازی به اندازه‌ی کافی ضعیف شده باشد. شما حتماً" به من حق می‌دهید که ما تاکتیک‌مان را نمی‌توانیم بر اساس رخدادهای احتمالی در آینده که شاید هم از آن‌ها خبری نباشد (کمک

۶ - رفیق حتماً" شما جزو اشخاص دون‌پایه‌یی نیستید که با مطلق کردن ادعاهای مخالفان‌شان سعی می‌کنند بر آن‌ها چیره شوند. به همین دلیل موضوعی را که من در این جا به آن اشاره کردم فقط در مورد چنین اشخاصی است.

ارتش روسیه، قیام درهند، بحران‌های دهشتناکی که تا به حال بروز نکرده‌اند) طرح‌ریزی کنیم.

رفیق لنین اولین اشتباه بزرگ شما در مورد اهمیت واقعی دهقانان فقیر است. که در عین حال اشتباه کمیته‌ی اجرایی و کنگره‌ی انترناسیونال نیز هست. مساله‌ی اول به این معناست که درخواست‌هایی که در این‌جا از توده‌ها می‌شود، هنوز خیلی بیش‌تر از درخواست‌هایی هستند که از توده‌ها در روسیه شده است. بنابراین اهمیت توده‌های پرولتاریا در انقلاب خیلی بیش‌تر است. و دوماً این که در این‌جا اهمیت رهبران کم‌تر است.

توده‌های پرولتاریای روسیه قدر مسلم می‌دیدند، - حتا بعضاً" در اثنای جنگ شاهد آن بودند - که دهقانان بزودی به آن‌ها خواهند پیوست. پرولتاریای آلمان، حتا اولین کسانی که با آن‌ها سر صحبت را باز کنید، می‌دانند که تمام سرمایه‌داری آلمان با تمام طبقات دیگر در مقابل آن‌ها ایستاده است.

بنابراین انقلاب از هر پرولتاریای آلمان، از تک تک آن‌ها شجاعت بسیار بیش‌تر و آماده‌گی بیش‌تری برای قربانی دادن طلب می‌کند تا پرولتاریای روسیه.

این امر از تبعات مناسبات اقتصادی و طبقاتی در آلمان است و نه برگرفته از یک تئوری یا تصورات رمانتیک انقلابیون و روشنفکران.

در صورتی که نه تمام طبقه و یا حداقل اکثریت آن شخصاً" تمام نیروی فرا انسانی‌اش را برای انقلاب و بر علیه طبقات دیگر به کار نگیرد، آن وقت پیروز نخواهد شد. شما به من حق می‌دهید که ما تاکتیک‌مان را بایستی به اتکای نیروی خودمان و نه بر نیرویی از خارج، نظیر کمک روسیه تعیین کنیم.

پرولتاریای تقریباً" غیرمسلح، تنها، بدون کمک در مقابل چنین سرمایه‌داری یک‌پارچه‌یی ایستاده است. این به معنای آن است که هر پرولتری در آلمان،

اکثریت بزرگی از آنها، یک مبارز آگاه است، هر پرولتری یک قهرمان است - و در سرتاسر اروپا وضعیت چنین است.

اکثریت پرولتاریایی که به مبارزانی جدی و آگاه تبدیل می‌شوند، یعنی به یک کمونیست واقعی در این جا بایستی به صورت مطلق و نسبی خیلی قوی‌تر از پرولتاریای روسیه بشوند.

و دوباره این که: این‌ها نه تبعات تصورات و خیالات یک روشن‌فکر یا شاعر بل که بر بستر واقعیت محض است.

و هر چه که اهمیت طبقه افزایش پیدا کند به همان نسبت به طور نسبی اهمیت رهبران کاهش پیدا می‌کند. من به هیچ‌وجه نمی‌خواهم بگویم که ما در این جا بهترین رهبران را داریم. تازه بهترین‌شان هم به اندازه‌ی کافی مناسب نیستند. ما هنوز در جست‌وجوی آنها هستیم. در این جا فقط می‌خواستم بگویم که اهمیت رهبران در مقایسه با اهمیت توده‌ها کم‌تر است.

وقتی که مثل شما قرار باشد در کشوری با ۷ یا ۸ میلیون پرولتاریا و با ۱۶۰ میلیون جمعیت قدرت را بدست بگیرید، بله در این صورت اهمیت رهبران بسیار زیاد است! در درجه‌ی نخست از آن‌جایی که با چنین نیروی کمی قرار است بر خیلی از چیزها غلبه کرد، همه چیز به مسالهی تاکتیک بسته‌گی دارد. وقتی که مثل شما رفیق قرار باشد با یک چنین گروه کوچکی - اگر چه با کمک نیروی غیرخودی - در یک کشوری به این بزرگی موفق شد، در درجه‌ی نخست همه چیز به تاکتیک رهبران بسته‌گی دارد. وقتی که شما رفیق لنین با گروه کوچکی از پرولتاریا مبارزه را شروع کردید در آن مرحله در درجه‌ی نخست تاکتیک شما در لحظه‌ی مناسب باعث جلب دهقانان شد.

اما در آلمان چه؟ در آن جا حتا درایت‌مندانه‌ترین تاکتیک، با صراحت و روشنی آشکار حتا با نبوغ رهبری اثر زیاد و به سزایی ندارد. در آن جا طبقات

انعطاف‌ناپذیر در مقابل یک‌دیگر ایستاده‌اند، یک طبقه در مقابل تمام طبقات دیگر. طبقه‌ی پرولتاریا بایستی در آن‌جا خودش تصمیم بگیرد. متناسب با قدرت و کمیت‌اش. اما شالوده‌ی قدرت پرولتاریا در آلمان به دلیل این که دشمن چنین قدرتمند و بهتر از پرولتاریا سازماندهی و مسلح‌شده جنبه‌ی کیفی دارد.

شما در مقابل طبقات مالکیت‌دار روسیه مثل داوود در مقابل گولیا [اشاره به نبرد داوود ریزنقش و گولیا غول‌پیکر در تورات است] ایستاده بودید. داوود کوچک بود، اما اسلحه‌ی بی‌داشت که برای کشتن حریف‌اش کافی بود. پرولتاریای آلمان، انگلیس و اروپای غربی غولی‌ست که در مقابل غول سرمایه‌داری ایستاده است. نتیجه‌ی این نبرد به توانایی و قدرت بسته‌گی دارد. قدرت بدنی و به خصوص فکری.

رفیق لنین آیا شما به این موضوع توجه نکرده‌اید که آلمان رهبر «بزرگی» ندارد؟ مردانی وجود دارند که آدم‌های کاملاً معمولی هستند. این موضوع بیان‌گر این است که در درجه‌ی نخست انقلاب کار توده‌هاست و نه رهبران.

به گمان من کاری با شکوه‌تر و پر عظمت‌تر از انقلابات تاکنونی. و خود نشان‌دهنده‌ی این است که کمونیسم چه خواهد بود.

وضعیت تمام اروپای غربی مثل شرایط آلمان است. همه جا پرولتاریا تنهاست. انقلاب توده‌های کارگران - که فقط توده‌های کارگران برای اولین بار به تنهایی برای آن صف‌آرایی کرده‌اند و آن‌هم نه به خاطر خوبی و زیبایی آن و یا به خاطر آن که کسی آن را طرح‌ریزی کرده، بل که این صف‌آرایی به دلیل وضعیت طبقاتی و اقتصادی شکل گرفته است.^۷ از تمایزات بین روسیه و اروپای غربی می‌توان نتیجه‌گیری‌های زیر را استنتاج کرد:

^۷ - در این‌جا من نسبت‌های آماری (از ۲۰ میلیون به ۷۰ میلیون نفر در آلمان) دیگری را مدنظر نگرفته‌ام که نشان می‌دهند که در آلمان اهمیت توده‌ها و رهبر و رابطه‌ی بین توده‌ها، حزب و رهبر هم در اثنای و هم در پایان انقلاب

۱. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا کمونیست‌های اپورتونیست دنبال‌روی شما در اتحاد اسپارتاکیست‌ها یا حزب کمونیست انگلیس مطرح می‌کنند که: بحث و جدل در مورد مساله‌ی رهبران یا توده‌ها بحثی است بی‌هوده. تعمیم این موضوع به ما اشتباه است چرا که ما نه فقط در جست‌وجوی رهبران هستیم، بل که هم‌چنین به این دلیل که این مساله نزد شما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است.

۲. وقتی که شما می‌گویید که رهبران و توده‌ها بایستی یک کل واحد را تشکیل دهند، این موضوع نه فقط به این دلیل اشتباه است که ما هنوز در جست‌وجوی چنین کل واحدی هستیم، بل که به این دلیل هم که این مساله برای ما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است تا برای شما.

۳. وقتی که شما می‌گویید که حزب کمونیست بایستی دارای انضباط آهنین و سانترالیسم نظامی باشد، این موضوع نه فقط به این دلیل اشتباه است که ما هنوز در جست‌وجوی انضباط آهنین و سانترالیسم قوی هستیم، بل که هم‌چنین به این دلیل که این مساله برای ما از اهمیت کاملاً متفاوتی برخوردار است تا برای شما.

۴. وقتی که شما می‌گویید که ما در روسیه نسب به این یا آن موضوع این‌گونه برخورد می‌کنیم (به طور مثال پس از حمله‌ی کورنیلوف یا در مقطع دیگری) و یا این که ما قبلاً در این یا در مقطع دیگری در پارلمان شرکت کردیم و یا این که در اتحادیه‌ها کار کرده‌اید، پس پرولتاریای آلمان نیز باید دقیقاً همین موضع‌گیری و برخورد را با این مسائل بکند، از آنجایی که موضوعات مطرح شده از طرف شما مطلق نیستند و قابل تعمیم به تمام شرایط و

طور دیگری می‌توانند باشند تا در روسیه. پرداختن به این مساله بسیار مهم منجر به گسترش دامنه‌ی بحث من می‌شود.

موقعیت‌ها و دلیل درست بدون آن‌ها در هر شرایطی نیستند، چرا که شرایط طبقاتی اروپای غربی در مبارزه در انقلاب کاملاً^۵ با شرایط روسیه متفاوت است.

۵. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا کمونیست‌های اپورتونیست اروپای غربی می‌خواهید تاکتیکی را به ما دیکته کنید که در روسیه درست بوده، تاکتیکی که براساس تخمین یا ارزیابی آگاهانه یا غیرآگاهانه از عمل کرد دهقانان فقیر یا دیگر قشرهای کارکن در روسیه بوده است، اما تعمیم این تاکتیک به اروپای غربی معنای دیگرش این است که پرولتاریای اروپای غربی تنها نیست. - تاکتیک شما در روسیه، تاکتیکی که شما برای ما هم تجویز می‌کنید یا تاکتیکی که شما در اروپای غربی تعقیب می‌کنید باعث نابودی و شکست دهشتناک پرولتاریای اروپای غربی خواهد شد.

۶. وقتی که شما یا کمیته‌ی اجرایی در مسکو یا عناصر اپورتونیست در اروپای غربی نظیر مرکزیت اتحاد اسپارتاکیست‌ها در آلمان و BSP در انگلستان می‌خواهند ما را در اروپای غربی مجبور به اتخاذ تاکتیکی اپورتونیستی کنند (اپورتونیسم همواره تکیه‌اش به عناصر خارجی است که پرولتاریا را قال می‌گذارند) حق به جانب شما نیست. موضوع تنها ماندن، عدم انتظار کمک، اهمیت عظیم توده‌ها و بنابراین اهمیت نسبی رهبران - این‌ها دلایل عمومی هستند که بایستی تاکتیک کمونیست‌های اروپای غربی بر مبنای آن‌ها استنتاج شوند. این موضوعات توسط رادک [نام مستعار کارل سوبلسوهن ۱۸۸۵-۱۹۳۹ کمونیست اتریشی - مجاری] زمانی که او در آلمان بود، مطرح شدند، موضوعاتی که توسط کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال در مسکو و از جانب شما، با توجه به صحبت‌های شما، نادیده گرفته شده‌اند. تاکتیک حزب کارگران کمونیست آلمان، حزب کمونیست سیلویا پانک هورست^۸ و اکثریت کمیسیون آمستردام، نامی که در مسکو به آن‌ها دادند

^۸ - حداقل تا به امروز.

بر اساس تنها بودن پرولتاریا و اهمیت عظیم توده‌های و اهمیت عظیم تک تک آن‌ها استوار است.

به همین دلیل آن‌ها تلاش می‌کنند که قبل از هر چیز توده‌ها را به عنوان یک کل واحد و تک تک افراد را به مرتبت بالاتری هدایت کنند، تک تک افراد را به عنوان مبارزان انقلابی تربیت کنند و نه فقط از طریق آموزش تئوریک بل که از طریق آموزش‌های عملی این موضوع را روشن کنند که نتیجه‌ی همه‌ی چیزها به خود آن‌ها بسته‌گی دارد و نه به کمک خارجی طبقات دیگر و خیلی کم‌تر از آن به رهبران و این که باید همه‌ی انتظارات را از خودشان داشته باشند.

اگر که از نظریات شخصی، مسائل کم اهمیت و مربوط به رشد ناموزون نظیر آن مطالبی که ولفهایم و لافن برگ مطرح می‌کنند را مدنظر نگیریم، مطالبی که طرح آن‌ها در اوایل برآمد یک جنبش اجتناب‌ناپذیر هستند، نظریات این احزاب و رفقا از جنبه‌ی تئوریک کاملاً^۹ درست ولی مبارزه‌شان واقعا^۹ اشتباه است.

وقتی که ما از شرق اروپا به طرف غرب آن بیاییم در یک مکان معین از مرز اقتصادی عبور می‌کنیم، مرزی که از دریای شرق به طرف دریای مدیترانه، تقریباً^۹ از دانسیگ به طرف ونیز عبور می‌کند. این خط مرزی فرضی دو دنیا را از یک‌دیگر جدا می‌کند. قسمت غربی این خط مرزی سرمایه‌ی صنعتی - تجاری و مالی مسلط است که با سرمایه‌ی بانکی بسیار رشد کرده، تقریباً^۹ به طور کامل ادغام شده است، سرمایه‌ی کشاورزی حتا زیرمجموعه‌ی این سرمایه است، یا این که مجبور است در ارتباط با آن عمل کرد داشته باشد. این سرمایه از سازمان‌یابی بسیار بالایی برخوردار و به گسترده‌ترین وجهی در درست دولت متمرکز شده است.

۹ - این نکته توجه مرا به خود جلب کرده که شما در مبارزه‌تان تقریباً^۹ همواره از نظرات شخصی و نه نظریات رسمی مخالفان‌تان استفاده می‌کنید.

در قسمت شرقی این مرز مفروض نه از سرمایه‌ی متمرکز بانکی، تجاری -
ترابری، صنعتی بسیار تکامل یافته خبری است و نه از سلطه‌ی مطلقاش از طریق
دولت مدرن.

بدین ترتیب یک‌سان انگاشتن تاکتیک انقلابی پرولتاریا در قلمرو غربی این
مرز با قلمرو شرقی آن به خودی خود دیگر بسیار تعجب‌برانگیز است.

۲. مسالهی اتحادیه‌ها

حال پس از این که من دلایل عمومی نظری را مطرح کردم، در این جا سعی می‌کنم به طور عملی اثبات کنم که به طور عمومی حق به جانب چپ‌ها در آلمان و انگلستان است. چه در مورد مسالهی اتحادیه‌ها و چه در مورد مسالهی پارلمانتاریسم.

در درجه‌ی نخست به مسالهی اتحادیه‌ها می‌پردازم.

همان‌طور که پارلمانتاریسم نماد اعمال قدرت فکری رهبر بر توده‌های کارگران است، همان‌طور هم جنبش اتحادیه‌های نماد اعمال قدرت مادی رهبر بر توده‌های کارگران است. همان‌طور که مارکس در دوره‌ی گذشته تاکید کرد، اتحادیه‌ها در سرمایه‌داری سازمان‌هایی طبیعی برای اتحاد پرولتاریا هستند. اتحادیه‌ها در سرمایه‌داری پیش‌رفته و حتا بیش‌تر از آن در عصر امپریالیسم به مراتب به سازمان‌های بزرگی تبدیل شده‌اند که مثل دوران متاخرتر همان‌گرایش

تکاملی دولت بورژوازی را از خود نشان می‌دهند. در آن‌ها طبقه‌یی از صاحب‌منصبان و بوروکرات‌ها شکل گرفته است که تمام ابزارها را برای اعمال قدرت در اختیار دارند، منبع مالی، مطبوعات، به کارگماشتن صاحب‌منصبان دونپایه؛ کسانی که در بسیاری از موارد از قدرت بسیار بالایی برخوردارند، کسانی که از خدمت‌گزاران جمع به سروران خودشان تبدیل شده‌اند و خودشان را با اتحادیه هویت‌یابی می‌کنند. و در این زمینه اتحادیه‌ها با دولت و بوروکراسی آن مطابقت کامل دارند که علاوه بر دموکراسی که باید در این اتحادیه‌ها مسلط باشد، اعضای‌شان قادر نیستند که خواسته‌های‌شان را در مقابل بوروکراسی به کرسی به نشانند، دستگاهی که هنرمندانه با اساسنامه‌ها و نظامنامه‌هایی بنا شده که هر گونه شورش اعضایش را قبل از آن که به مدارج بالاتر سرایت کرده باشد، درنطفه خفه می‌کند.

تاکنون پس از سال‌ها بعضی از اتحادیه‌ها تازه آن هم پس از تغییر پرسنال، با پی‌گیری سرسختانه‌یی به موفقیت‌های ناچیزی دست پیدا کرده‌اند. در سال‌های قبل از جنگ و بعد از آن اغلب اعضای شورشی اتحادیه‌ها در انگلستان، آلمان، آمریکا فقط با تکیه به نیروی خودشان و برخلاف میل رهبران اتحادیه‌ها یا مصوبات‌شان دست به اعتصاب زدند. این مساله خیلی بیش‌تر آن‌چه که باید طبیعی به نظر می‌رسد که بیش‌تر بیان‌گر این است که این سازمان‌ها نماینده‌ی کل اعضای‌شان نیستند. بل که هم‌زمان به عنوان چیزی بیگانه هستند، نه این که کارگران فرای اتحادیه قرار گرفته و تعیین‌کننده‌ی مطالبات‌شان هستند، بل که برعکس اتحادیه‌ها قدرت خارجی فرای سر آن‌ها هستند که اعضای‌شان حتا می‌توانند بر علیه آنان شورش کنند. هر چند که این قدرت از خود آن‌ها سرچشمه گرفته است. بنابراین فرایندی مشابه دولت. پس از آن که شورش فروکش می‌کند، سلطه‌ی قدیمی علاوه بر نفرت و ناتوانی تلخ توده‌ی اعضا

دوباره برقرار و خود را تثبیت می‌کند، چرا که تکیه‌گاه این سلطه بر بی‌تفاوتی و فقدان نظریات روشن و واحد، اراده‌ی مصمم توده‌ی اعضای اتحادیه و از الزامات این نظریه است که به اتحادیه‌ها به عنوان تنها ابزار برای وحدت نیروی کارگران بر علیه سرمایه نگاه می‌کند.

چنین اتحادیه‌هایی در سرمایه‌داری با محدود کردن مبارزات کارگران بر علیه سرمایه، بر علیه گرایش‌های مطلق فقیرسازی سرمایه و بدین ترتیب با فراهم کردن امکان ادامه‌ی حیات طبقه‌ی کارگر نقش خود را ایفاء و در نتیجه خود به جزیی از جامعه‌ی سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند. اما با برآمد انقلاب‌های گنگامی که پرولتاریا به عنوان بخشی از جامعه‌ی سرمایه‌داری، به عنوان نابودگر آن به صحنه می‌آید، تازه در این زمان اتحادیه‌ها در مقابل پرولتاریا می‌ایستند. [...]

ملاحظات مارکس و لنین در مورد امکان‌ناپذیری تبدیل دولت به ابزار انقلاب پرولتاریا علاوه بر دموکراسی رسمی در مورد سازمان اتحادیه‌ها نیز صادق است. توان ضدانقلابی آن‌ها را نمی‌توان از طریق تغییر پرسنل، جای‌گزین کردن رهبران محافظه‌کار با رهبران رادیکال یا انقلابی از بین برد، یا تضعیف کرد.

شکل سازمانی اتحادیه‌ها قدرت توده‌ی کارگران را از آنان می‌گیرد و مانع تبدیل اتحادیه‌ها به ارگان اراده‌ی آن‌ها می‌شود. انقلاب تنها زمانی می‌تواند به پیروزی دست پیدا کند که این سازمان‌ها را نابود کند، یعنی اشکال سازمانی‌شان را به طور کامل تغییر دهد و آن‌ها را کاملاً به چیز دیگری تبدیل نماید. سیستم شوروی نه فقط قادر نشد که بازسازی درونی بوروکراسی دولتی بل که هم‌چنین بوروکراسی در اتحادیه‌ها را ریشه‌کن و نابود کند. نه فقط ارگان سیاسی جدید پرولتاریا بر علیه سرمایه ایجاد نشد، بل که هم‌چنین زمینه‌ی ساختن اتحادیه‌های جدید نیز فراهم نشد. در جدل بین احزاب در آلمان این مبحث که شکل انقلابی یک سازمان فقط بسته‌گی به عقاید انقلابی اعضای آن دارد به ریشخند گرفته شد.

اما در صورتی که مهم‌ترین مضمون انقلابی این باشد که خود توده‌ها اداری امورشان - رهبری جامعه و تولید - را به دست بگیرند، دیگر هر شکل سازمانی که به توده‌ها اجازه‌ی حکم‌فرمایی و رهبری را ندهد، ضدانقلابی و مضر است و به همین دلیل باید شکل دیگری جای‌گزین آن شود، شکلی که انقلابی بودن‌اش در این است که به کارگران اجازه می‌دهد که خودشان فعالانه در مورد همه چیز تصمیم بگیرند.^{۱۰}»

اتحادیه‌ها بدلیل ماهیت‌شان سلاح خوبی برای انقلاب در اروپای غربی نیستند، تازه اگر که هم این موضوع را نادیده بگیریم که آن‌ها به ابزار کار سرمایه‌داری بدل شده‌اند و در دست خائنین قرار دارند، این سازمان‌ها به دلیل سرشت‌شان رهبران بی‌عرضه‌یی دارند که همواره می‌خواهند اعضای اتحادیه‌ها را به برده‌گان و بازیچه‌ی دست خودشان تبدیل کنند، در غیر این صورت این رهبران کاربرد خود را از دست می‌دهند. اتحادیه‌ها در مبارزه، در انقلاب برعلیه سرمایه‌داری اروپای غربی، سرمایه‌داری که درجه‌ی سازمان‌یابی بسیار بالایی دارد و برعلیه دولت این سرمایه‌داری ضعیف هستند. آن‌ها در مقابله با اتحادیه‌ها خیلی قوی‌ترند، چرا که اتحادیه‌ها بعضاً "هنوز اتحادیه‌های رسته‌های شغلی هستند که علاوه بر این خیلی کند کار می‌کنند و ابزار پیچیده‌یی هستند که فقط برای دوران تحولات تدریجی و آرام‌بدرد می‌خورند. در صورتی که فوراً" انقلاب نشود ما دوباره برای یک دوره برای یک دوره با مبارزات مسالمت‌آمیز روبرو هستیم و پس از این دوره آن‌ها باید نابود و اتحادیه‌های صنعتی جای‌گزین آن‌ها شوند که تکیه‌شان باید سازمان‌های درون کارخانه‌یی و کارگاه‌های [صنعتی] باشند. حالا ما می‌خواهیم با این اتحادیه‌های مفلوک‌کی که در هر صورت باید نابود شوند، انقلاب راه

Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die Taktik - ۱۰ des Kommunismus, in: Kommunismus, Wochenschrift für Theorie und Praxis des revolutionären Marxismus, 1. Jg. (1920), Heft 28/29, S. 994-996 (Hrg.)

بی‌اندازیم!!! کارگران برای انقلاب در اروپای غربی احتیاج به سلاح دارند، سازمان‌های درون کارخانه‌یی تنها سلاح انقلاب در اروپای غربی است که بتواند آن‌ها را در یک کل واحد با یک‌دیگر پیوند دهد. کارگران اروپای غربی احتیاج به بهترین سلاح دارند، به دلیل این که تنها هستند، برای این که کسی به آن‌ها کمک نخواهد کرد. و در نتیجه آن‌ها باید سازمان‌های درون کارخانه‌یی را در آلمان و انگلستان که در آستانه‌ی انقلاب قرار دارند، فوراً برپاکنند. ما باید این سازمان‌ها را تا آن‌جایی که توانایی آن را داریم در کشورهای دیگر هر چه زودتر برپا کنیم. رفیق لنین این گفته‌ی شما به کارگران هیچ کمکی نمی‌کند: ما این کار را در روسیه به این نحو انجام دادیم. اولاً" به این دلیل که شما سازمان‌های مبارزاتی به این ناکارآمدی را مثل بسیاری از اتحادیه‌ها در اروپای غربی نداشتید. شما اتحادیه‌های صنعتی داشتید. دوما" کارگران دارای ایده‌ی انقلابی بودند. سوماً" درجه‌ی سازمان‌یابی سرمایه‌داری و هم‌چنین دولت بسیار نازل بود. اما چهارماً" که عامل تعیین‌کننده‌ی نیز بود: به شما کمک شد. شما احتیاج به بهترین سلاح نداشتید. ما تنها هستیم، بنابراین ما باید بهترین سلاح را در اختیار داشته باشیم. در غیر این صورت پیروز نخواهیم شد. در غیر این صورت هر شکستی منجر به شکست‌های بعدی خواهد شد.

هم‌چنین عوامل دیگر مادی و روانی این موضوع را اثبات می‌کنند. رفیق به خاطر بیاورید که شرایط آلمان قبل از جنگ و در اثنای جنگ چه‌گونه بود. اتحادیه‌های بیش از پیش ضعیف در دست رهبرانی بودند که از آن‌ها همچو ماشین‌های مرده و ابزاری در خدمت سرمایه‌داری سوءاستفاده می‌کردند. بعد انقلاب از راه رسید. رهبران اتحادیه‌ها از اتحادیه‌ها و توده‌های اعضای‌شان بر علیه انقلاب استفاده کردند. با کمک اتحادیه‌ها و با حمایت آن‌ها، توسط رهبران‌شان و بعضاً" هم‌چنین با کمک اعضای اتحادیه‌ها انقلاب به قتل رسید. کمونیست‌ها شاهد

بودند که برادران‌شان با کمک اتحادیه‌ها به قتل رسیدند. آن‌ها مانع اعتصابات برای انقلاب شدند. رفیق! آیا شما واقعا" فکر می‌کنید که امکان دارد که کارگران انقلابی در چنین اتحادیه‌هایی باقی بمانند؟ علارغم این که آن‌ها ابزار بسیار ضعیفی برای انقلاب هستند! من این مساله را از نظر روانی غیرممکن می‌دانم. حتا خود شما به عنوان عضو یک حزب سیاسی به طور مثال در صورتی که منشویک‌ها در انقلاب چنین برخوردهایی را می‌کردند چه موضعی می‌گرفتید؟ شما حتما" از آن‌ها انشعاب می‌کردید (علارغم این که شما این کار خیلی پیش‌تر انجام دادید!) شما شاید بگوئید که: در این جا مساله بر سر یک حزب سیاسی است و ربطی به اتحادیه‌ها ندارد. من معتقدم که شما اشتباه می‌کنید. در انقلاب و در اثنای آن هر اتحادیه‌یی و هر انجمن کارگری یک حزب سیاسی انقلابی یا ضدانقلابی است.

شما شاید بگوئید، در مقاله‌تان هم گفته‌اید که: بایستی بر این فوران احساسات به خاطر وحدت و تبلیغات کمونیستی فائق شد. من با نمونه‌ها و شواهد مشخص به شما نشان خواهم داد که این کار در اثنای انقلاب آلمان غیرممکن بود. چرا که ما هم چنین بایستی دیدگاه کاملاً" مشخص و روشنی نسبت به این مسائل داشته باشیم... از این پیش‌فرض حرکت کنیم که در آلمان واقعا" صد هزار نفر از کارگران انقلابی صنایع کشتی‌سازی، صد هزار نفر از کارگران انقلابی صنایع فولاد و صد هزار نفر از کارگران انقلابی در معادن وجود داشتند که حاضر بودند برای انقلاب اعتصاب و مبارزه کنند و برای آن بمیرند. اما آن میلیون‌ها کارگر دیگر چنین قصدی نداشتند. حال این ۳۰۰۰۰۰ نفر می‌بایستی چه کاری انجام می‌دادند؟ اولاً" متحد شوند و اتحادیه‌یی برای مبارزه تأسیس کنند. قبول کنید که کارگران بدون سازمان هیچ کاری نمی‌توانند، انجام دهند. حال یک اتحادیه‌ی جدیدی بر علیه آن اتحادیه‌ی قدیمی به وجود بیاید، حتا زمانی که اعضای‌شان در اتحادیه‌ی قدیمی نه فقط به صورت رسمی بل که به طور واقعی هم بمانند، این یعنی انشعاب

کردن. اما اعضای اتحادیه‌ی جدید احتیاج به مطبوعات، گردهمایی‌ها و به پرسنل حقوق‌بگیر دارند. این کارها بسیار هزینه می‌برد و کارگران آلمانی هم که آه در بساط ندارند، پس در نتیجه آن‌ها برای حفظ اتحادیه‌ی جدید بایستی حتماً ناخواسته اتحادیه‌ی قدیمی را ترک کنند. بررسی مشخص مساله به این نحو است، آنچه را که شما تصور می‌کنید، ره‌یافتی است امکان‌ناپذیر.

اما هنوز دلایل مادی بهتری نیز وجود دارند. کارگران آلمانی که از اتحادیه‌ها خارج شدند، کارگرانی که می‌خواستند اتحادیه‌ها را نابود کنند، سازمان‌های درون کارخانه‌یی را به وجود بیاورند، آماده برای انقلاب بودند. فقط می‌بایستی فوراً دست به مبارزه می‌زدند. انقلاب آن‌جا بود. اما اتحادیه‌ها نمی‌خواستند، مبارزه کنند. حال گفتن این موضوع چه کمکی می‌کند: در اتحادیه‌ها بمانید، برای ایده‌های‌تان تبلیغ کنید، شما قوی‌تر خواهید شد و اکثریت را به طرف خود جلب خواهید کرد. در این صورت، تازه اگر که موضوع خفه کردن اقلیت را که در این موارد طبیعی‌ست نادیده بگیریم، می‌توانست ره‌یافت مناسبی باشد، ولی هم چنین نباید فراموش کنیم که چپ‌ها برای آن‌چه که گفتید در صورت داشتن فرصت کافی حتماً تلاش می‌کردند، اما فقط در صورتی که فرصت کافی برای این کار را داشتند. انقلاب آن‌جا بود. انقلاب هنوز هم آن‌جاست. در انقلاب (رفیق به این نکته توجه کنید که کارگران آلمانی در انقلاب انشعاب و اتحاد کارگری‌شان را به وجود آوردند) کارگران انقلابی از سوسیال وطن‌پرستان انشعاب کردند. برای مبارزه کردن امکان دیگری وجود ندارد. شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو و کنگره‌ی انترناسیونال می‌گویید که انشعاب درست نیست. اما انشعاب به دلایل مادی و روانی انجام می‌شود، چرا که کارگران در دراز مدت دیگر نمی‌توانند تحمل کنند که آن‌ها به خاطر این که مبارزه می‌کنند به قتل برسند.

همین نکته علت شکل‌گیری اتحاد کارگری توسط چپ‌ها بود. و فقط به خاطر این است که هنوز انقلاب در آلمان تمام نشده، بل که هنوز هم ادامه دارد و تا زمانی که به پیروزی برسد، علت مقاومت و پافشاری کارگران همین مساله است.

رفیق لنین وقتی که در جنبش کارگری دو سمت گیری کاملا متفاوت با یکدیگر برای مبارزه شکل می گیرد آیا راه دیگری هم به غیر از انشعاب وجود دارد؟ آیا شما ابزار دیگری را می شناسید؟ و آیا چیزی متضادتر از انقلاب و ضدانقلاب وجود دارد؟ به همین جهت KAPD و اتحادکارگران کاملا حق دارند.

ورفیق آیا این انشعابات و روشن‌گری‌ها همواره به نفع پرولتاریا نبوده‌اند؟ موضوعی که در دراز مدت حقانیت خود را اثبات کرده است؟ من در این زمینه دارای تجاربی هستم. ما هنوز وقتی که در حزب سوسیالیست وطن پرستان بودیم، هیچ تاثیری بر روی این حزب نداشتیم اما وقتی که از حزب خارج شدیم عمارغم این که در آغاز تاثیر خیلی کمی داشتیم، اما پس از مدت کوتاهی تاثیرگذاری ما بیش‌تر و پس از آن نقش ما بیش‌تر و بیش‌تر شد. رفیق آیا شما بلشویک‌ها هم بعد از انشعاب همین وضعیت را نداشتید؟ من فکر می‌کنم که وضعیت شما هم دقیقا" شبیه به ما بود. اوایل نیروی بسیار کوچکی بودید که به مرور زمان بزرگ‌تر و گسترده‌تر شدید و الان هم که به یک نیروی عظیم تبدیل شده‌اید. فرایند- قوی‌تر و گسترده‌تر شدن یک گروه کوچک - کاملا" به تکامل سیاسی و اقتصادی بسته‌گی دارد. در صورتی که انقلاب در آلمان فروکش نکند، هنوز می‌توان امیدوار بود که اهمیت و تاثیر اتحاد کارگری نیز بیش‌تر شود. نباید ارقامی نظیر ۷۰۰۰۰ نفر در مقابل ۷ میلیون نفر باعث دل‌سردی ما شوند، چرا که گروه‌های کوچک‌تر از این هم نظیر بلشویک‌ها توانستند به مرور زمان قوی‌تر شوند. چرا سازمان‌های درون کارخانه‌یی و کارگاه‌های صنعتی که اتحاد کارگری با اتکاء به آن‌ها فعالیت می‌کند، به علاوه‌ی حزب کمونیست بهترین و تنها سلاح خوب برای انقلاب در اروپای غربی هستند؟ برای این که این امر باعث می‌شود که خود کارگران به صحنه بیایند که قابل مقایسه با فعالیت آن‌ها در اتحادیه‌های

قدیمی نیست و آن‌ها از این طریق رهبری را به دست می‌گیرند و سازمان‌های کارخانه‌یی و بدین ترتیب کل اتحاد کارگری را کنترل می‌کنند، هر کارخانه و هر کارگاهی به خودی خودش یک واحد کل را تشکیل می‌دهد. و کارگران در آن‌ها افراد مورد اعتماد خود را انتخاب می‌کنند. تشکلهای درون کارخانه‌یی بر مبنای حوزه‌های اقتصادی تقسیم‌بندی شده‌اند. برای هر حوزه‌ی اقتصادی دوباره افراد مورد اعتماد انتخاب می‌شوند و خود این معتمدان هیئت رئیسه‌ی سراسری کل امپراتوری را انتخاب می‌کنند. مجموعه‌ی تشکلهای درون کارخانه‌یی بدون مدنظر گرفتن این که به چه بخش صنعتی مربوط می‌شوند، اتحاد کارگری خود را به وجود می‌آورند. ما می‌بینیم که یک تشکیلات، کاملاً "برای انقلاب سازماندهی شده است. این تشکیلات در دوران بینابینی مبارزات نسبتاً "مسالمت‌آمیز از قابلیت انطباق با ملزومات این دوران برخوردار است. تشکیلات درون کارخانه‌یی در چارچوب اتحاد کارگری بر اساس صنایع با یکدیگر مرتبط‌اند. ما هم‌چنین در این جا می‌بینیم که کارگران و هر کارگری قدرت پیدا می‌کند، به دلیل این که او در کارخانه و کارگاه‌اش افراد معتمد را انتخاب و از طریق آن‌ها بر روی حوزه‌ی اقتصادی‌اش و کل امپراتوری تأثیر مستقیم می‌گذارد. در این جا مرکزگرایی قوی وجود دارد، اما نه بیش از اندازه. فرد و تشکیلات مستقیم کارخانه‌اش، قدرت بزرگی دارد. او می‌تواند فوراً "معتمد انتخاب شده‌اش را عزل و فرد دیگری را به جای او انتخاب کند که تبعات آن عزل مراتب بالاتر و به همین ترتیب جای‌گزین کردن فرد دیگری به جای فرد عزل شده است. فردگرایی وجود دارد، اما نه بیش‌تر از اندازه‌یی که باید باشد، چرا که ارگان‌های مرکزی، شوراهای امپراتوری و حوزه‌های اقتصادی قدرت زیادی دارند. فرد و رهبران مرکزی فقط برای این دوره‌یی که ما در آن زنده‌گی می‌کنیم، یعنی در دوره‌ی برآمد انقلابی در اروپای غربی تا آن جا که ضروری و ممکن است قدرت دارند و نه بیش‌تر از آن.

مارکس نوشته است که در سرمایه‌داری شهروند در مقابل دولت فقط یک انگاره و عدد بیشتر نیست. این امر در مورد اتحادیه‌های قدیمی نیز صادق است. بوروکراسی و کل واحد تشکیلات خیلی بالاتر و در آسمان هفتم فرای کارگران پرواز می‌کنند و با آن‌ها بیگانه هستند. کارگران نمی‌توانند به عرش اعلای آن‌ها برسند. کارگران در مقابل آن‌ها انگاره و رقمی بیشتر نیستند. بوروکرات آن کارگری نیست که کنار آن‌ها در کارخانه کار می‌کند، موجود زنده‌ی حی و حاضر، کامل و مبارز. حال شما بیابید و در اتحادیه‌های قدیمی افراد دیگری را به جای بوروکرات‌ها بگذارید، پس از مدت زمان کوتاهی شما خواهید دید که این افراد هم همان منش‌های بوروکرات‌ها را پیدا می‌کنند: دست‌نیافته‌نی برای توده‌ها، فرای سر آن‌ها و بدون هیچ‌گونه پیوندی با آن‌ها. ۹۹ نفر از ۱۰۰ نفرشان به مقتدرانی تبدیل می‌شوند که در کنار بورژوازی می‌ایستند. سرشت اتحادیه‌ها آن‌ها را به چنین افرادی تبدیل می‌کند.

برخلاف سازمان‌های درون کارخانه‌یی! خود کارگران در این سازمان‌ها در مورد تاکتیک، سمت‌گیری اتحادیه و مبارزه تصمیم می‌گیرند. و در صورتی که «رهبر» همان کاری را انجام ندهد که کارگران از او مطالبه کرده‌اند، آن‌ها فوراً او را برکنار می‌کنند. این فرایندی دائمی است چرا که کارخانه و کارگاه به طور هم‌زمان خود سازمانی است در مبارزه‌ی دائمی. تا آن‌جایی که امکانش وجود دارد کنش‌گر و رهبر محصول مهارت و توان‌مندی‌های خود این سازمان، و توده‌ها کنش‌گر و رهبر مبارزه‌ی خودشان هستند. خیلی بیش‌تر و فراتر و ژرف‌تر از آنچه که در اتحادیه‌های قدیمی چه رفرمیستی‌شان و چه سندیکالیستی‌شان امکان‌پذیر بود.^{۱۱} سازمان‌های درون کارخانه‌یی و اتحاد کارگری تک تک خود افراد و

۱۱ - بديهی‌ست که بایستی این موضوع را به خوبی درک کرد که پیوند جدید بین فردگرایی و مرکزگرایی در حال حاضر و فوری شکل نخواهد گرفت، بل که این پیوند جدید تازه شکل گرفته و در خود مبارزه تکامل پیدا می‌کند و به کمال می‌رسد.

بنابراین خود توده‌ها را به حاملین مبارزه تبدیل می‌کنند، به کسانی که آن را واقعا" رهبری می‌کنند. به همین دلیل این سازمان‌ها و اتحاد کارگری بهترین سلاح برای انقلاب هستند، همان سلاحی که ما در اروپای غربی به آن احتیاج داریم تا بدون کمک دیگران قدرت‌مندترین سرمایه‌داری جهان را سرنگون کنیم. اما رفیق تازه این دلایل، نهایتاً" دلایل ضعیفی هستند. دلیل اصلی آخری در ارتباط تنگاتنگ با پرنسپ‌هایی است که در ابتدای این نامه به آن‌ها اشاره کردم. دلیل آخری که مطرح کردم برای KAPD و احزاب اپوزیسیون در انگلستان تعیین‌کننده هستند: این احزاب می‌خواهند رشد ذهنی توده‌ها و تک تک افراد را در آلمان و انگلستان به میزان بسیار زیادی ارتقاء بدهند. به نظر شما در این مورد فقط یک ابزار وجود دارد. و من دو باره می‌خواهم از شما بشنوم که آیا شما ابزار دیگری را در جنبش کارگری می‌شناسید؟ به نظر من این ابزار شکل‌گیری یک گروه است که با مبارزه نشان می‌دهد که توده‌ها چه‌گونه باید باشند. رفیق من ابزار دیگری را نمی‌شناسم، شما اگر ابزار دیگری را می‌شناسید لطفاً" من را از آن با خبر کنید. من معتقدم که در جنبش کارگری و به خصوص در انقلاب تنها ابزار عمل نمونه‌وار است: خودِ عمل، نمونه‌وار. رفقای چپ معتقدند که این گروه‌های کوچک که بر علیه سرمایه‌داری و اتحادیه‌ها مبارزه می‌کنند، می‌توانند اتحادیه‌ها را به طرف خود جلب، یا، امکان‌اش وجود دارد که بتوانند آن‌ها را مجبور کنند که راه درست‌تری را پیش بگیرند. این روی کرد فقط از طریق عمل نمونه‌وار امکان‌پذیر است. اشکال جدید سازمان‌های درون کارخانه‌یی برای ارتقاء مرتبت کارگران آلمانی کاملاً" اجتناب‌ناپذیرند. به همان نحوی که احزاب کمونیست با احزاب سوسیال وطن‌پرست مقابله می‌کنند، به همان نحو نیز بایستی این تشکل جدید اتحاد کارگری با اتحادیه‌های قدیمی مقابله کنند.^{۱۲}

۱۲ - با ملاحظه‌ی طعنه‌آمیز شما که اتحاد کارگری نمی‌تواند پاکدامن باشد کسان زیادی را شیفته‌ی خود نمی‌کند. این مساله فقط در صورتی مصداق دارد که اتحاد کارگری مجبور شود برای رفاه در چارچوب سرمایه‌داری مبارزه کند. اما این ملاحظه تازمانی که اتحاد کارگری برای انقلاب مبارزه می‌کند، اشتباه است.

تنها از طریق عمل نمونه‌وار می‌توان توده‌های برده‌شده‌ی رفرمیست سوسیال وطن‌پرست را تغییر داد.

حال در این جا من به چپ‌ها در انگلستان می‌پردازم. انگلستان هم مثل آلمان در آستانه‌ی انقلاب قرار دارد، نه به خاطر این که موقعیت در آن جا انقلابی است، بل که به این دلیل که شمار پرولتاریا بسیار زیاد است و شرایط سرمایه‌داری، اقتصادی مناسب است. آن جا فقط یک ضربه‌ی قوی کافی است تا مبارزه شروع شود، مبارزه‌ی که فقط با پیروزی به پایان خواهد رسید. این ضربه زده خواهد شد. اغلب کارگران پیش‌رفته‌ی انگلستان آن را به طور غریزی احساس می‌کنند (همان‌طور که ما آن را احساس می‌کنیم) و به همین دلیل آن‌ها در انگلستان مثل آلمان جنبش جدیدی را تأسیس کرده‌اند که هنوز جهت‌گیری مختلفی دارد و در جست‌وجوی چرایی خودش است - مثل آلمان - جنبش «صف‌آرایی از پایین» جنبش خود توده‌هاست، بدون رهبر، تقریباً "بدون رهبر"^{۱۳}. این جنبش خیلی شبیه به اتحاد کارگری در آلمان است.

رفیق آیا شما به این موضوع توجه کرده‌اید که این جنبش فقط در دو کشور از پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری شکل گرفته است؟ و از بطن خود توده‌ها؟ و در بسیاری از مناطق^{۱۴}؟ این جنبش به خودی خود اثبات می‌کند که این جنبشی است خودپوی و کسی نمی‌تواند از گسترش آن جلوگیری کند! در انگلستان این مبارزه بر علیه اتحادیه‌ها خیلی ضروری‌تر است تا در آلمان. چرا که اتحادیه‌های صنفی در انگلستان نه فقط توسط کسانی رهبری می‌شود که تاب مقاومت بر علیه سرمایه‌داری را ندارند، بل که آن‌ها خیلی بیش‌تر از آلمان ابزار به درد نخوری برای انقلاب هستند. اتحادیه‌های صنفی در دروره‌ی جنگ‌های کوچک پراکنده در

۱۳ - کمیته‌های کارخانه و کارگاه، ناظران و نماینده‌گان کارخانه‌ها و کارگاه و اتحادیه‌های صنعتی به ویژه در ولز.

۱۴ - این ادعا که این جنبش در آلمان از بالا سازمان‌یابی شده است چیزی جز انکار واقعیت نیست.

اوایل سده ۱۹، بله سده ۱۸ شکل گرفت. در انگلستان نه فقط ۲۵ اتحادیه‌ی صنفی برای ادامه‌ی حیات‌شان جان می‌کنند، بل که خودشان برای عضوگیری مشغول جنگ مرگ و زنده‌گی با یک‌دیگر هستند!! تازه اعضایی که از هیچ قدرتی برخوردار نیستند. رفیق‌لنین آیا شما می‌خواهید این اتحادیه‌ها را حفظ کنید؟ آیا بایستی با این اتحادیه‌ها مبارزه کرد، از آنها انشعاب کرد و آنها را نابود کرد؟ کسی که مخالف اتحاد کارگری است بایستی هم‌چنین نیز مخالف کمیته‌های کارخانه و کارگاه، ناظران و نماینده‌گان کارخانه‌ها و کارگاه و اتحادیه‌های صنعتی باشد. کسی طرف‌دار اتحادیه‌های صنعتی است بایستی طرف‌دار اتحاد کارگری نیز باشد، چرا که کمونیست‌ها در هر دوی این تشکل‌ها اهداف مشترکی را دنبال می‌کنند.

چپ‌های کمونیست می‌خواهند از این سمت‌گیری جدید جنبش اتحادیه‌های صنفی، برای نابودی، تغییر اتحادیه‌های انگلستان، تا زمانی که سیاست‌شان تغییر نکند، برای جای‌گزین کردن آنها با ابزارهای جدید مفید برای مبارزه‌ی طبقاتی، برای انقلاب استفاده کنند. همان دلایلی که ما در مورد جنبش آلمان مطرح کردیم در این‌جا نیز صادق هستند.

من در نامه‌ی کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال سوم به KAPD خواندم که این کمیته طرف‌دار سازمان کارگران صنعتی جهانی در آمریکاست، در صورتی که آنها فقط خواهان عمل‌کرد سیاسی و پیوستن به حزب کمونیست باشند. اما این کارگران صنعتی نیازی به این ندارند که وارد اتحادیه‌های آمریکا شوند! اما کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال مخالف اتحادیه‌های سراسری صنعتی در آلمان است، وقتی که می‌گوید که آنها باید وارد اتحادیه‌های قدیمی شوند، در حالی که این اتحادیه‌های سراسری صنعتی کمونیست هستند و با حزب سیاسی کار مشترک می‌کنند. و شما رفیق‌لنین از جنبش صف‌آرایی از پایین در انگلستان

علاوهم این که این جنبش اغلب باعث انشقاق می شود و بسیاری از کمونیست ها در آن خواهان نابودی اتحادیه ها هستند دفاع می کنید و مخالف اتحاد کارگری در آلمان هستید.) به نظر من موضع شما و کمیته ی اجرایی اپورتونیستی است. و علاوه بر این اشتباه نیز هست. طبیعتاً "چپ های کمونیست در انگلستان به دلیل این که انقلاب هنوز بروز نکرده است، نمی توانند مثل ما در آلمان گامی فراتر بگذارند. آن ها هنوز توان آن را ندارند که جنبش «صف آراییی از پایین» را به سرتاسر انگلستان گسترش دهند و آن را به یک مجموعه ی بزرگ متحد و برای انقلاب سازماندهی کنند. اما چپ های انگلستان آماده ی چنین اقداماتی هستند، همین که انقلاب بروز کند، توده های کارگران اتحادیه های صنفی به دردخور برای انقلاب را ترک و به سازمان های صنعتی و کارخانه یی خواهند پیوست. و از آن جایی که چپ های کمونیست همه جا در این جنبش نفوذ می کنند، سعی می کنند که ایده های کمونیستی را در این جنبش گسترش دهند. هدف نهایی آن ها مثل ما در آلمان ارتقاء سریع کارگران در لحظه ی کنونی از طریق عمل نمونه وار است.^{۱۵}

اتحاد کارگری در آلمان و جنبش صف آراییی از پایین که تکیه گاه شان فقط بر کارخانه ها و کارگاه های صنعتی است، پیشروان شوراها ی کارگری، سوویت هستند. از آن جایی که انقلاب در اروپای غربی بسیار سخت و به مراتب طولانی خواهد بود، ما یک دوران گذار طولانی در پیش رو داریم که در آن اتحادیه های توخالی دیگر هیچ کاربردی ندارند و سوویت هنوز برپا نشده اند. ویژه گی های این دوران گذار مبارزه بر علیه اتحادیه ها، تغییر آن ها و جایگزین کردن سازمان های

۱۵ - شما و دیگران به کرات این استدلال را مطرح کرده اید که کمونیست ها در صورت خارج شدن از اتحادیه ها هر گونه پیوند خود را با توده ها از دست می دهند. اما مگر بهترین پیوند در کارخانه ها تازه آن هم هر روزه به وجود نمی آید؟ آیا در شرایط کنونی کارخانه ها به کانون مباحثات تبدیل نشده اند؟ حالا چه گونه «چپ ها» می توانند پیوند خود را با توده ها از دست بدهند؟

بهتری به جای آن‌هاست. شما نباید واهمه داشته باشید، ما برای انجام این کار زمان کافی در اختیار خواهیم داشت.

دو باره این موضوع را تکرار کنم که این امر نه به خواست ما چپ‌ها صورت می‌گیرد، بل که انقلاب این سازمان‌های جدید را مطالبه می‌کند. بدون آن‌ها انقلاب پیروز نخواهد شد.

پس زنده باد جنبش صف‌آرایی از پایین در انگلستان و اتحاد کارگری در آلمان. این نخستین پیش‌گامان شوراها در اروپای غربی. زنده باد اولین سازمان‌هایی که احزاب کمونیست از طریق آن‌ها انقلاب بر علیه سرمایه‌داری را پیش می‌برند. رفیق لنین شما می‌خواهید که ما اکنون در اروپای غربی بدون رفقایمان در اتحاد کارگری در مقابل سرمایه‌داری مسلح بیش از اندازه قدرت‌مند، با این درجه‌ی بالای سازمان‌یابی (در تمام شاخه‌ها و بخش‌های مختلف) به ایستد، آن هم در شرایطی که ما به بهترین و قوی‌ترین سلاح احتیاج داریم، شما می‌خواهید ما را مجبور به استفاده از بدترین سلاح کنید. شما می‌خواهید اتحادیه‌های مفلوک را به ما تحمیل کنید، آن هم در شرایطی که ما می‌خواهیم انقلاب را در در داخل کارخانه‌ها و از طریق آن‌ها سازماندهی کنیم. انقلاب در اروپای غربی می‌تواند و بایستی فقط در داخل کارخانه‌ها و از طریق آن‌ها سازماندهی شود چرا که در این‌جا سرمایه‌داری (در تمام شاخه‌ها و بخش‌های) اقتصادی و سیاسی از سازمان‌یابی بسیار بالایی برخوردار است و هم‌چنین به این دلیل که کارگران (به جز حزب کمونیست) سلاح نیرومند دیگری در اختیار ندارند. روس‌ها مسلح بودند و دهقانان فقیر در کنارشان بودند. همان اهمیتی را که مسلح بودن و دهقانان برای روس‌ها داشتند، همان اهمیت را تاکتیک و تشکیلات برای ما دارند. و شما در این‌جا به ما پیشنهاد همکاری با اتحادیه‌ها را می‌کنید. در شرایطی که ما در بطن انقلاب قرار داریم و به دلایل مادی و روانی بایستی بر علیه اتحادیه‌ها مبارزه کنیم، اما شما

می‌خواهید مانع مبارزه‌ی ما با آن‌ها شوید. در شرایطی که ما از طریق انشعاب می‌خواهیم با اتحادیه‌ها مبارزه کنیم، شما مخالف این انشعاب هستید. در شرایطی که ما می‌خواهیم با شکل‌دادن گروه‌ها، به طور نمونه‌وار به پرولتاریا تنها ابزار مبارزه را نشان دهیم، شما می‌خواهید ما را از این کار نمونه‌وار برحذر دارید. در شرایطی که ما می‌خواهیم کارگران را ارتقاء دهیم، شما در راه ما سنگ‌اندازی می‌کنید. شما خواهان انشعاب و شکل‌گیری گروه‌های جدید و ارتقاء به مرحله‌ی بالاتر نیستید. اما چرا؟ به این دلیل که شما می‌خواهید احزاب بزرگ و اتحادیه‌های بزرگ را وارد انترناسیونال سوم کنید. این کار به نظر من اپورتونیستی است، اما تازه آن هم از نوع بدش^{۱۶}. رفیق لنین شما اکنون در انترناسیونال در مقایسه با زمانی که در حزب مارکسیست‌ها بودید، به طور کامل موضع‌گیری دیگری دارید. موضعی که در آن دوره «اصولی‌ترین» مواضع ارزیابی می‌شدند (و شاید هم امروز نیز «اصولی‌ترین» مواضع ارزیابی می‌شوند). دیگر اکنون حتا نصف، یک چهارم و یک هشتم کمونیست‌ها هم بایستی وارد انترناسیونال سوم شوند. مصیبت جنبش کارگری این است که همین که این جنبش از «قدرت» معینی برخوردار می‌شود، تلاش می‌کند که این قدرت را با بی‌پرنسیب‌ترین ابزار گسترش دهد. هم‌چنین در اوایل سوسیال‌دمکرات‌ها تقریباً در تمام کشورها مواضع «اصولی» اتخاذ می‌کردند. اغلب احزاب سوسیال و وطن‌پرست کنونی واقعا "احزاب مارکسیستی بودند و با تبلیغات مارکسیستی توده‌های وسیعی را جلب خودشان کردند، اما همین که این احزاب «قدرت»‌مندتر شدند، توده‌ها را به حال خودشان رها کردند. شما امروز در انترناسیونال مثل سوسیال‌دمکرات‌ها در گذشته برخورد می‌کنید. بدیهی است که شما امروز نه بر مبنای شرایط ملی بل که بر اساس شرایط بین‌المللی

^{۱۶} - مثال زیر نشان می‌دهد که این اپورتونیسم ما را دچار چه آشفتگی‌های بازاری می‌کند: کشورهای وجود دارند که در آن‌ها سندیکاها در کنار اتحادیه‌های آزاد وجود دارند. اگر چه بد، اما خیلی بهتر از اتحادیه‌های آزاد مبارزه می‌کنند.

موضع گیری می کنید. انقلاب روسیه به دلیل تکیه بر مبانی «اصولی» و پرنسیبها پیروز شد. اکنون پرولتاریای جهانی از طریق این انقلاب قدرت مندتر شده است. این قدرت باید در اروپا گسترش پیدا کند و بایستی فوراً "تاکتیک قدیمی را به کار بگیرد.

به جای این که در شرایط فعلی تمام کشورهای دیگر همان تاکتیک آزموده شده‌ی قبلی را به کار بگیرند و از این طریق انترناسیونال سوم را از درون قوی کنید، دوباره مثل سوسیال دمکراسی به جبهه‌ی اپورتونیست‌ها نقل مکان می‌فرمایید. حالا باید همه وارد انترناسیونال شوند: اتحادیه‌ها، مستقل‌ها، سانتریست‌های فرانسوی، بخشی از حزب کار و به خاطر این که ظاهر مارکسیستی قضیه هم حفظ شود، پیش شرط‌هایی هم برای ورود به انترناسیونال گذاشته شده که همه‌گی موظف به امضای آن هستند (!! و کائوتسکی، هیلفردینگ و توماس کنار گذاشته می‌شوند. جای پای توده‌ی وسیع قشر میانی باز می‌شود و از تمام ابزارها برای وارد شدن آن‌ها به انترناسیونال استفاده می‌شود. و برای این که سانتریست‌ها قدرت پیدا کنند، جلوی ورود «چپ‌ها» گرفته می‌شود! بنابراین بهترین انقلابیون، نظیر KAPD کنار گذاشته می‌شوند!

وقتی که توده‌ی وسیعی با مواضعی میانه‌رو گردهم آورده شدند، آن وقت با انضباطی آهنین و تحت رهبری کسانی که به طرق خارق‌العاده امتحان خود را پس داده‌اند به پیش می‌روند. اما به کجا هدایت می‌شوند؟ به پرتگاه. اما وقتی که ما این اپورتونیسم را عملی کنیم، دیگر پرنسیب‌های باشکوه، تئوری‌های درخشان انترناسیونال سوم چه کمکی به ما می‌توانند بکنند؟ انترناسیونال دوم هم عالی‌ترین پرنسیب‌ها را داشت، اما عمل‌اش اپورتونیستی بود. اما ما چپ‌ها نمی‌خواهیم این سیاست اپورتونیستی را دنبال کنیم. ما می‌خواهیم در اروپای غربی مثل بلشویک‌ها در گذشته در روسیه در ابتدا (اگر چه بدواً "شاید احزاب بسیار کوچک) احزاب

مستحکم، بسیار قوی و با مواضع بسیار صریح را به وجود بیاوریم. و تازه وقتی که ما این احزاب را به وجود آوردیم، آن‌ها را گسترش خواهیم داد. اما فقط و به طور دائمی احزابی مستحکم، بسیار قوی و بسیار «اصولی». ما در اروپای غربی فقط از این طریق می‌توانیم به پیروزی برسیم. به همین دلیل هم ما به طور کامل تاکتیک شما را رد می‌کنیم. رفیق شما می‌گوید که ما اعضای کمیسیون آمستردام آموزه‌های انقلابات قبلی را فراموش کرده‌ایم و یا این که اساساً از آن‌ها شناختی نداریم. اما رفیق من انقلابات گذشته را هنوز خوب به یاد دارم. یکی از مواردی که هنوز فراموش نکرده‌ام این است که احزاب «چپ» تندرو همواره نقش برجسته و چشم‌گیری را در این انقلابات ایفاء کرده‌اند. در انقلاب هلند بر علیه اسپانیا، در انقلاب انگلستان، در انقلاب فرانسه، در کمون و در هر دو انقلاب روسیه. اما در این جا متناسب با رشد جنبش کارگری دو سمت‌گیری در انقلاب اروپای غربی وجود دارد: سمت‌گیری رادیکال و سمت‌گیری اپورتونیستی. تاکتیک مناسب و وحدت فقط از طریق مبارزه‌ی این دو سمت‌گیری با یک‌دیگر امکان‌پذیرست. اما سمت‌گیری رادیکال جنبش کارگری علاوه بر تدریج‌هایش در بعضی موارد، در مقایسه بهترین سمت‌گیری است. و شما رفیق لنین در این جا از اپورتونیسم حمایت می‌کنید. و موضوع فقط به این ختم نمی‌شود. کمیته‌ی اجرایی در مسکو، رهبران انقلاب روسیه که فقط توانستند با کمک ارتش میلیونی دهقانان فقیر به پیروزی برسند، می‌خواهند به پرولتاریای اروپای غربی که فقط به خودش متکی است و مجبور نیز هست که فقط به خودش متکی باشد، تاکتیک‌شان را نیز تحمیل کنند! و به طور هم‌زمان از جمله شما می‌خواهید بهترین سمت‌گیری برای انقلاب در اروپای غربی را درهم بشکنید! حماقتی باورنکردنی و به ویژه دیالکتیکی آبکی! وقتی که انقلاب در اروپای غربی بروز کند، شما با این تاکتیک‌تان شاهد معجزه‌ی یأس برانگیزتان خواهید شد که البته پرولتاریا قربانی آن خواهد بود.

رفیق شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو می‌دانید که اتحادیه‌ها در اروپای غربی نیروهایی ضد انقلابی هستند. تزه‌های شما به روشنی نشان‌دهنده‌ی این موضوع هستند. با این وجود شما می‌خواهید اتحادیه‌ها را حفظ کنید. شما هم‌چنین از این موضع آگاهی دارید که اتحاد کارگری و بالطبع سازمان‌های کارخانه‌یی و جنبش صف‌آرایی از پایین سازمان‌هایی انقلابی هستند. خود شما در تزه‌های تان به این موضوع اذعان کرده‌اید که هدف ما باید سازمان‌های کارخانه‌یی باشد. با این وجود اما شما می‌خواهید این سازمان‌ها را خفه کنید. شما می‌خواهید این سازمان‌ها را که در آن‌ها کارگران، تک تک کارگران و بالطبع توده‌ها قدرت و نیرو پیدا می‌کنند، خفه کنید و آن سازمان‌هایی را حفظ کنید که در آن‌ها توده‌ها فقط ابزار صرف رهبران هستند. بدین نحو شما می‌خواهید که اتحادیه‌ها را به زیر سلطه‌ی قدرت خود و انترناسیونال سوم بکشانید.

اما هدف شما از این کار چیست؟ چرا شما این تاکتیک نادرست را دنبال می‌کنید؟ به این دلیل که شما می‌خواهید توده‌ها را دور و بر خود جمع کنید. به این دلیل که شما معتقدید که فقط در صورتی که توده‌ها (کمونیست، نیمه کمونیست و حتا غیر کمونیست) را به دنبال خود داشته باشید که از طریق انضباط بی چون و چرا و سانترالیسم از شما اطاعت کنند، در این صورت شما رهبران پیروز خواهید شد.

به طور خلاصه شما سیاست رهبری را در پیش گرفته‌اید. منظور من از سیاست رهبری، سیاست مبتنی بر سانترالیسم رهبری نیست، چرا که بدون سانترالیسم (و بدون حزب) به چیزی دست پیدا نخواهیم کرد، بل که منظور من آن سیاستی است که فقط می‌خواهد توده‌ها را دور و بر خود جمع کند، بدون این که به این سؤال پاسخ دهید که قصد و غرض شما رهبران از این کار چیست، شما رهبران معتقدید که فقط در صورتی می‌توانید به پیروزی برسید که توده‌ها را دور و بر خود جمع کنید.

در این جا باید خود کارگران قدرت مندتر شوند و تازه پس از آن از طریق شما رهبران. در این جا بایستی ریشه‌ی علف هرز این سیاست رهبری را از جا کند. شما و کمیته‌ی اجرایی در مسکو با این تاکتیک‌تان در مورد اتحادیه‌ها اثبات کرده‌اید که حداقل تا زمانی که تغییری در این تاکتیک ندهید، نمی‌توانید انقلاب را در اروپای غربی به پیش ببرید.

شما می‌گویید که «چپ‌ها» فقط در مورد تاکتیک‌شان وراجی می‌کنند. رفیق «چپ‌ها» در کشورهای دیگر هنوز در موارد نادری امکان عملی کردن تاکتیک‌شان را داشته‌اند. اما با این وجود در صورتی که شما نگاهی به تاکتیک و عمل کرد KAPD در زمان کودتای کاپ در آلمان و در انقلاب روسیه بی‌اندازید آن وقت مجبور می‌شوید که حرف‌های خود را پس بگیرید.^{۱۷}

^{۱۷} - منبع: - Herman Gorter (Holland). - Ausgabe A (Für die Organisationen). - Berlin: Verlag der Kommunistischen Arbeiter-Partei Deutschlands, (1920). -88p.

۳. پارلمانتاریسم

مسالهی که باقیمانده دفاع از چپ‌ها در برابر شما در مورد مسالهی پارلمانتاریسم است^{۱۸} در این جا نیز همان مبانی عام نظری مطرح شده در مورد اتحادیه‌ها تعیین کننده‌ی شیوه‌ی برخورد چپ‌ها هستند. تنها بودن پرولتاریا، قدرت عظیم دشمنان، ضرورت ارتقاء توده‌ها به مرحله‌ی بالاتر که بتواند تنها به نیروی خودش اتکاء کند و غیره. من در این جا نیازی به تکرار این دلایل نمی‌بینم. اما با این حال دلایل دیگری به آن مبانی مطرح شده اضافه می‌شوند. اولاً: کارگران اروپای غربی و به طور عمومی توده‌های کارکن مطیع ایده‌آل‌های فرهنگ بورژوایی، ایده‌های بورژوایی و بنابراین هم‌چنین سیستم نماینده‌گی، پارلمانتاریسم، دموکراسی بورژوایی هستند. خیلی بیش‌تر از کشورهای اروپای شرقی. در این جا ایده‌ئولوژی بورژوایی تمام زنده‌گی اجتماعی و بالطبع زنده‌گی

۱۸ - در ابتدا من این مساله را موضوعی ثانویه ارزیابی می‌کردم. اما موضع اپورتونیستی اتحاد اسپارتاکیست‌ها در مورد کودتای کاپ و هم‌چنین موضع اپورتونیستی شما در جزوه‌تان مرا متعاقب کردند که این مساله از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

سیاسی را زیر سلطه‌ی خود درآورده و بسیار ژرف‌تر در مغزها و قلب‌های کارگران نفوذ کرده است. در اروپای غربی آن‌ها سده‌ها است که این گونه بزرگ و تربیت شده‌اند.

رفیق **پانه کوک** این مساله را در نشریه‌ی وین کمونیسم تشریح کرده است:

«تجربه‌ی آلمان معضل بزرگ انقلاب در اروپای غربی را در مقابل ما قرار داده است. در این کشورها شیوه‌ی قدیمی تولید بورژوازی و فرهنگ بسیار تکامل یافته در هم تنیده با آن، سده‌ها است پایه‌گذار فکر و احساس توده‌های مردم است. بالطبع در این کشورها منش درونی و روانی توده‌های خلق کاملاً متفاوت با کشورهای شرقی است که با این سلطه فرهنگ بورژوایی آشنا نبوده‌اند. و در درجه‌ی نخست در همین نکته تفاوت بین روند انقلاب در شرق و غرب اروپا نهفته است. در انگلستان، فرانسه، هلند، اسکاندیناوی، ایتالیا و آلمان از قرون وسطا به بعد بورژوازی قدرت‌مندی با اتکاء به تولید بدوی سرمایه‌داری و خرده‌بورژوازی به حیات خود ادامه داده، دوره‌هایی که در آن فتودالیسم در هم شکسته شده، دهقانان مستقل در روستاها به سرعت و به همان نسبت قوی شده‌اند، دهقانانی که آقای اقتصاد خرد خود بودند. در وهله‌ی نخست زنده‌گی فکری بورژوازی در زمین خود دولت‌های کشورهای ساحلی در انگلستان و فرانسه که سرمایه‌داری با آهنگ هر چه سریع‌تری تکامل یافته به فرهنگ قوی ملی شکوفا شده است. سرمایه‌داری سده‌ی نوزدهم با به زیر سلطه کشیدن کامل اقتصاد این فرهنگ ارتقاء و گسترش داد و آن را از طریق ابزارهای تبلیغات فکری‌اش، مطبوعات، مدارس و کلیسا در مغزهای توده‌ها، هم آن‌هایی را که او پرولتریزه و روانه‌ی شهرها کرده بود و هم آن‌هایی که در روستاها باقی ماندند، حکم کرده است. این موضوع نه فقط در مورد کشورهای اصلی سرمایه‌داری صادق است، بل که هم‌چنین با اشکال مشابه و متفاوت‌تری در آمریکا و استرالیا که اروپایی‌ها دولت‌های

جدیدی تأسیس کردند و هم برای کشورهای اروپای مرکزی، آلمان، اتریش، ایتالیا با آهنگ رشد کندتر سرمایه‌داری، رشدی که به اقتصاد قدیمی، ایستای خرده‌بورژوازی و فرهنگ خرده‌بورژوایی تکیه داده بود. اما سرمایه‌داری هنگام نفوذ و گسترش در کشورهای شرق اروپا با بن‌مایه و سنت‌های کاملاً دیگری روبرو شد. طبقه‌ی بورژوازی در روسیه، لهستان، مجارستان، در شرق رودخانه‌ی الب نبود و زنده‌گی فکری کهن بر آن حاکم بود، مناسبات بدوی مالکیت بر زمین‌های کلان، فتودالیسم پدر سالار و کمونیزم دهقانی تعیین‌کننده‌ی زنده‌گی فکری بودند.^{۱۹}»

در این جا رفیق **پانه کوک** قلمرو ایده‌ئولوژی ک را به صلابه کشیده است. او خیلی دقیق‌تر و عمیق‌تر از آن‌چه که تا به حال از جانب شما انجام گرفته تمایز جنبه‌های ایده‌ئولوژی ک بین کشورهای شرق و غرب در اروپا را به طور روشن نشان داده و بدین نحو کلیدی را برای باز کردن قفل تاکتیک انقلابی در کشورهای اروپای غربی در اختیار ما گذاشته است. حال فقط کافی است که این عمل کرد فرهنگی ایده‌ئولوژیک را به چرایی قدرت مادی دشمنانمان، به سرمایه‌ی بانکی تعمیم دهیم تا کل مساله‌ی تاکتیک برای ما روشن شود.

اما هنوز می‌توان در مورد مساله‌ی ایده‌ئولوژیک توضیحات بیشتری داد: پیش‌تر از این‌ها مردان و زنان، نسل‌های گذشته در مبارزات آزادی‌بخش‌شان، آزادی بورژوایی، قدرت پارلمان‌ها را در اروپای غربی کسب کرده‌اند، مبارزه‌ی که فقط توسط شهروندان، مالکین، از طرف خلق انجام گرفته است. هنوز خاطرات این مبارزات به عنوان یک سنت مبارزاتی در خون این خلق‌ها در جریان است. و انقلاب ژرف‌ترین خاطره‌ی بیش‌تر ناخودآگاهانه که نماینده‌گی شدن توسط یک

Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die - ۱۹
Taktik des Kommunismus (a ,a. O.), S. 91. (Hrg).

پارلمان بود خود نوعی ظفرمندی، ظفرمندی عظیم، نیروی آرام نیز بود. این امر بیش تر در مورد قدیمی ترین کشورهای بورژوازی صادق است که در آن‌ها مبارزات آزادی بخش طولانی و به کرات انجام گرفته است، در انگلستان، هلند و فرانسه. اما هم چنین به میزان بسیار کم تری در آلمان، بلژیک و کشورهای اسکاندیناوی. یک ساکن کشورهای اروپای شرقی شاید نتواند تصور کند که این تأثیر چقدر قوی می تواند باشد. علاوه بر این اغلب خود کارگران سال‌های طولانی برای حق رأی همه گانی مبارزه کرده اند و بدین ترتیب آن را به طور مستقیم و غیر مستقیم به کرسی نشانده اند. بدست آوردن این حق رأی خود نیز یک پیروزی بود که ثمرات خود را در گذشته به بار آورده است. فکر و احساس نماینده گی شدن و نماینده گان خود را در پارلمان بورژوازی برای دفاع از امور خود داشتن به طور عمومی خود نوعی پیش رفت و پیروزی محسوب می شود. تأثیرات این ایده نولوژی بسیار زیاد است.

و بالاخره از طریق رفرمیسم طبقه ی کارگر اروپای غربی به طور کامل به زیر سیطره ی اعضای پارلمان درآمده است، اعضای که بانی جنگ و اتحاد با سرمایه داری شده اند. هم چنین تأثیرات این رفرمیسم بسیار عظیم است.

این عوامل باعث شد که کارگران برده پارلمان شوند، برده گانی که امکان کارکرد پارلمان‌ها را بدون جواب گویی به کسانی که آن‌ها را انتخاب کرده اند، فراهم کرده اند اما خود این کارگران دیگر با اتکاء به نیروی خودشان فعالیت نمی کنند.^{۲۰}

حال انقلاب از راه رسیده است و باید خود کارگران تمام کارها را به تنهایی انجام دهند. در حال حاضر کارگران با طبقه شان باید بر علیه دشمن قدرت مند مبارزه کنند

۲۰ - این تأثیر زیاد، کل ایده نولوژی اروپای غربی، ایالات متحده و مستعمرات انگلیس در اروپای شرقی، در ترکیه و بالکان و غیره (تازه از آسیا که بگذریم) درک نمی شود.

و دهشتناک‌ترین مبارزه‌یی را که تا به حال جهان به خود ندیده به سرانجام برسانند. تاکتیک رهبران کمکی به این طبقه نمی‌کند. تمام طبقات سرسختانه در مقابل طبقه‌ی کارگر ایستاده‌اند و هیچ طبقه‌ی دیگری از او حمایت نمی‌کند. برعکس طبقه‌ی کارگر در صورتی که به رهبران‌اش یا طبقات دیگر در پارلمان اعتماد کند، این خطر بزرگ وجود دارد که ضعف‌های قدیمی دوباره گریبان‌گیرش شوند، یعنی این‌که اجازه دهد که رهبران به جای او موضع‌گیری کنند، یعنی این‌که به پارلمان اعتماد کند که همان وهم قدیمی به جان‌اش می‌افتد، یعنی این‌که دیگران می‌توانند برای او انقلاب کنند، یعنی این‌که او بدنبال سراب بی‌افتد، یعنی این‌که زمین‌گیر ایده‌ئولوژی قدیمی بورژوازی به ماند.

رفیق **پانه کوک** هم چنین رابطه‌ی توده‌ها را با رهبران به خوبی تشریح کرده است:

«پارلمانتاریسم شکل منحصر به فرد و ابزار مبارزه رهبران است، در جایی که خود توده‌ها نقش فرودستی دارند. عمل کرد رهبران پیش‌برد مبارزه‌ی نماینده‌گان، و افراد منفرد است. بنابراین او باید در میان توده‌ها به این پندار خام بزند که دیگران به جای او مبارزه را به پیش می‌برند. قبلاً" این گمان جا افتاده بود که انگار رهبران می‌توانند رفرم‌های مهمی را در پارلمان به پیش ببرند، یا حتا این پندار خام وجود داشت که نماینده‌گان در پارلمان می‌توانند از طریق وضع قوانین تغییرات بنیادی در جامعه به وجود بیاورند و آن را به سوسیالیسم هدایت کنند. امروز اما که پارلمان نقش محجوب‌تری پیدا کرده این استدلال را می‌شنویم که نماینده‌گان در پارلمان می‌توانند نقش شایان توجه‌یی در تبلیغات برای کمونیسم ایفاء کنند. در این‌جا همواره نقش اصلی برای رهبران در نظر گرفته می‌شود و بدیهی است که افراد ورزیده سیاست روز را - حال در جامعه‌ی مباحث در کنگره و قطعنامه‌ها - تعیین کنند - تاریخچه‌ی سوسیال دمکراسی، تاریخچه‌ی تلاش‌های بی‌ثمر برای این

است که خود اعضای حزب اجازه داشته باشند، سیاست حزب‌شان را تعیین کنند. تا زمانی که توده‌ها هنوز ارگان‌های خودکنشی‌شان را به وجود نیاورده‌اند، یعنی در زمانی که باید هنوز منتظر انقلاب ماند، مبارزه‌ی پارلمانتاریستی پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر است. اما همین که خود توده‌ها وارد صحنه شوند، فعالیت کنند و از این طریق سیاست‌گذاری کنند، وزن کاستی‌های پارلمانتاریستی بیش‌تر می‌شود.

یکی از معضلات موجود در مورد تاکتیک ریشه‌کن کردن سنت‌های بورژوازی فکر کردن و تمام آن نظریات از گذشته به ارث رسیده‌ی مضر است که این سنت‌ها را از نو تقویت و توانایی‌های طبقه‌ی کارگر را از او سلب می‌کنند. بخش سگ‌جان و قوی این شیوه‌ی تفکر عدم استقلال توده‌ها در برابر رهبران است، چرا که رهبری تصمیم‌گیری در مورد مسائل عمومی، آنچه را که به مسائل طبقاتی مربوط می‌شوند را به آن‌ها واگذار می‌کند. گرایش اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری فلج کردن فعالیت ضروری خود توده‌ها برای انقلاب است. گیرم که سخنرانی‌های گرایشی هم برای تهیج توده‌ها برای عمل انقلابی انجام بگیرد، اما وقتی که راه انتخاب دیگری باقی نمانده، ضرورت‌های جدی و سهمگین بانی عمل انقلابی هستند، نه چنین سخنرانی‌هایی.

انقلاب مستلزم چیز بیش‌تری است تا کنش انقلابی توده‌یی برای سرنگونی یک نظام حکومتی. همان‌طور که می‌دانیم انقلاب بنا به سفارش رهبران صورت نمی‌گیرد، بل که فقط از تمایلی ژرف فوران می‌کند. انقلاب مستلزم این است که به مسائل کلان بازسازی اجتماعی پرداخته شود، که تصمیمات سهمگین گرفته شود، که کل پرولتاریا به جنبش آفرینش‌گر به پیوندد - امکان عملی شدن موضوعات مطرح شده تنها زمانی است که در درجه‌ی نخست پیش‌رو و در مرحله‌ی بعد توده‌های وسیع خود دست به عمل بزنند، تلاش کنند، مسئولیت به پذیرند، تبلیغ کنند، تعمق کنند و برای رهبری دل و جرات پیدا کنند. همه‌ی این

کارها سخت و پرمشقت‌اند، اما تا زمانی که طبقه‌ی کارگر گمان کند که در راه ساده‌تری می‌تواند قدم بگذارد، آن هم به این نحو که بگذارد که دیگران برایش فعالیت کنند، از پشت تریون‌های بلند و بالا تبلیغات را رهبری کنند، تصمیم‌گیری کنند، فراخون برای اکسیون‌ها را بدهند، قوانین را وضع کنند - آن وقت تردید می‌کند و به واسطه‌ی عادت‌های قدیمی شیوه‌ی فکر کردن و ضعف‌های قدیمی‌اش پاسیو باقی می‌ماند.^{۲۱}

کارگران اروپای غربی بایستی نه فقط در درجه‌ی نخست در اتحادیه‌ها بل که هم‌چنین در قلمرو سیاست خودش باید اولین مقامی باشند که تصمیم‌گیری می‌کنند و نباید به رهبران اجازه دهند که به جای او عمل کنند، چرا که کارگران تنها هستند و هیچ تاکتیک هوشیارانه‌یی به آن‌ها کمک نخواهد کرد - این مطلب بایستی هزاران و حتا در صورت لزوم صدها هزار و میلیون‌ها بار گفته شود و کسی که هنوز از تاریخ رخدادهای نوامبر ۱۹۱۸، به بعد چیزی نیاموخته و چشم خود را بر روی این واقعیات بسته، فردی است نابینا (حتا زمانی که این نکته شامل شما هم بشود رفیق). از خود توده‌ها بایستی عظیم‌ترین نیروی محرکه نشأت بگیرد. در این جا به درجات بسیار بالاتر از روسیه بایستی رهایی کارگران به دست خود کارگران انجام بگیرد. و به همین دلیل رفقای چپ حق دارند به رفقای آلمانی بگویند: وقتی به انتخابات نگذارید، پارلمان را تحریم کنید - شما تمام کارها را در قلمرو سیاست بایستی خودتان انجام دهید، شما فقط با آگاهی از این موضوع و فعالیت دو، پنج، ده ساله‌ی منطبق با آن تک تک‌تان، گروه به گروه، شهر به شهر، منطقه به منطقه و بالاخره در سرتاسر امپراتوری به عنوان یک حزب، به عنوان یک کل متحد، به عنوان شوراهای کارخانه‌ها، به عنوان توده، به عنوان طبقه

Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die Taktik des - ۲۱
Kommunismus(a,a.O.),S.91-92.(Hrg.).

به این نوع مبارزه عادت کرده باشید، می‌توانید پیروز شوید - و سرانجام به دلیل آزمون‌ها و مبارزات بی پایان و شکست‌ها و آموزه‌ها به جایی می‌رسید که خودتان به عنوان یک اکثریت بزرگ، یک توده‌ی منسجم همه چیز را رقم بزنید.

اما این رفقا، چپ‌ها، KAPD وقتی که در مورد این مسائل فقط موعظه و تبلیغ کنند، دچار خطای بزرگی خواهند شد. در این جا این اشتباه به مراتب خیلی بیش تر خواهد بود تا در مورد اتحادیه‌ها، چرا که موضوع بر سر کل مسائل سیاسی است که در درجه‌ی نخست مستلزم مبارزه، عمل نمونه‌وار و نحوه‌ی برخورد دیگری است. و به همین دلیل رفقای KAPD حق داشتند، سترگ‌ترین حق، حق مطالبه شده‌ی تاریخی‌شان تا با اتحاد اسپارتاکیست‌ها - یا بهترست گفته شود با مرکزیت اسپارتاکیست‌ها که دیگر تاب تحمل تبلیغات رفقای ما را نداشتند - فوراً قطع رابطه و از آن‌ها انشعاب کنند. چرا که در درجه‌ی نخست و در بالاترین مرحله، خلق برده شده‌ی آلمان و کارگران اروپای غربی نیاز به عمل نمونه‌وار داشت. بایستی در میان این خلق برده‌گان سیاسی و در این جهان فرودستان اروپای غربی گروهی از مبارزان آزاد بدون رهبران، دقیقاً "بدون رهبران مثل گذشته به وجود می‌آمد، آن هم بدون اعضای پارلمان. و دو باره تکرار کنم که آن هم نه به دلیل دل‌پسند واقع شدن، بانی کار خوبی بودن و یا به دلیل عمل قهرمانانه یا هر دلیل مشابه دیگری از این نوع، بل که به خاطر این که خلق کارکن آلمان و اروپای غربی در این مبارزه‌ی دهشتناک تنهاست، بدون آن که بتواند انتظار کمک از دیگر طبقات داشته باشد، در این جا خردمندی رهبران هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌کند، فقط تنها چیزی که کمک کننده است اراده و انسجام توده‌ها، تک تک مردان، تک تک زنان به عنوان یک کل واحد است. به خاطر این دلایل سترگ و به دلیل این که برعکس این تاکتیک کار در پارلمان می‌تواند برای این امر برجسته مضر باشد، غیرقابل مقایسه است با مزیت‌های کوچکی که به همراه دارد

(تبلیغ از تریبون پارلمان)، چپ‌ها به خاطر این دلایل سترگ در پارلمان شرکت نمی‌کنند.

شما می‌گویید که رفیق لیکنخت زمانی که هنوز زنده بود، توانست کار ارزنده‌یی در مجلس رایش انجام دهد. ما این موضوع را قبول نداریم. او در صورتی که اکنون زنده بود در پارلمان‌های فعلی نمی‌توانست به هیچ مانور سیاسی دست بزند چرا که تمام احزاب بزرگ بورژوازی و خرده بورژوازی متحداً^{۲۲} در مقابل ما ایستاده‌اند. لیکنخت هم نتوانست در پارلمان کارگران بیش‌تری را جلب کند تا خارج از پارلمان. برعکس بخش بزرگی از توده‌ها فقط تکیه به سخن‌رانی‌های او داشتند، پس حضور او در پارلمان مضر بود^{۲۲}. قدرمسلّم چنین روش کار «چپ‌ها» برای این که به نتیجه‌یی نائل شود احتیاج به سال‌های متمادی دارد، و کسانی که به هر دلیلی دنبال موفقیت‌های فوری، ارقام و آمار پرطمطراق، شمار زیاد اعضا، شمار زیاد رأی دهنده‌گان، احزاب بزرگ و از جنبه‌ی بین‌المللی قدرت‌مند(ظاهراً) قدرت‌مند) هستند برای رسیدن به اهداف‌شان بایستی سال‌های خیلی بیش‌تری منتظر بمانند. اما کسانی که درک می‌کنند که پیروزی انقلاب در آلمان و در اروپای غربی فقط زمانی میسر می‌شود که شمار زیادی از توده‌های کارگران به خودشان اعتماد کنند، در این صورت این افراد از این تاکتیک راضی خواهند بود. این تاکتیک تنها تاکتیک درست در آلمان و در اروپای غربی است، به خصوص در انگلستان.

رفیق آیا شما با فردگرایی بورژوازی، آزادی بورژوازی، دمکراسی پارلمانی و روندی که ظرف ۶ یا ۷ سده‌ی گذشته در انگلستان [جریان] داشته آشنا هستید؟ آیا

۲۲ - نمونه‌ی رفیق لیکنخت اثبات می‌کند که تاکتیک ما درست است. اعتراضات او در پارلمان قبل از انقلاب زمانی که امپریالیسم در اوج قدرت‌اش بود و از طریق قانون جنگ هرگونه اعتراضی را سرکوب می‌کرد، فشار بسیار زیادی به دولت اعمال می‌کرد، اما این اعتراضات پارلمانی در اثنای انقلاب دیگر بی‌تاثیر بودند. بنابراین هم این که کارگران سرنوشت خود را به دست خودشان بگیرند، ما دیگر باید پارلمانتاریسم را زیر پا بگذاریم.

واقعا" با این روند آشنایی دارید؟ آیا با این مقولات که در شرایطی که شما دارید، باز نمود دیگری دارند، آشنا هستید؟ آیا شما می دانید که این ایده چقدر در تمام مردم و هم چنین تک تک کارگران انگلستان و مستعمرات آن ریشه دوانده است؟ و با تأثیرات عمومی آن؟ چه در زنده گی اجتماعی و چه در زنده گی خصوصی؟ من فکر می کنم که هیچ روسی، هیچ اروپای شرقی یی از آن ها آشنایی ندارد. در صورتی که شما از این موضوعات شناخت داشته باشید آن وقت شما حتما" در مورد آن کارگران انگلیسی که با این محصول قدرت مند سیاسی کل سرمایه داری در تمام جهان به طور کامل گسست کرده اند، خوش حال می شوید. به مراتب وقتی که این گسست با آگاهی کامل به مفهوم انقلابی اش صورت بگیرد، دیگر گسست این افراد کم ارزش تر از آن کسانی نیست که تزاریسم را درهم شکستند. گسست کامل با دمکراسی در انگلستان خودش نطفه ی انقلاب در انگلستان است. این امر در انگلستان با آن تاریخ و سنت و قدرت عظیم اش بایستی با قاطعیت بیش از اندازه صورت بگیرد. وقتی که پرولتاریای انگلستان با آن قدرت عظیم اش (در مقیاس جهانی از قدرت مندترین پتانسیل برخوردارست) که با قدرت مندترین بورژوازی دنیا برخورد کند، عارضه این که انقلاب در این کشور هنوز بروز نکرده، با یک ضربه دمکراسی در انگلستان را به طور کامل دور خواهد انداخت.

تزه های مسکو خواهان ورود به اتحادیه های بزرگ آزاد هستند. بنابراین شما، ما کمونیست ها را اغلب به اعتصاب شکن تبدیل می کنید، مثلا" در هلند. علاوه بر این اتحاد کارگری آلمان را به خاطر انشعاب طلبی محکوم می کنید. اما خود انترناسیونال سوم چه کار می کند؟ انترناسیونال اتحادیه های بین المللی خودش را برپا می کند.

همین کار را پیش روان آن ها، چپ ها، مثل پیش روان آن ها در آلمان، KAPD انجام دادند. چرا؟ به این دلیل که آن ها می دانستند که تنها هستند، که هیچ طبقه یی

در سرتاسر انگلستان به آن‌ها کمک نخواهد کرد و می‌دانستند که خود پرولتاریا و نه رهبران بایستی در صف مقدم مبارزه و به پیروزی دست پیدا کند.^{۲۳} پرولتاریای انگلستان در پیشگام بودن‌اش نشان داده که چه‌گونه می‌خواهد مبارزه کند: به تنهایی و برعلیه تمام طبقات در انگلستان و مستعمره‌هایش. و دو باره مثل آلمانی‌ها: با عمل نمونه‌وار خودش، با تأسیس حزب کمونیست که در پارلمان شرکت نمی‌کند و به تمام کارگران انگلستان می‌گوید: از پارلمان گسست کنید، از این نماد قدرت سرمایه‌داری. حزب خودتان را بسازید، سازمان‌های کارخانه‌یی خودتان را ایجاد کنید. تنها و تنها به خودتان اتکاء کنید. رفیق در انگلستان بایستی به این طریق فعالیت کرد. در نهایت بایستی چنین روندی تکوین شود. این غرور و شجاعت از خود سرمایه‌داری کلان متولد شده است و بالاخره خود طبقه‌ی کارگر وارد صحنه خواهد شد، ناگهان و غیرمترقبه.

رفیق در آن روز ژوئن در لندن که اولین حزب کمونیست تأسیس شد، روزی تاریخی بود که تمام قانون اساسی هفت صدساله و نهادهای دولتی به زیر سؤال برده شدند. چقدر دلم می‌خواست که مارکس و انگلس در آن روز آن‌جا بودند. به گمان من در صورتی که آن‌ها این کارگران انگلیسی را می‌دیدند که تمام دولت انگلستان، نماد و الگوی تمام دولت‌های بورژوایی در جهان را که سده‌ها است سرمایه که مرکز ثقل و دژ سرمایه‌داری جهانی است که بر یک سوم بشریت فرمانروایی می‌کند، این دولت و پارلمان‌اش را اگر چه بدواً فقط از جنبه‌ی نظری به زیر سؤال برده است، حتماً بیش از پیش خوش‌حال می‌شدند. برای به کارگیری این تاکتیک در انگلستان دلایل متعدد دیگری نیز وجود دارند، چرا که سرمایه‌داری انگلستان از سرمایه‌داری تمام کشورهای دیگر حمایت می‌کند و قدر

۲۳ - اگر چه در انگلستان دهقانان فقیر وجود ندارند که بتوانند از سرمایه حمایت کنند، اما به جای آن طبقه‌ی متوسط بزرگی دارند که به سرمایه‌داری وابسته است.

مسلم هیچ واژه‌ی از بسیج نیروهای کمکی از سراسر جهان برای سرکوب پرولتاریای کشور خودش و کشورهای دیگر ندارد. بنابراین مبارزه‌ی پرولتاریای انگلستان مبارزه برعلیه سرمایه‌داری جهانی است و به همین دلیل کمونیسم انگلیسی روشن‌ترین و والاترین نمونه را عرضه خواهد کرد. این طبقه نمونه‌وار برای پرولتاریای سراسر جهان مبارزه می‌کند و در عین حال او را از طریق این مبارزه قوی‌تر می‌کند.^{۲۴} همه جا و همیشه باید چنین گروه‌هایی وجود داشته باشند که تمام تبعات مبارزه را به جان بخرند. چنین گروه‌هایی جان‌بخش بشریت هستند. اکنون در این جا من پس از این که از جنبه‌ی نظری از تاکتیک پارلمان‌ستیز دفاع کردم به جزئیات دفاع شما از پارلمانتاریسم می‌پردازم. شما از پارلمانتاریسم در انگلستان و آلمان دفاع می‌کنید. (از صفحه‌ی ۳۶ تا ۸۶) اما استدلال‌های شما فقط متناسب با شرایط روسیه (و در بهترین صورت متناسب با بعضی از کشورهای اروپای شرقی) است و نه با شرایط کشورهای اروپای غربی. و اشتباه شما در همین نکته است. بدین ترتیب شما از یک رهبر مارکسیست به یک رهبر اپورتونیست تبدیل شده‌اید. بدین ترتیب شما که در جرگه‌ی رهبران رادیکال مارکسیست روسیه و قطعاً بعضی از کشورهای اروپای شرقی هستید، اما در اروپای غربی در جرگه‌ی رهبران اپورتونیسم قرار گرفته‌اید. و تاکتیک شما در صورتی که در این جا مورد پذیرش قرار بگیرد و متحقق شود، در این صورت کل جنبش اروپای غربی به تباهی و

۲۴ - در انگلستان بیش تر از هر جای دیگری خطر بزرگ اپورتونیسم وجود دارد. به نظر می‌رسد که هم چنین رفیق ما سلویا پانک هورست که بیش تر به دلیل خلق و خو، غریزه و تجربه اما شاید نه به دلیل بررسی‌های عمیق و همه‌جانبه، و بنابراین بیش تر به صورت اتفاقی یکی از پیشگامان کمونیسم چپ بود، نظر خود را تغییر داده است. او از محور مبارزه‌اش که ضدیت با پارلمانتاریسم بود، دست کشیده و آن را با اپورتونیسم عوض کرده است، آن هم به خاطر مزیت‌های مستقیم وحدت. به این ترتیب او قدم در همان راهی می‌گذارد که قبل از او رهبران کارگران انگلیس آن را پیمودند: یعنی به زیر یوغ اپورتونیسم رفتن، با تمام تبعات آن و در نهایت فرمان‌بر بورژوازی شدن. از این موضوع نباید تعجب کرد - اما رفیق لنین این که شما این یگانه رهبر بی‌باک ثابت‌قدم در انگلستان را متعاقد به این کار کردید، ضربه‌ی به انقلاب روسیه و انقلاب جهانی است.

پوسیده گی کشانده خواهد شد. من در این جا اثبات می کنم که این موضوع در مورد تمام استدلالهای شما صادق است.

رفیق وقتی که من استدلالهای شما را از صفحه ی ۳۶ تا ۶۸ می خواندم، دائما" این موضوع برایم تداعی می شد که انگار دوباره در کنگره ی حزب قدیمی سوسیال وطن پرست هلند هستم و به حرف های تروالسترا گوش می دهم، در مورد ترسیم خطوط اساسی سیاست رفرمیستی کارگران، در مورد کارگرانی که هنوز سوسیال دمکرات نشده اند و از طریق سازش ها بایستی جذب حزب شوند، در مورد ائتلاف (طبیعتا" موقتی) با احزاب این کارگران، در مورد حداکثر استفاده ی ما از «شکاف» درون و بین احزاب بورژوایی. شما هم رفیق لنین دقیقا" حرف های او را، البته نه واژه به واژه برای ما اروپایی های غربی می زنید!! من خاطر م هست که ما با رفقای مارکسیست، فقط چهار یا پنج نفر، هنریده دولاند هولست، پانه کوک و یکی دو نفر دیگر در ردیف آخر سالن نشسته بودیم و تروالسترا مثل شما کاملا" قانع کننده و پرشور سخن رانی می کرد. من دقیقا" به خاطر دارم که درست در اوج سخن رانی غرای او در مورد سیاست رفرمیستی، کف زدن های لرزه برانگیز، دشنام دادن به مارکسیست ها به عنوان افرادی «احمق» و «الاغ» و کسانی که «بچه ها را سرکسیه» می کنند، که البته منظورش از این افراد ما بودیم، چه گونه کارگران با نگاه شان دنبال این افراد می گشتند. البته شما هم دقیقا" همین دشنام ها را به ما می دهید و حتما" همین جریان هنگام سخن رانی شما بر علیه «چپ ها»ی مارکسیست در کنگره ی انترناسیونال در مسکو تکرار خواهد شد. تروالسترا مثل شما رفیق، البته در چارچوب روش مندی و منطق خودش آن چنان متقاعد کننده صحبت می کرد که خود من تا حالا فکر می کردم که حق با اوست.

من در بیش تر مواقع سخن گوی اپوزیسیون بودم (طی آن سال ها تا ۱۹۰۹ که ما را از حزب اخراج کردند). آیا می دانید که پس از آن، چه چیزی همواره فکر من

را به خودش مشغول کرده بود؟ حرف‌های تروالسترا. بعد از آن من شروع کردم که خیلی از مباحث را به چالش بکشم. من اغلب از ابزاری استفاده می‌کردم که همیشه دم دستم بود. این ابزار جمله‌یی از برنامه‌ی حزب بود: اعمال و حرف‌های تو همیشه باید به نحوی باشند که به آگاهی طبقاتی کارگران کمک و آن را تقویت کنند. من از خودم سؤال کردم که آیا این حرف‌هایی که این آقا آن‌جا زد، آگاهی طبقاتی کارگران را تقویت می‌کند یا نه؟ جواب من به این سؤال منفی بود و من فوراً "دریافتم که حق با من است."

هنگام خواندن جزوه‌ی شما همان احساس دوباره به من دست داده بود. من استدلال‌های اپورتونیستی شما را در مورد همکاری با احزاب غیرکمیونیست، احزاب بورژوازی و سازش با آن‌ها را خواندم. حرف‌های شما در ابتدا مرا تهییج کرد. مسائل مطرح شده توسط شما درخشان، روشن، عالی و هم‌چنین در چارچوب روش‌مندی شما منطقی به نظر می‌رسیدند. اما دوباره مثل گذشته جمله‌یی به ذهن من خطور کرد، جمله‌یی که من از مدت‌ها پیش در مبارزه بر علیه اپورتونیسم کمیونیست‌ها آویزه‌ی گوشم کرده بودم: آیا این چیزهایی که رفیق در این جزوه مطرح کرده اراده‌ی توده‌ها را برای کنش، برای انقلاب، برای انقلاب واقعی در اروپای غربی تقویت می‌کند یا نه؟ جواب قلب و عقل من به طور هم‌زمان به جزوه‌ی شما نه بود - و رفیق لنین من دقیقاً "می‌دانستم که حق با من است، کاملاً" مطمئن مثل کسی که تازه از نکته‌یی آگاه شده.

من به رفقای چپ پیشنهاد می‌کنم که از این وسیله استفاده کنند. رفقا اگر می‌خواهید بدانید که آیا شما در مبارزه‌ی سهمگینی که بر علیه کمیونیست‌های اپورتونیست در تمام کشورها (این مبارزه در هلند نزدیک به سه سال است که شعله‌ور شده) در پیش رو دارید، حق با شماست یا نه همین سؤال را از خود بکنید!

رفیق لنین شما در مبارزه تان بر علیه ما فقط از سه استدلال، یا به صورت مشخص و یا موردی در تمام جزوه تان استفاده کرده اید. آن‌ها به شرح زیر هستند:

۱. مزیت‌های تبلیغ در پارلمان برای جذب کارگران و عناصر خرده بورژوازی.
۲. مزیت‌های فعالیت در پارلمان برای استفاده از «شکاف» بین احزاب و مصالحه با بعضی از آن‌ها.

۳. نمونه‌ی روسیه که این تبلیغات و مصالحه‌ها به وجه شایان توجه‌یی تأثیر داشتند.

شما استدلال دیگری را مطرح نکرده اید. من در این جا به ترتیب به آن‌ها جواب می‌دهم.

در درجه نخست به استدلال اول شما در مورد تبلیغ در پارلمان می‌پردازم. این استدلال به مراتب از درجه‌ی اهمیت بسیار کم‌تری برخوردار است. چرا که کارگران غیر کمونیست یعنی کارگران سوسیال دمکرات، مسیحی و دیگر متفکران بورژوازی در روزنامه‌های‌شان معمولاً "مطلبی در مورد سخنرانی‌های ما در پارلمان برای خواندن پیدا نمی‌کنند. تازه اگر هم مطلبی در این روزنامه‌ها درج شوند، معمولاً" تحریف شده است. صدای ما از این طریق به این کارگران نمی‌رسد. ما فقط از طریق تجمعات، جزوات و روزنامه‌های‌مان به آن‌ها دسترسی پیدا می‌کنیم.

اما ما - من اغلب به نام KAPD صحبت می‌کنم - به ویژه از طریق عمل‌مان (در دوران انقلابی که ما در مورد این دوران صحبت می‌کنیم) به کارگران دسترسی پیدا می‌کنیم. آن‌ها در شهرهای بزرگ و روستاها می‌بینند که ما دست به عمل می‌زنیم، در اعتصابات‌مان، در نبردهای خیابانی‌مان، در شوراها‌ی‌مان. از این طریق آن‌ها از راه‌حل‌های ما آگاهی پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌بینند که ما چه گونه به مسائل می‌پردازیم. این بهترین شیوه‌ی تبلیغ قانع‌کننده است. بنابراین بدون فعالیت

در پارلمان ما به خوبی می‌توانیم به کارگرانی که هنوز کمونیست نشده‌اند و عناصر خرده‌بورژوا و خرده‌دهقان دسترسی پیدا کنیم. در این جا به ویژه بایستی نکته‌ی مطرح شده‌ی دیگری در جزوه‌ی «بیماری کودکان» را رد کرد، نکته‌ی که به خوبی نشان می‌دهد که اپورتونیسیم، شما رفیق عزیز را به کجا کشانده است.

شما در صفحه‌ی ۵۲ مطرح کرده‌اید که شمار زیادی از کارگران آلمانی به دلیل عدم شرکت در پارلمان به حزب مستقل‌ها و نه به حزب کمونیست پیوسته‌اند. بنابراین به نظر شما به طور مثال توده‌ی عظیم کارگران در برلن به دلیل قتل رفقای ما لیکنخت و روزا لوکزامبورگ، به دلیل اعتصاب هدف‌مند و نبردهای خیابانی کمونیست‌ها تقریباً "قانع شده بودند، فقط در صورتی که رفیق لوی در پارلمان سخنرانی می‌کرد، آن وقت آن‌ها کاملاً" جذب ما می‌شدند و نه مستقل‌هایی که موضع‌گیری صریح و مشخص نداشتند!! نه رفیق این منطبق با واقعیت نیست، آن‌ها زمانی به مستقل‌های دوپهلوی پیوستند که از انقلاب به طور مشخص ترسیدند. چرا که گذار از برده‌گی به آزادی از طریق شکاکیت انجام می‌گیرد. رفیق مواظب باشید! کارگران می‌بینند که اپورتونیسیم شما آن‌ها را به کجا می‌کشاند.

اولین استدلال شما بی‌اهمیت است. و در صورتی که به این نکته توجه کنیم که کار در پارلمان (در انقلاب آلمان و انگلستان و در سراسر اروپای غربی) آن ایده‌ی را تقویت می‌کند که رهبران کارها را انجام می‌دهند و آن ایده‌ی را تضعیف می‌کند که خود کارگران بایستی تمام کارها را پیش به ببرند، آن وقت درمی‌یابیم که این استدلال نه فقط تبعات خوبی ندارد، بل که زیان‌بخش نیز هست.

حال به استدلال دوم شما به پردازیم، یعنی به مزایای فعالیت پارلمان‌تاریستی (در دوران انقلابی) برای استفاده از شکاف بین احزاب و مصالحه با بعضی از آن‌ها. من برای رد این استدلال (به خصوص در مورد انگلستان و آلمان، اما هم‌چنین در مورد سرتاسر اروپای غربی) مجبورم قدری مفصل‌تر به آن به پردازم تا به استدلال اول.

رفیق لنین برای من ساده نیست که این کار را بر علیه شما انجام بدهم. کل مساله‌ی اپورتونیسیم انقلابی (چرا که دیگر این اپورتونیسیم رفرمیستی نبوده، بل که اپورتونیسیم انقلابی است) در کمونیسیم برای ما در اروپای غربی تبدیل به مساله‌ی حیاتی شده است. به معنای واقعی کلمه به مساله‌ی مرگ و زنده‌گی تبدیل شده است. رد خود این استدلال ساده است. ما صدها بار همین استدلال را زمانی که تروالسترا، هندرسون، برن‌اشتاین، لگین، رناودل، فن در ولده، دیگران و به طور خلاصه سوسیال وطن‌پرستان مطرح کردند، رد کردیم. بله خود کائوتسکی زمانی که هنوز کائوتسکی بود آن را رد کرد. این کلان‌ترین استدلال رفرمیست‌ها بود. ما هرگز پیش‌بینی نمی‌کردیم که زمانی مجبور شویم که این کار را بر علیه شما انجام بدهیم. اما اکنون بایستی این کار را انجام بدهیم.

مزیت پارلمانی استفاده از «شکاف» بین احزاب به این دلیل که این «شکاف» سال‌هاست، سده‌هاست که اهمیت خود را از دست داده بی‌معناست. یعنی شکاف بین احزاب بورژوایی، بین احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان. این شکاف اهمیت خود را نه از زمان شروع انقلاب، بل که خیلی زودتر از آن در زمان تکامل تدریجی و آرام از دست داده است. تمام احزاب به انضمام احزاب خرده بورژوایی مدت‌هاست که در مقابل کارگران ایستاده‌اند. و بین خود آن‌ها طرح مسائل مختلف مربوط به کارگران (و بدین ترتیب هم‌چنین طرح تمام مسائل دیگر در این زمینه) بسیار کم و اغلب به طور کامل از بین رفته است. این مساله هم از جنبه‌ی تئوریک و هم عملی در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان اثبات شده است. از جنبه‌ی تئوریک به این دلیل که سرمایه خود را در بانک‌ها، تراست‌ها و انحصارات به درجه‌ی بسیار بالایی متمرکز کرده است. چرا که در اروپای غربی و به خصوص در انگلستان و آلمان این بانک‌ها و تراست‌ها تقریباً تمام سرمایه را در بخش صنعت، تجارت، حمل و نقل و حتا بخش اعظم کشاورزی

به خود جذب کرده‌اند. بدین ترتیب کل صنایع به انضمام صنایع کوچک، هم‌چنین کل بخش حمل و نقل به انضمام حمل و نقل محلی، بخش اعظم کشاورزی به انضمام کشاورزی خرد به طور کامل به سرمایه‌ی کلان وابسته شده‌اند. آن‌ها با سرمایه‌ی کلان یکی شده‌اند.

رفیق لنین می‌گوید که تجارت خرد، حمل و نقل، صنایع و کشاورزی بین سرمایه و کارگران در نوسان‌اند. این موضوع اشتباه است. این موضوع در روسیه و قبلاً در این‌جا درست بود. آن‌ها اکنون در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان به طور کامل به سرمایه‌ی کلان وابسته‌اند و بین سرمایه و کارگران در نوسان نیستند. خرده مالکان، صنایع کوچک، مغازه‌داران به طور کامل زیر سیطره‌ی تراست‌ها، انحصارات و بانک‌ها قرار دارند. سرمایه‌ی کلان کالاها را به آن‌ها ارسال می‌کند و به آن‌ها وام می‌دهد. حتا دهقان خرد نیز به دلیل مراودات و قرض‌هایش به تراست‌ها و انحصارات و بانک‌ها وابسته است. رفیق این بخش از استدلال‌های من مهم‌ترین استدلال «چپ‌ها» است. کل تاکتیک ما در اروپا و آمریکا بسته‌گی به آن دارد.

رفیق این قشرهای پایینی که نزدیک‌ترین قشر به پرولتاریا هستند از چه بخش‌هایی تشکیل شده‌اند؟ از مغازه‌داران، پیشه‌وران، صاحب‌منصبان دون‌پایه و کارمندان و از دهقانان فقیر. حال به بررسی این مساله در اروپای غربی بپردازیم! رفیق بیاید با من سری نه فقط به فروشگاه‌های بزرگ - که وابسته‌گی آن‌ها به سرمایه‌ی کلان بدیهی است - بل که به مغازه‌ها و محله‌های فقیر کارگری در اروپای غربی بزنیم. به دور بر خود نگاه کنید! چه چیزی را می‌بینید؟ تمام، تقریباً تمام کالاها، پوشاک، مواد غذایی، وسائل و دستگاه‌ها، سوخت و غیره فقط محصولات صنایع بزرگ نیستند، بل که هم‌چنین اغلب محصول تراست‌ها. این موضوع نه فقط در شهرها بل که هم‌چنین در روستاها نیز صادق است. بخش اعظم

مغازه‌داران خرد انباردار سرمایه‌ی کلان هستند. یعنی سرمایه‌ی بانکی، چرا که سرمایه‌ی بانکی بر کارخانه‌های بزرگ و تراست‌ها مسلط است.

نظری به کارگاه یک صنعت‌گر در شهر یا روستا بی‌اندازیم، با وضعیت مشابهی روبرو هستیم! سوخت، آهن، چرم، چوب و غیره از سرمایه‌ی کلان، اغلب از انحصارات و بنابراین از طریق بانک‌ها تأمین می‌شوند. از آنجایی که تأمین‌کننده‌ی این کالاها سرمایه‌داران خرد هستند بنابراین خود آن‌ها هنوز به سرمایه‌ی بانکی وابسته هستند.

و اما وضعیت صاحب‌منصبان و کارمندان دون‌پایه چه‌گونه است؟ بخش اعظم آن‌ها در اروپای غربی خدمت‌گذار سرمایه‌ی کلان و دولت و کمونیتی وابسته به آن و نهایتاً "بانک‌ها هستند. درصد کارمندان و صاحب‌منصبانی که به پرولتاریا نزدیک و به به طور مستقیم یا غیر مستقیم وابسته به سرمایه‌ی کلان هستند در اروپای غربی بسیار زیاد، در آلمان و انگلستان و هم‌چنین درصد آن‌ها در ایالات متحده و مستعمرات انگلستان بسیار بیش‌تر است. بنابراین منافع این اقشار با منافع سرمایه‌ی کلان و در نتیجه با بانک‌ها گره خورده است. در مورد دهقانان فقیر من قبلاً "صحبت کردم و ما دیدیم که عجالتاً" آن‌ها را نمی‌توان به کمونیسم جلب کرد. همان دلایل دیگر در مورد دهقانان فقیر نیز صادق است، چرا که آن‌ها نیز برای ماشین‌آلات، کالاها و رهن‌های‌شان به سرمایه‌ی کلان وابسته هستند.

از مسائل مطرح شده در بالا به چه جمع‌بندی می‌رسیم رفیق؟

به این جمع‌بندی می‌رسیم که جامعه‌ی مدرن در اروپای غربی (و آمریکا) به یک واحد کل بزرگ سازمان‌یابی شده تبدیل شده که سرمایه‌ی بانکی تمام این سیستم را در کوچک‌ترین اجزا و شاخه‌هایش هدایت و به حرکت در می‌آورد و بر آن مسلط است. که در این‌جا جامعه پیکری سامان‌مند بر اساس مناسبات سرمایه‌داری است. که سرمایه‌ی بانکی خون این پیکر است که در تمام آن جریان

دارد و تمام اعضای آن را تغذیه می‌کند. که این پیکر یک کل واحد است که سرمایه آن را بسیار قدرت‌مند می‌کند، تا جایی که تمام اعضای آن تا پایان حیات جانب آن را می‌گیرند. - فقط پرولتاریا که خون این پیکر، ارزش اضافی را می‌آفریند با سرمایه‌داری مبارزه می‌کند.

به دلیل این وابسته‌گی تمام طبقات به سرمایه‌ی بانکی و قدرت عظیم سرمایه‌ی بانکی در انقلاب تمام طبقات به طور خصمانه‌یی در مقابل یک‌دیگر می‌ایستند. و از آنجایی که سرمایه‌ی بانکی انعطاف‌پذیر و اغلب انعطاف‌پذیرترین نیرو در جهان است و به دلیل توان وام‌دهی‌اش قدرت‌اش هزار برابر شده و به همین دلیل سرمایه‌داری، جامعه‌ی سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری را حتا در موقعیت پس از این جنگ دهشتناک، پس از هزاران میلیارد خسارت و در بطن شرایطی که ورشکسته به نظر می‌رسید، با یک‌دیگر منسجم کرده است. و بدین ترتیب به غیر از پرولتاریا تمام طبقات را با قدرت هر چه بیش‌تری کنار هم گردآورده و آن‌ها را بر علیه پرولتاریا به عنوان یک مجموعه‌ی واحد منسجم کرده است. و نیرو و انعطاف‌پذیری و انسجام تمام این بزه‌کاران آن قدر بزرگ است که آن‌ها را مدت‌ها پس از برآمد انقلاب کنار هم نگه خواهد داشت.

قدر مسلم سرمایه به طرز سهمناکی ضعیف شده است. بحران می‌آید و با آن انقلاب. و معتقدم که انقلاب پیروز خواهد شد. اما هنوز دو عامل وجود دارند که هم‌چنان به سرمایه‌داری قدرت می‌بخشند. این عوامل برده‌گی ذهنی توده‌ها و سرمایه‌ی بانکی هستند. بنابراین تاکتیک ما بایستی متکی بر قدرت این عوامل باشد. و هنوز عامل دیگری وجود دارند که از طریق آن سرمایه‌ی بانکی سازمان یافته تمام طبقات را بر علیه انقلاب متحد کرده است. و آن شمار زیاد پرولتاریاست. تمام طبقات فکر می‌کنند در صورتی که به توانند کارگران (در آلمان نزدیک به ۲۰ میلیون نفر) را به ۱۰، ۱۲، ۱۴، ساعت کار در روز مجبور کنند، آن وقت امکان

نجات از بحران وجود دارد. و هم چنین عامل دیگری نیز هست که آن‌ها را در کنار هم متحد کرده است. این عامل موقعیت اقتصادی اروپای غربی است. در روسیه سرمایه‌ی بانکی از چنین نیرویی برخوردار نبود و به همین دلیل نتوانست طبقات تحتانی و بورژوازی را با یک‌دیگر منسجم کند. و بین آن‌ها شکاف واقعی وجود داشت و به همین دلیل در آن‌جا پرولتاریا تنها نبود. این عوامل اقتصادی سیاست‌گذاری را تعیین می‌کنند. به همین دلیل این طبقات در انتخابات در اروپای غربی، برده‌گان وابسته‌یی هستند که به سروران‌شان، به احزاب بورژوازی کلان رأی می‌دهند و به آن‌ها تعلق دارند. در آلمان و انگلستان و اروپای غربی این افراد دون‌پایه عمدتاً "احزاب خودی‌شان را ندارند. این گرایش قبل از انقلاب و جنگ بسیار قوی بود و در اثنای جنگ ناسیونالیسم و شوینیسم، به ویژه از طریق تراست‌سازی گسترده‌ی تمام نیروهای اقتصادی، آن را به ابعاد بسیار عظیمی تشدید کرد. اما انقلاب هم گرایش انسجام تمام احزاب بورژوایی و جذب تمام عناصر خرده‌بورژوا را به بورژوازی کلان به میزان بسیار زیادی تشدید کرد.

انقلاب روسیه بدون دلیل اتفاق نی‌افتاده است! همه می‌دانند که چه چیزی در انتظار آن‌هاست.

بنابراین در اروپای غربی و بخصوص در آلمان و انگلستان بورژوازی کلان و دهقانان کلان، طبقه‌ی متوسط و دهقانان میانی، قشرهای مادون بورژوازی و دهقانان به واسطه‌ی انحصارات، بانک‌ها، تراست‌ها، امپریالیسم، به دلیل جنگ، انقلاب متحداً^{۲۵} در مقابل کارگران صف‌آرایی کرده‌اند. و از آن‌جایی که

۲۵ - این واقعیتی است که پرولتریزه شدن به واسطه‌ی جنگ رشد قابل توجه‌یی کرده است. اما تمام آن کسانی که به پرولتاریا تعلق ندارند (تمام آن‌ها) بیمارگونه به سرمایه‌داری چسبیده و به او حتا اگر شده با سلاح کمک می‌کنند. آن‌ها دشمنان کمونیسم هستند.

مسالهی کارگران تمام مسائل دیگر را تحت شعاع خود قرار داده است، آن‌ها در مورد تمام مسائل دیگر متحداً "کنار یکدیگر ایستاده‌اند.

رفیق من در این جا دو باره مجبوره تکرار همان تذکراتی هستم که آن‌ها را در مورد مسالهی دهقانان (در بخش اول) مطرح کردم. به خوبی از این مساله آگاهی دارم که نه شما، بل که افراد کوتاه فکر در حزب ما توانایی آن را ندارند که تاکتیک را بر مبنای خطوط اساسی عمومی بنا کنند و به همین دلیل آن‌ها تمام توجه‌شان را معطوف به آن لایه‌هایی از این قشرها کرده‌اند که هنوز مجذوب سرمایه‌ی کلان نشده‌اند.

من منکر وجود چنین لایه‌هایی نیستم اما من می‌گویم که واقعیت عمومی، گرایش عمومی در اروپای غربی این است که آن‌ها در خدمت سرمایه‌ی کلان قرار دارند و تاکتیک ما باید بر مبنای این واقعیت عمومی اتخاذ شود!

من منکر وجود شکاف بین این طبقات نیستم. من فقط می‌گویم که این گرایش عمومی مدت مدیدی در اثنای انقلاب وجود خواهد داشت: وحدت بین این طبقات. و من می‌گویم که برای کارگران در اروپای غربی بهتر این است که تمام توجه خود را معطوف به این وحدت کنند تا شکاف بین آن‌ها. چرا که در درجه‌ی نخست خود کارگران مجبورند که در این جا انقلاب کنند - و نه رهبران و اعضای حزب‌شان در پارلمان.

هم‌چنین برداشت افراد کوتاه‌بین در حزب ما از حرف‌های من این است که منافع این طبقات همان منافع سرمایه‌ی کلان است، در حالی که من خوب می‌دانم که سرمایه‌ی کلان هم آن‌ها را سرکوب می‌کند.

لب کلام من این است که: این طبقات به مراتب خیلی بیش‌تر از گذشته به سرمایه‌ی کلان چسبیده‌اند، چرا که آن‌ها خطر انقلاب پرولتری را نیز در برابر خود می‌بینند. برای آن‌ها سلطه‌ی سرمایه در اروپای غربی به معنای نوعی تضمین

زنده‌گی‌شان است که در آن امکان ادامه‌ی زنده‌گی و بهتر شدن وضعیت‌شان را می‌بینند، یا این که حداقل به آن معتقدند. بنابراین آنان در کنار سرمایه‌ایستاده‌اند و تمام سعی‌شان بر این است که از تمام ابزارها برای پایان دادن به هرج و مرج استفاده کنند، تولید را دوباره نجات دهند و کارگران را به ساعات کار روزانه‌ی بیش‌تر و تحمل مشقت‌ها وادار کنند. برای آن‌ها انقلاب پرولتری در اروپای غربی به معنای فروپاشی تمام نظم زنده‌گی‌شان، اگر چه نظامی سست و لرزان است. بنابراین آن‌ها مدت مدیدی هم‌چنین در اثنای انقلاب از سرمایه‌ی کلان دفاع و کنار آن خواهند ایستاد.

و در نهایت من باید در این‌جا بر این نکته تأکید کنم که صحبت من در مورد تاکتیک در اوایل و در اثنای انقلاب است. من می‌دانم که این طبقات در اواخر انقلاب وقتی که پیروزی نزدیک و سرمایه‌داری به لرزه افتاده است به طرف ما خواهند آمد.

بنابراین از حیث تئوریک بایستی مساله به این نحو باشد. از جنبه‌ی تئوریک بایستی این طبقات در کنار یک‌دیگر بایستند. فقط از جنبه‌ی نظری این مساله به قوت خود باقی است. اما در عمل نه.

من صحت این موضوع را در این‌جا نشان خواهم داد:

سال‌های سال است که تمام بورژوازی که تمام احزاب بورژوایی در اروپای غربی و هم‌چنین خرده بورژوازی و دهقانان خرد نیز به آن‌ها تعلق دارند هیچ کاری برای کارگران انجام نمی‌دهند. آن‌ها همه‌گی دشمن جنبش کارگری، امپریالیسم گرا و جنگ طلب‌اند.

سال‌هاست که هیچ حزبی در انگلستان، در آلمان، در اروپای غربی از کارگران حمایت نمی‌کند. آن‌ها همه‌گی در تمام عرصه‌ها دشمن کارگران^{۲۶} هستند. هیچ

^{۲۶} - من در این‌جا از امکان اثبات تک تک موارد مطرح شده برخوردار نیستم. اما من در جزوه‌ی «مبانی کمونیسم» به طور مفصل به این موضوع پرداخته‌ام.

قانونی به نفع کارگران تصویب نشده است. قوانین همواره به ضرر کارگران و بر علیه اعتصاب تصویب شده‌اند. مالیات‌ها همواره افزایش پیدا کرده‌اند. تمام احزاب بورژوایی و هم‌چنین خرده بورژوایی از امپریالیسم، استعمار، مقدسات ملی، نظامی‌گری حمایت کرده‌اند. تمایز بین لیبرال و کشیش، ارتجاعی و پیش‌رفته، بورژوازی کلان و خرده بورژوازی از بین رفته است. تمام آن چیزهایی را که سوسیال‌وطن‌پرستان، رفرمیست‌ها درمورد تمایز بین احزاب، «شکاف» بین آن‌ها می‌گویند - که شما رفیق لنین دو باره به آن‌ها دامن زده‌اید - نیرنگ بوده و هست. در تمام کشورهای اروپای غربی این مساله به بهترین وجهی صحت خود را در ژوئیه و آگوست ۱۹۱۴، نشان داده است. قبلاً همه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر متحد بودند. در عمل و به واسطه‌ی انقلاب بیش از پیش با یک‌دیگر یکی شده‌اند. آن‌ها بدون هیچ «شکافی» بر علیه انقلاب و به همین وجه بر علیه کارگران - چرا که فقط انقلاب می‌تواند وضعیت کارگران را بهبود بخشد - ایستاده‌اند. از آنجایی که تمام مسائل سیاسی و عملی اجتماعی، جنگ، بحران و انقلاب با مساله‌ی انقلاب درهم تنیده است، این طبقات در اروپای غربی در مورد تمام مسائل در کنار یک‌دیگر و بر علیه پرولتاریا ایستاده‌اند. به طور خلاصه می‌توانم بگویم در اروپای غربی که تراست‌ها، انحصارات، بانک‌های بزرگ، جنگ امپریالیستی، انقلاب عملاً تمام طبقات را بورژوازی کلان، خرده‌بورژوازی و دهقانان را به عنوان یک توده بر علیه طبقه‌ی به یک‌دیگر جوش داده است^{۲۷}. بنابراین از جنبه‌ی نظری و عملی این مساله اثبات شده است. در انقلاب در اروپای غربی و به ویژه در انگلستان و آلمان «شکاف» مهمی بین این طبقات وجود ندارد.

۲۷ - ما هلندی‌ها از این موضوع اطلاع دقیق داریم. ما شاهد از بین رفتن «شکاف‌ها» به واسطه‌ی مستعمرات این کشور کوچک امپریالیستی بودیم. در این‌جا دیگر احزاب دمکرات، مسیحی یا نظایر آن‌ها وجود ندارند. در این‌جا حتا هلندی‌ها بهتر می‌توانند قضاوت کنند تا روس‌ها که متأسفانه به نظر می‌رسد که مسائل اروپای غربی را بر مبنای وضعیت روسیه ارزیابی می‌کنند.

در این جا من مجبورم که شخصا" مطلبی را دوباره اضافه کنم. شما در صفحه‌ی ۴۰ و ۴۱ از دفتر آمستردام انتقاد کرده‌اید. شما فرازی از تزه‌ای دفتر را به طور ضمنی آورده‌اید و تمام مطالبی را که شما در این مورد مطرح کرده‌اید اشتباه است. اما شما هم چنین می‌گویید که کمیسیون آمستردام قبل از این که پارلمانتاریسم را محکوم کند می‌بایستی بررسی‌یی از توازن قوای طبقاتی و احزاب سیاسی را ارائه کند که این محکومیت را توجیه کند. رفیق با عرض معذرت این بررسی وظیفه‌ی کمیسیون نبوده است. آن هم به این دلیل که کسانی که تزه‌ای‌شان بر این مبنا استوار است که تمام احزاب بورژوایی در داخل و خارج از پارلمان برعلیه کارگران بوده و هستند و هیچ گونه اختلافی بین آن‌ها در این زمینه وجود نداشته و ندارد، موضوعی اثبات شده برای آن‌ها و پذیرفته شده به طور عام برای مارکسیست‌ها. حداقل در اروپای غربی. بنابراین ما لزومی به بررسی این موضوع نداشتیم. بر عکس شما که خواهان مصالحه و ائتلاف با احزاب سیاسی در پارلمان هستید و می‌خواهید ما را به اپورتونیسیم بکشانید وظیفه دارید که «شکاف» مهم بین احزاب بورژوایی را اثبات و نشان دهید. شما می‌خواهید ما را در اروپای غربی به مصالحه و سازش بکشانید، کاری که تروالسترا، هندرسون، شایدمن، توراتی در دوران تحولات تدریجی و آرام نتوانستند انجام بدهند، شما می‌خواهید این کار را در دوران انقلابی انجام بدهید. شما باید اثبات کنید که این کار امکان‌پذیر است. اثبات این کار واقعا" بر اساس نمونه‌ی روسیه به اندازه‌ی کافی ساده است، اما لطفا" انجام این کار را در اروپای غربی نشان بدهید. اما شما این وظیفه را در جزوه‌تان به نحوی رقت‌برانگیز انجام داده‌اید. نباید هم تعجب کرد، شما فقط از نمونه‌ی روسیه، کشوری بسیار عقب‌افتاده و نه از یک کشوری مدرن در اروپای غربی حرکت کرده‌اید.

من در تمام جزوه‌ی شما که به مساله‌ی تاکتیك اختصاص داده شده - از نمونه‌ی روسیه که بگذریم که من بعداً" به آن می‌پردازم - فقط دو مثال از اروپای غربی یعنی کودتای کاپ در آلمان و دولت لئوید جورج، چرچیل با اپوزیسیون اسکویت در انگلستان را پیدا کردم. نمونه‌هایی کم اهمیت و بسیار بد که در عمل نشان دهنده‌ی «شکاف» واقعی بین احزاب بورژوایی و سوسیال دمکرات است. اتفاقاً" کودتای کاپ اثبات کننده‌ی این موضوع است که بین احزاب بورژوایی (و در این مورد هم چنین حزب سوسیال دمکرات) در اروپای غربی در مورد مساله‌ی انقلاب و مقابله با کارگران «شکاف» مهمی وجود ندارد. کاپیست‌ها، دمکرات‌ها، مرکز‌گراها و سوسیال دمکرات‌ها را زندانی، مجازات و به قتل رساندند و وقتی هم که این آخری‌ها دوباره سرکار آمدند کاپیست‌ها را زندانی، مجازات و به قتل رساندند. اما هر دوی این احزاب کمونیست‌ها را کشتند. کمونیسم هنوز ضعیف بود. به همین دلیل نتوانستند دیکتاتوری را سرکار بیاورند. اما در فرصت بعدی یعنی زمانی که کمونیسم قوی‌تر است، دیکتاتوری را سرکار خواهند آورد.

حال رفیق وظیفه‌ی شماست که نشان بدهید که قبلاً" کمونیست‌ها چه گونه می‌توانستند از شکاف [بین احزاب بورژوایی] در پارلمان استفاده کنند، تازه آن هم به نحوی که برای کارگران منفعتی داشته باشد. این وظیفه‌ی شما بوده و هست که نشان بدهید که نماینده‌گان کمونیست بایستی چه نطقی در پارلمان می‌فرمودند که این شکاف را به کارگران نشان بدهند و از آن استفاده کنند. طبیعتاً" به نحوی که احزاب بورژوایی از طریق این نطق‌ها قوی‌تر نیز نشوند. شما این کار را نمی‌توانید انجام دهید، چرا که بین این احزاب شکاف مهمی در مورد انقلاب وجود ندارد. ما در مورد این مساله بعداً" صحبت خواهیم کرد. این وظیفه‌ی شما بوده و هست که موارد ویژه‌ی از این شکاف‌ها را نشان بدهید، شاید بسیار مفیدتر بود که شما توجه کارگران را به این موارد معطوف می‌کردید تا به گرایش عمومی برای وحدت.

رفیق وظیفه‌ی شما قبل از این که رهبری ما را در اروپای غربی بر عهده بگیرید، نشان دادن این شکاف‌ها در انگلستان، آلمان و اروپای غربی بوده و هست.

شما هم‌چنین از عهده‌ی این کار نیز بر نمی‌آید. شما از شکاف بین چرچیل، للوید جرج و اسکویت صحبت می‌کنید که بایستی به نفع کارگران از آن استفاده کرد. این دیگر رقت‌برانگیز است. من دیگر نمی‌خواهم در این مورد با شما صحبت کنم. چرا که دیگر همه می‌دانند که از زمانی که در انگلستان پرولتاریای صنعتی به یک نیروی قوی تبدیل شده، احزاب بورژوازی و رهبران‌شان این اختلافات را به صورت مصنوعی به وجود آورده‌اند و به وجود می‌آورند، تا سر کارگران کلاه بگذارند، آن‌ها را از یک طرف به طرف دیگر جلب کنند و بدین ترتیب آن‌ها را برای همیشه ضعیف و غیر مستقل نگه دارند. آن‌ها برای این کار حتا اغلب سه نفر مخالف (!) را وارد کابینه می‌کنند: للوید جرج و چرچیل. و شما رفیق لنین به این دام تقریباً صد ساله می‌افتید. او می‌خواهد کارگران انگلستان را قانع کند که سیاست‌گذاری‌شان را بر مبنای این کلاه‌برداری انجام دهند! آن هم در دوران انقلاب! چرچیل، اسکویت و للوید جرج حتما بر علیه انقلاب با یک‌دیگر به توافق می‌رسند و آن‌وقت شما رفیق با این توهمات به پرولتاریای انگلستان دروغ می‌گویید و آن‌ها را تضعیف می‌کنید. رفیق این وظیفه‌ی شماست که به طور دقیق و مشخص و با نمونه‌ها و واقعیت‌های بارز و دقیق و نه با کلامی زیبا و درخشان و عام‌گویانه (همان‌طور که شما این کار را در فصل آخر جزوه‌تان به طور مثال در صفحه‌ی ۷۲، انجام داده‌اید) نشان دهید که کدام تنش‌ها، اختلافات - آن هم نه از نوع روسی‌اش و هم‌چنین بی‌اهمیت یا مصنوعی، بل که از نوع اروپای غربی‌اش - واقعی و مهم هستند. شما در تمام جزوه‌تان چنین کاری را انجام نداده‌اید. تا زمانی که شما چنین کاری را انجام نداده‌اید، ما متعاقب حرف‌های‌تان نخواهیم شد. در صورتی که شما چنین نمونه‌هایی را مطرح کنید، ما جواب‌مان را نیز به آن‌ها

خواهیم داد. تا آن زمان پاسخ ما این است: توهماتی هستند که فقط به کارگران دروغ می‌گویند و منجر به تاکتیکی اشتباه می‌شوند. واقعیت این است که شما رفیق اشتباهاً "انقلاب اروپای غربی را با انقلاب روسیه یکی می‌دانید. از چه طریقی؟ از این طریق که شما فراموش می‌کنید که در دولت‌های مدرن اروپای غربی (و آمریکای شمالی) نیرویی وجود دارد که فرای انواع مختلف سرمایه‌داران - مالکان زمین‌ها و تجار قرار دارد: سرمایه‌ی بانکی. این نیرو که هم‌سان با امپریالیسم است تمام سرمایه‌داران و هم‌چنین دهقانان و خرده‌بورژوازی را با آن‌ها متحد می‌کند. شما فقط می‌توانید بگویید که: شکاف بین احزاب کارگری و بورژوازی وجود دارد. و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم. این مساله درست است.

با این حال بایستی گفته شود که اختلاف بین سوسیال دموکراسی و احزاب بورژوازی در مورد مساله‌ی جنگ و انقلاب بسیار نازل است و بر حسب روال معمول به طور کامل از بین رفته است. اما این اختلافات می‌توانند و می‌توانستند هنوز موجود باشند. شاید هم هنوز در آینده اختلافاتی بین آن‌ها به وجود بیاید. در این مورد ما باید صحبت کنیم. به خصوص از آنجایی که شما به دولت «ناب» کارگری، توماس، هندرسن، سلینز در مقابل استدلال‌های سیلویا پانکهورست در انگلستان و دولت «ناب» سوسیالیستی ابرت، شایدمن، نوسکه، هیلفردینگ، گون بر علیه KAPD اشاره کرده‌اید^{۲۸}. شما می‌گویید که تاکتیک شما به کارگران با تکیه بر این دولت‌های کارگری نکاتی را گوش‌زد می‌کند که کمک به جلو رفتن و سازمان‌یابی آن‌ها کرده و بسیار گویاتر و مزیت‌بارتر است تا آن چیزی که ما مطرح می‌کنیم که زیان‌بخش است و کمکی به رشد کارگران نمی‌کند. نه رفیق موضع ما

۲۸ - هنوز مساله بر سر این موضوع است که آیا چنین دولت‌های کارگری «ناب» در این‌جا سرکار خواهند آمد یا نه. شما رفیق شاید در این‌جا دوباره به خاطر نمونه‌ی کرنسکی در روسیه دچار اشتباه شده‌اید. من در ادامه‌ی این نامه نشان خواهم داد که چرا در روزهای ماه مارس در آلمان نبایستی از چنین دولت «ناب» سوسیالیستی حمایت می‌شد.

در مقابل این دولت‌های کارگری «ناب» که اختلاف بین احزاب کارگری و بورژوازی بسیار ناچیز است، کاملاً روشن است: انقلاب مزیت‌های خیلی بیش‌ترست. این امکان وجود دارد که ما اجازه بدهیم که دولتی به حیات‌اش ادامه دهد. این امر می‌تواند ضروری باشد و به پیش‌رفت جنبش کمک کند. در صورتی که ما نتوانیم حرکتی به جلو داشته باشیم، اجازه می‌دهیم که چنین دولتی به کارش ادامه دهد و تا آن‌جایی که امکان دارد سخت‌ترین انتقادات را از آن می‌کنیم و در صورتی که امکان‌اش موجود باشد هر چه زودتر آن را سرنگون می‌کنیم و به جای آن یک دولت کمونیستی را سرکار می‌آوریم. اما این که ما در دوران انقلابی در اروپای غربی با شرکت در انتخابات کمک کنیم که این حضرات سرکار بیایند، نه ما چنین کاری را نخواهیم کرد.

ما چنین کاری را نخواهیم کرد، چرا که کارگران اروپای غربی در انقلاب تنها هستند. در این جا همه چیز، باور کنید همه چیز به خواست آن‌ها به عمل و روشن بودن مسائل در ذهن آن‌شان بسته‌گی دارد. از آن‌جایی که تاکتیک شما سازش با شایدمن‌ها و هندرسون‌ها، با کریسپین‌ها و بعضی از طرف‌داران‌شان است - نامی هم از مستقل‌های انگلیسی یا کمونیست‌های اپورتونیست اتحاد اسپار تاکیست‌ها یا BSP بیرید - از آن‌جایی که تاکتیک شما در اروپای غربی و در اثنای انقلاب در داخل و خارج از پارلمان باعث سردرگمی افکار کارگران می‌شود، چرا که شما به کارگران می‌گویید کسی را انتخاب کنند که همه از قبل می‌دانند که او یک دروغگو است. در حالی که تاکتیک ما به صراحت دشمن را به عنوان دشمن به همه معرفی می‌کند، حتا در صورتی که ما به دلیل این صراحت حتا در دوران فعالیت غیرقانونی یک نماینده را در پارلمان از دست بدهیم و زمانی که ما از این طریق حتا «شکاف» (در پارلمان) را بی‌استفاده کنیم. این تاکتیک ما در اروپای غربی و در وضعیتی است که ما در آن به سر می‌بریم و بدین ترتیب تاکتیک شما را

هم دور می‌ریزیم. در این جا پیشنهاد شما دوباره باعث سردرگمی می‌شود و به توهمات دامن می‌زند.

آیا باید اعضای احزاب سوسیال دمکرات، حزب کار، حزب مستقل‌ها را به خودمان جذب کنیم؟ و این کار را بایستی چه گونه انجام بدهیم؟

ما چپ‌ها در اروپای غربی اعضای این احزاب، کارگران و عناصر خرده‌بورژوازی آن‌ها را از طریق تبلیغات، گردهم‌آیی‌ها، مطبوعات و به ویژه از طریق عمل نمونه‌وار، راه‌حل‌ها، عمل‌مان در کارخانه‌ها جذب خودمان می‌کنیم. حال تمام کسانی که بدین نحو در اثنای انقلاب، از طریق مطبوعات، عمل ما و خود انقلاب جذب ما نشوند، بگذار حتا به شیطان به پیوندند. اعضای این احزاب سوسیال دمکرات، مستقل‌ها، کار و نظایر آن‌ها در انگلستان و آلمان کارگران و خرده‌بورژواها هستند. ما اولی‌ها، کارگران را در دراز مدت جذب خودمان می‌کنیم. از خرده‌بورژواها عناصر بسیاری کمی جذب ما خواهند شد و آن‌ها بر عکس دهقانان خرد اهمیت اقتصادی بسیار ناچیزی دارند. از طریق تبلیغات ما فقط عناصر معدودی از آن‌ها به طرف ما خواهند آمد. اغلب آن‌ها - که تکیه‌گاه‌شان به خصوص نوسکه و کنسرن‌ها هستند - تعلق به سرمایه‌داری دارند و هر چه انقلاب تعمیق و ادامه پیدا می‌کند، حتا تا پایان آن، خودشان را بیش‌تر به سرمایه‌داری می‌چسبانند.

اما آیا ما به دلیل این که در انتخابات از احزاب کارگری، مستقل‌ها، سوسیال دمکرات‌ها، حزب کار حمایت نمی‌کنیم، دشمن آن‌ها هستیم و هیچ گونه رابطه‌یی با آن‌ها نداریم. برعکس ما تا آن جا که امکان دارد به دنبال ارتباط هر بیش‌تر با آن‌ها هستیم. ما در هر فرصتی از آن‌ها دعوت به عمل مشترک می‌کنیم: برای اعتصاب، تحریم، شورش، نبردهای خیابانی و به خصوص در شوراهای کارگری، شوراهای کارخانه‌ها. ما همه جا به دنبال کار مشترک با آن‌ها هستیم، اما نه مثل قبل

در پارلمان، بل که در کارخانه‌ها، در انجمن‌ها و در خیابان. حالا دیگر می‌توان آن‌ها را در کارخانه‌ها، انجمن‌ها و خیابان پیدا و به خود جذب کرد. این پراکسیس جدیدی است که سوسیال دموکراسی دنبال می‌کند، پراکسیس کمونیستی.

شما رفیق می‌خواهید که سوسیال دموکرات‌ها، مستقل‌ها را وارد پارلمان و دولت کنید تا از این طریق نشان دهید که چنین دولت‌هایی از کلاه‌برداران تشکیل شده‌اند. شما برای این کار هم‌چنین می‌خواهید از پارلمان استفاده کنید که هیچ کمکی در این زمینه نخواهد کرد. شما سعی می‌کنید که سرکارگران را زیرکانه شیربه مالید. شما طناب را به گردن آن‌ها می‌اندازید و بعد رهای‌شان می‌کنید. اما ما از چنین کاری جلوگیری می‌کنیم. ما توانایی انجام این کار را داریم. شما تاکتیک توده‌های دهقانان را تعقیب می‌کنید و ما تاکتیک توده‌های کارگران صنعتی را. من قصد تحقیر و یا توهین به شما را ندارم. من بر این باورم که راه شما در روسیه درست بود. اما شما نباید ما را وادار کنید که - نه فقط در مورد این مساله‌ی پیش پا افتاده بل که هم‌چنین در مورد مسائل مهم‌تری نظیر اتحادیه‌ها و پارلامنتاریسم - آن کاری را که برای روسیه درست بود، اما در این‌جا تباه‌کننده است، انجام به دهیم.

من نهایتاً "بایستی هنوز بر روی یک نکته تأکید کنم: شما می‌گویید و اغلب نیز از آن دفاع کرده‌اید که انقلاب در اروپای غربی تنها پس از آن که طبقات فرودست، اما نزدیک به پرولتاریا به اندازه‌ی کافی ضعیف یا خنثا و یا این که جذب کارگران شده باشند، می‌تواند شروع شود. از آن‌جایی که من نشان دادم که این طبقات را نمی‌توان در اوایل انقلاب تضعیف، خنثا و یا جذب کرد، در صورت درست بودن ادعای شما انقلاب غیر ممکن است. این موضوع بارها از جانب شما و رفیق زینوویف مطرح شده است. اما خوش‌بختانه این ادعای شما در مورد این مساله‌ی بسیار مبرم و تعیین‌کننده در مورد انقلاب اشتباه است. این مطلب

اثبات می کند که شما فقط از نقطه نظر یک اروپای شرقی بی به این مسائل نگاه می کنید. من این موضوع را در بخش پایانی نامه ام نشان خواهم داد. من فکر می کنم که در این جا اثبات کردم که بخش اعظم استدلال دوم شما در مورد پارلمان تاريسم دروغی اپورتونويستی است و به همین جهت اکنون بایستی شیوهی مبارزاتی دیگری را که نه تنها مضر نیست، بل که مزیت های بزرگی نیز دارد، جای گزین پارلمان تاريسم کرد.

من قبول دارم که تاکتیک شما در این مورد از بعضی مزیت ها برخوردار است. دولت کارگری می تواند چیزهای خوبی هم به همراه داشته باشد و هم چنین روشن گری بزرگی هم بکند. تاکتیک شما هم چنین در دوران فعالیت غیرقانونی نیز می تواند مزیت هایی داشته باشد. ما این مزیت ها را نفی نمی کنیم. اما مثل گذشته به رویونیست ها و فرميست ها می گوئیم: ما رشد خود آگاهی کارگران را مقدم بر هر چیزی قرار می دهیم، حتا مقدم بر مزیت های کم. ما به شما رفیق لنین، رفیق راست کنونی مان می گوئیم: ما رشد اراده ی توده ها برای عمل را مقدم بر هر چیز دیگری قرار می دهیم. مثل دوران گذشته ی شما در اروپای غربی همه چیز بایستی در خدمت این هدف قرار بگیرد - ما خواهیم دید که حق با چه کسی خواهد بود، با چپ ها و یا با لنین. من در هیچ زمانی شکی در این مورد نداشته ام. ما همان طور که بر تروالسترا، رناودل و لگین غلبه پیدا کردیم، شما را هم شکست خواهیم داد.

من در این جا به استدلال سوم شما می پردازم: نمونه هایی از روسیه. شما به کرات از آن ها چنین نام برده اید (از صفحه ی ۱ تا ۹۷) من آن ها را با دقت کافی خوانده ام و الان هم مثل گذشته شما را تحسین می کنم. من از سال ۱۹۰۳، همواره از شما دفاع کرده ام. حتا زمانی که من هنوز با انگیزه های شما آشنا نبودم، من با انگیزه های شما از صلح برست لیتوفسک - عرارغم قطع شدن تماس ها - دفاع کردم. قدر مسلم تاکتیک شما در مورد روسیه درخشان بود و روس ها با به کارگیری این تاکتیک به

پیروزی رسیدند. اما این موضوع چه چیزی را برای اروپای غربی اثبات می‌کند؟ بر مبنای داوری من، هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند یا مسائل کمی را. ما شوراها را به عنوان ابزار انقلاب و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا قبول می‌کنیم. هم‌چنین تاکتیک شما در مورد مسائل خارجی - حداقل تا الان - سرمشقی برای ما بوده است. اما تاکتیک شما در مورد کشورهای اروپای غربی چیز دیگری است. و این موضوع کاملاً طبیعی است.

چه‌گونه می‌تواند تاکتیک در اروپای غربی و شرقی یک‌سان باشد؟ روسیه کشوری عمدتاً کشاورزی، اما با سرمایه‌داری صنعتی که فقط بعضاً پیش‌رفته بوده، تازه آن هم در مقایسه با کشورهای دیگر به مراتب خیلی کم‌تر. و علاوه بر این بخش بزرگی از آن را سرمایه‌ی خارجی تغذیه می‌کرد! برعکس اروپای غربی و بخصوص در آلمان و انگلستان. نزد شما هنوز تمام اشکال عقب‌افتاده‌ی سرمایه وجود دارند، از سرمایه‌ی ربایی گرفته تا اشکال بعد از آن. نزد ما تقریباً فقط سرمایه‌ی بانکی بسیار پیش‌رفته وجود دارد. نزد شما بقایای زیادی از دوران فئودالی و ما قبل آن و حتا از دوران ایلاتی و بربریت به حیات خود ادامه داده‌اند. اما نزد ما به ویژه در آلمان و انگلستان تمام کشاورزی، تجارت، صنعت در خدمت سرمایه‌داری بسیار پیش‌رفته هستند. نزد شما بقایای بزرگی از سرواژ، دهقانان فقیر و قشر متوسط هضم شده در کشاورزی وجود دارند. اما نزد ما هنوز دهقانان فقیر در ارتباط با تولید مدرن، حمل و نقل، فناوری و داد و ستد قرار دارند. قشر متوسط، حتا بخش تحتاتی آن چه در شهرها و چه در روستاها در ارتباط مستقیم با سرمایه‌داران بزرگ قرار دارند. آن‌ها هنوز یک طبقه هستند که که پرولتاریای پیشرو در آینده می‌تواند با آن‌ها رابطه برقرار کند. حضور این طبقات به خودی خود کمک‌کننده است. قدر مسلم این موضوع در مورد احزاب سیاسی نیز صادق است. اما برای ما هنوز از اولویت برخوردار نیست.

بدیهی است که نزد شما مصالحه، عمل کرد با سمت گیری‌های مختلف، آن‌طور که شما آن‌ها را جمع‌بندی کرده‌اید، برای استفاده از اختلافات، حتا بین لیبرال‌ها و مالکان بزرگ درست بوده است. اما انجام این کار نزد ما غیر ممکن است. به همین دلیل نیز تاکتیک در اروپای شرقی و غربی با یک‌دیگر تفاوت دارند. تاکتیک ما متناسب با شرایطی است که در آن قرار داریم. تاکتیک ما در این‌جا به همان اندازه درست است که تاکتیک شما در روسیه، متناسب با شرایط شما. من مثال‌های شما در مورد روسیه را به ویژه در صفحات ۵۲، ۵۱، ۴۰، ۳۷، ۲۷، ۲۶، ۱۳، ۱۲ پیدا کردم. اما به همان نسبتی که مثال‌های شما در مورد مساله‌ی اتحادیه‌ها در روسیه از اهمیت برخوردار است (ص ۲۷)، برای ما در اروپای غربی بی اهمیت است، چرا که در این‌جا پرولتاریا به سلاح قوی‌تری احتیاج دارد. مثال‌های شما در مورد پارلمان‌تاریسم یا مربوط به دوره‌ی هستند که از انقلاب خبری نبوده (به طور مثال ص ۵۱، ۴۱، ۲۶، ۱۶)، - بنابراین به درد حل مسائلی که ما در این‌جا با آن‌ها مواجه هستیم، نمی‌خورد - و یا این که مربوط به احزاب دهقانان فقیر و خرده‌بورژوازی می‌شود (ص ۵۱، ۴۱، ۴۰، ۳۷، ۱۲) که می‌توانسته‌اند مورد استفاده‌ی شما قرار بگیرند - که آن‌قدر با شرایط ما متفاوت هستند که اهمیتی برای ما ندارند.^{۲۹}

رفیق به نظر من قضاوت کاملاً "اشتباه شما، تمام اشتباهات شما در کتاب‌تان - و به همان میزان تاکتیک کمیته اجرایی در مسکو که شما با آن موافق هستید - نه فقط بر این اساس است که شما به اندازه‌ی کافی با شرایط ما آشنا نیستید، بل که بهتر است بگویم که شما از آگاهی‌تان در مورد شرایط ما نتایج درستی نمی‌گیرید و فقط از موقعیت خودتان در روسیه حرکت می‌کنید. اما این به معنای آن است که - بایستی با صراحت هر چه بیش‌تری دوباره تکرار کنم که سعادت و بدبختی

^{۲۹} - پرداختن به تمام نمونه‌های روسیه ملال‌آور است. اما با این وجود من از خواننده می‌خواهم که به مطالعه‌ی آن‌ها ادامه دهد. شما خواهید دید که مطالب مطرح شده در بالا درست هستند.

پرولتاریای اروپای غربی، پرولتاریای جهانی، انقلاب جهانی به آن بسته گی دارد - که نه شما و نه کمیته‌ی اجرایی در مسکو در صورتی که تاکتیک‌تان را تغییر ندهید از موقعیتی برخوردار نخواهید شد که انقلاب در اروپای غربی و بالطبع انقلاب جهانی را رهبری کنید.

شما این سؤال را مطرح کرده‌اید که آیا ما که مدعی تغییرات شگرف آتی هستیم از عهده‌ی تغییر توازن قوای فراکسیون‌های پارلمان بر می‌آییم؟ پاسخ ما این است: کتاب خود شما اثبات می‌کند که کسی که دست به چنین تلاشی بزند، فوراً جنبش کارگری را به بیراه و گنبدیده گی می‌کشانند. کتاب شما منعکس‌کننده‌ی اوهمات کارگران در اروپای غربی برای تحقق کاری غیرممکن است: سازش با بورژوازی در اثنای انقلاب. اما شما یک واقعیت موجود را کتمان و مطرح می‌کنید که بورژوازی اروپای غربی در انقلاب دچار دودسته گی شده است. شما وانمود می‌کنید که مصالحه با سوسیال - وطن پرستان و عناصر متزلزل در پارلمان کار مثبتی است، در حالی که چنین کاری فاجعه‌بار است.

کتاب شما پرولتاریای اروپای غربی را به همان باتلاقی در گذشته می‌کشانند که علارغم تمام تلاش‌های بزرگ انجام شده در آن گیر کرده است و تازه شروع کرده که از آن در بیاید. تاکتیک شما ما را دوباره به همان باتلاق مورااست، شایدمن، گلینز، رناودل، کائوتسکی، مک دونالد، لونگوت، برانتینگ و تروالسترا سرازیر می‌کند. (آیا شما می‌توانید تصور کنید که این کار چقدر باعث خوش حالی و مسرت این حضرات و بورژوازی کلان خواهد شد.) کتاب شما برای پرولتاریای کمونیست انقلابی همان ارزشی را دارد که کتاب برن اشتاین برای پرولتاریای پیشا انقلابی.

ما رفقای "چپ" بایستی متحد شویم و همه چیز را از پایین شروع کنیم و به نقد سرسختانه‌ی کسانی به پردازیم که در انترناسیونال سوم راه درستی را انتخاب

جمع‌بندی من در مورد پارلمانتاریسم با توجه به مسائلی که بالا مطرح کردم به شرح زیر است: سه استدلال شما در مورد پارلمانتاریسم یا این که از اهمیت بسیار کمی برخوردارند و یا این که اشتباه هستند. تاکتیک شما در این مورد مثل تاکتیک شما در مورد مسأله‌ی اتحادیه‌ها برای پرولتاریا مصیبت‌بار است.

^{۳۰} - من شخصا بر این باورم که ما از پارلمانتاریسم در کشورهایی که در آستانه‌ی انقلاب قرار ندارند و کارگران هنوز به اندازه‌ی کافی نیرومند نیستند که دست به انقلاب بزنند، می‌توانیم استفاده کنیم. در این مورد کنترل و انتقاد سرسختانه‌ی نماینده‌گان پارلمان اجتناب‌ناپذیر است. فکر می‌کنم که رفقای هستند که در این مورد نظر دیگری دارند.

۴. اپورتونیسیم در انترناسیونال سوّم

برای ما مسالهی اپورتونیسیم از اهمیت خاصی برخوردار است که من در این جا می‌خواهم به‌طور مفصل به آن پردازم.

رفیق با برپایی انترناسیونال سوّم نزد ما هنوز اپورتونیسیم به حیات خود ادامه داده است. ما آن را در تمام کشورها و در تمام احزاب کمونیست مشاهده می‌کنیم. در صورتی که عامل مرگ انترناسیونال دوم در انترناسیونال سوّم به حیات خود ادامه نمی‌داد، این امر معجزه‌یی بود که در تضاد با تمام قوانین تکامل قرار داشت.

برعکس همان‌طور که مبارزه‌ی بین آنارشیسیم و سوسیال دمکراسی در انترناسیونال دوم به سرانجام قطعی‌اش انجامید، مبارزه‌ی بین اپورتونیسیم با مارکسیسم انقلابی نیز در انترناسیونال سوّم به سرانجام قطعی‌اش خواهد انجامید. در شرایط کنونی کمونیست‌ها برای به‌دست گرفتن رهبری در پارلمان شرکت می‌کنند. برای به‌دست آوردن رأی بیش‌تر اتحادیه‌ها و احزاب کارگری حمایت

می‌شود. به جای تأسیس احزاب کمونیستی برای کمونیسم، از کمونیسم برای تأسیس احزاب استفاده می‌شود. به دلیل این که انقلاب در اروپای غربی، انقلابی آرام خواهد بود، توافقات پارلمانی به درد نخوری با سوسیال‌وطن‌پرستان و احزاب بورژوازی انجام می‌گیرد. از واژه‌ی آزادی سوء استفاده می‌شود و کمونیست‌های خوب کنار گذاشته می‌شوند. به‌طور خلاصه عمل‌کرده‌های انترناسیونال دوم دوباره به کارگرفته می‌شوند.

چپ‌ها بایستی برای مبارزه، به همان نحوی که این کار را در انترناسیونال دوم انجام دادند، دوباره برخیزند. از آن‌جایی که اپورتونیسیم دشمن بزرگ ما به شمار می‌آید، بنابراین در این مبارزه تمام مارکسیست‌ها و انقلابیون بایستی از چپ‌ها حمایت کنند، حتا زمانی که آن‌ها بر این باورند که چپ‌ها در بعضی از موارد اشتباه می‌کنند. اپورتونیسیم در داخل صفوف ما وجود دارد و نه آن‌طور که شما (در ص ۱۳) مطرح کرده‌اید، در خارج از صفوف ما.

اپورتونیسیم با تبعات دهشت‌ناک‌اش برای روان و نیروی پرولتاریا، هزاران برابر بدتر از رادیکالیسم چپ‌ها است. آن‌ها حتا زمانی که در این‌جا و آن‌جا موضع افراطی بگیرند، باز انقلابی هستند. چپ‌ها هم این که ببینند که تاکتیک‌شان اشتباه است، آن را تغییر خواهند داد. اپورتونیسیم راست همواره اپورتونیستی‌تر می‌شود، بیش‌تر در باتلاق فرو می‌رود و کارگران را به تباهی می‌کشاند. اتفاقی نیست که ما این مسائل را در ۲۵ سال مبارزه‌ی مان تجربه می‌کنیم. اپورتونیسیم طاعون جنبش کارگری، مرگ انقلاب است. با اپورتونیسیم تمام صدمات شروع شد، رفرمیسم، جنگ، شکست، مرگ انقلاب در مجارستان و آلمان. اپورتونیسیم بانی شکست ماست. اپورتونیسیم در انترناسیونال سوّم وجود دارد. رفیق آیا باید من آن را به تفصیل برای شما توضیح بدهم؟ نگاهی به دور و بر خود بکنید. نظری به خودتان، کمیته‌ی اجرایی و تمام کشورهای اروپا بی‌اندازید. اپورتونیسیم همه جا هست.

روزنامه‌ی حزب سوسیالیست انگلیس، حزب کمونیست کنونی را بخوانید. ده، بیست شماره از این روزنامه را بخوانید، انتقاد ضعیف به اتحادیه‌ها، حزب کار، اعضای پارلمان را بخوانید و آن‌ها را در کنار نشریات «چپ‌ها» بگذارید. روزنامه‌های حزب کار را با روزنامه‌ی کسانی مقایسه کنید که با حزب کار مبارزه می‌کنند. شما خواهید دید که اپورتونیزم به صورت توده‌یی وسیع به انترناسیونال سوّم نزدیک شده است. شما هم چنین برای این که قدرت را در پارلمان (با کمک کارگران ضدانقلابی) به دست بگیرید، با توجه به انترناسیونال دوم - در فکر آید که حزب سوسیال دمکرات مستقل و بسیاری از احزاب دیگر مرکز را به زودی در انترناسیونال سوّم به پذیرید. آیا فکر نمی‌کنید که در صورت وادار کردن این احزاب به طرد کاتوتسکی، توماس و دیگران، شمار بسیاری، هزاران اپورتونیست دیگر، جای آن‌ها را نخواهند گرفت؟ تمام موازین شما برای طرد افراد بچه‌گانه است. توده‌های وسیعی از اپورتونیست‌ها به شما نزدیک می‌شوند.. به خصوص بعد از انتشار جزوه‌ی شما.

نگاهی بی‌اندازید به حزب کمونیست هلند که حتا به بلشویک‌های اروپای غربی مشهور شده بود که با توجه به وضعیت آن دوره نام اشتباهی هم نبود. جزوه‌ی مربوط به حزب هلند را بخوانید که چه‌گونه این حزب به‌طور کامل به ورطه‌ی اپورتونیزم انترناسیونال دوم کشیده شده است. این حزب در اثنای جنگ و بعد از آن و حتا در حال حاضر تسلیم سازش‌گران شده است. حزبی درخشانی که دیگر نمونه‌ی دورویی و کلاه‌برداری شده است.

اما نگاهی هم به آلمان، به کشوری بی‌اندازید که انقلاب در آن زبانه کشیده است. در آن‌جا نیز اپورتونیزم لانه کرده و گسترش پیدا کرده است. برای ما جای تعجب بود وقتی شنیدیم که شما از موضع KPD در روزهای ماه مارس حمایت کرده‌اید. اما ما خوش‌بختانه براساس جزوه‌ی شما متوجه شدیم که شما از چند و

چون رخدادها آگاه نبوده‌اید. شما مهر تایید بر موضع مرکزیت KPD برای دفاع از ابرت، شاید من، هیلفردینگ، اپوزیسیون راست کریسپین زدید، اما شما آشکارا در هنگام نوشتن جزوه‌تان از این موضوع اطلاع نداشتید که این موضع درست هم‌زمان با جمع‌آوری نیروهای ارتش توسط ابرت بر علیه پرولتاریای آلمان بود که اعتصاب سراسری هنوز به بخش‌های وسیعی از آلمان گسترش پیدا کرده بود و اکثریت توده‌های کمونیست اگر چه نه برای پیروزی انقلاب (که هنوز امکان آن وجود نداشت) بل که برای ارتقاء نیروی آن تلاش می‌کردند. هنگامی که توده‌ها از طریق اعتصاب و قیام مسلحانه انقلاب را به پیش می‌بردند (تا زمان کنونی قیام و اعتصاب عمومی به قدرت‌مندی و شورانگیزگی اعتصابات و قیام در مناطق رُور وجود نداشته است)، رهبران در پارلمان پیشنهاداتی را برای مصالحه و سازش مطرح کردند. بدین ترتیب شما از ابرت در مقابل انقلاب در مناطق رُور حمایت کردید. اگر به خواهیم مثالی در مورد بی‌ارزش بودن استفاده از پارلمان در اروپای غربی بزنیم، نمونه‌ی رُور بارزترین نمونه است. ملاحظه می‌کنید رفیق، این اپورتونیزم پارلمانتاریستی است، مصالحه و سازش با سوسیال وطن پرستان و مستقل‌ها که شما آن را دنبال می‌کنید، ولی ما مخالف آن هستیم. و رفیق حالا کار شوراهای در آلمان به کجا کشیده شده است؟ شما و کمیته‌ی اجرایی و انترناسیونال سوّم به کمونیست‌ها پیشنهاد کردید که با تمام جریان‌های دیگر با جهت‌گیری‌های مختلف وارد این شوراها شوند تا بتوانند رهبری را از دست اتحادیه‌ها خارج کنند. اما عملاً "چه اتفاقی افتاد؟ برعکس. شوراهای کارخانه‌ها تقریباً به‌طور کامل به ابزار دست اتحادیه‌ها تبدیل شده‌اند! اتحادیه‌ها دیگر اختاپوسی‌هایی هستند که تمام موجودات زنده‌ی را که وارد محدودی‌شان می‌شوند، خفه می‌کنند.

رفیق به مطالعه و بررسی آن چیزهایی به پردازید که در آلمان و اروپای غربی اتفاق می افتند و من امیدوارم که شما به ما به پیوندید. من هم چنین بر این باورم که تجربه، انترناسیونال سوّم را به جایی هدایت می کند که تاکتیک ما را انتخاب کند. اما در صورتی که اپورتونیزم در آلمان همین مسیری را که انتخاب کرده ادامه بدهد، آن وقت می توانیم تصور کنیم که اپورتونیزم چه مسیری را در فرانسه و انگلستان در پیش خواهد گرفت!

ملاحظه می کنید رفیق! این ها رهبرانی هستند که ما مخالف آن ها هستیم. این وحدت رهبران و توده ها را ما نمی خواهیم. و ما انضباط آهنین، اطاعت بی چون و چرای نظامی کادرها را نیز نمی خواهیم.

در این جا می خواهم چند کلمه بی هم در مورد کمیته ی اجرایی و به خصوص رادک بگویم. کمیته ی اجرایی با کمال گستاخی از KAPD خواست که ولفهایم و لافبرگ را اخراج کند، به جای این که تصمیم گیری در این مورد را به خود آن ها واگذار کند. کمیته ی اجرایی KAPD را تهدید کرد ولی از احزاب مرکز نظیر سوسیال دمکرات های مستقل استقبال کرد. از حزب ایتالیا نخواست که سوسیال وطن پرستان را بیرون بی اندازد! از KPD نخواست که کمیته ی مرکزی را بیرون بی اندازد که با درخواست هایش مسئولیت شکست کمونیست ها در منطقه ی رور بردوش آن ها است. از حزب هلند خواسته نشد که وینگوپ، فن و راوستین را بیرون بی اندازد که در جنگ خواستار همکاری کشتی های هلندی شدند. این بدان معنا نیست که من می خواستم که این رفقا اخراج شوند. نه من این رفقا را رفقای خوبی ارزیابی می کنم که فقط دچار اشتباه شدند، چرا که تکامل و شروع انقلاب در اروپای غربی به طور وحشتناکی سخت است. ما همه ی ما هنوز مرتکب اشتباهات بسیار بزرگی خواهیم شد. علاوه بر این دیگر اخراج از این انترناسیونال هیچ کمکی نمی کند.

من با یک نمونه‌ی جدید فقط می‌خواهم نشان دهم که چقدر اپورتونیسیم در صفوف خود ما به تکاپو افتاده است. کمیته‌ی مرکزی در مسکو این برخورد ناعادلانه را بر علیه KAPD شروع کرد، چرا که دیگر برای سیاست اپورتونیستی جهانی‌اش خواهان حضور انقلابیون واقعی در صفوف‌اش نبود، بل که خواهان حضور و جذب اپورتونیست‌های مستقل و غیره بود. کمیته مرکزی تاکتیک ولفهایم و لافنبرگ را عمداً در مقابل KAPD قرار داد با وجود این که دقیقاً از عدم موافقت KAPD با این تاکتیک اطلاع داشت. آن هم بر اساس رقت‌بارترین دلایل اپورتونیستی. چرا که آن‌ها می‌خواهند مثل اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی فقط توده‌ها را حول و حوش خودشان جمع کنند، چه کمونیست و چه غیر کمونیست.

دو عمل کرد دیگر انترناسیونال سوّم اثبات می‌کنند که انترناسیونال چه سمت‌گیری را اتخاذ کرده است. اقدام اولی عزل دفتر آمستردام این تنها گروه انقلابی مارکسیست و نظریه‌پرداز در اروپای غربی است که هرگز تزلزل نکرده است. اقدام دوم که خیلی بدتر از اولی است شیوه‌ی برخورد به KAPD است، این تنها حزب در اروپای غربی که به عنوان یک سازمان، به عنوان یک واحد یک‌پارچه از زمان شکل‌گیری‌اش تا اکنون انقلاب را رهبری کرده، آن هم به نحوی که باید آن را رهبری کرد. از تمام ابزارها برای جذب احزاب مرکز، مستقل‌ها، حزب مرکز انگلیس و فرانسه استفاده شد، احزابی که همواره به انقلاب خیانت کرده‌اند، اما به KAPD این حزب واقعی انقلابی مثل دشمن برخورد شد - زمانه‌ی بدی است رفیق.

به‌طور خلاصه: انترناسیونال دوم هنوز زنده است، یا دوباره در می‌ان ما زنده شده است. و اپورتونیسیم ما را به تباهی می‌کشاند و از آن جایی که او ما را به تباهی سوق می‌دهد و در میان ما قوی، خیلی قوی‌تر از آن است که من هرگز می‌توانستم تصورش را بکنم، بایستی چپ‌ها حضور داشته باشند. حتا در صورتی که دلایل

درست دیگری برای حضور آنها در درست نبود، اما آنها می‌بایستی به عنوان اپوزیسیون و قطب مقابل اپورتونیسیم در آنجا حضور داشتند.

رفیق در صورتی که شما از تاکتیک «چپ‌ها» را در انترناسیونال سوم پیروی می‌کردید که چیز دیگری جز تاکتیک «ناب» شما بلشویک‌ها در روسیه نیست، اما فقط انطباق داده شده با شرایط اروپای غربی (و امریکای شمالی)، در صورتی که شما سازمان‌های اقتصادی را در سازمان‌های دورن کارخانه‌یی و اتحاد - کارگری (که در آن می‌توانستند اتحادیه‌های صنعتی در کارخانه‌ها ریشه بدوانند و در صورت لزوم حتا به آنها ملحق شوند) را به عنوان یک نهاد به انترناسیونال پیشنهاد و آن را به پیش می‌بردید و تابعیت پارلمانتاریسم را از تشکیلات سازمان‌های سیاسی مطرح می‌کردید، در این صورت شما در تمامی کشورها اولین هسته‌های کاملاً "مستحکم احزابی را داشتید که انقلاب را واقعا" به پیش می‌بردند. آنها از طریق عمل نمونه‌وارشان در کشورشان و نه از طریق فشار از خارج توده‌ها را به تدریج دورخودشان جمع می‌کردند. شما از این طریق می‌توانستید سازمان‌های اقتصادی را داشته باشید که اتحادیه‌های ضدانقلابی (آزاد و سندیکالیستی) را درهم بشکنند. و از [این] طریق می‌توانستید با یک ضربه راه را به روی تمام اپورتونیست‌ها ببندید. چرا که آنها فقط در جایی آفتابی می‌شوند که تقلب ضدانقلابی امکان‌پذیر است. و شما در نتیجه هم‌چنین - که در عین حال اصلی‌ترین موضوع نیز هست - می‌توانستید توده‌های وسیعی از کارگران را تا جایی که در این مرحله امکان‌پذیر بود به مبارزین مستقلی تبدیل کنید. در صورتی که شماها لنین، زینوویف، بوخارین و رادک این کار را انجام می‌دادید، این تاکتیک را انتخاب می‌کردید، با اتوریتته، تجربه، نیرو و نبوغی که شما دارید، می‌توانستید به ما کمک کنید که اشتباهاتی را که هنوز دچار آنها می‌شویم و تاکتیک‌مان هنوز به آن آغشته است، تصحیح کنیم، در این صورت ما انترناسیونال سومی داشتیم که از

طریق عمل نمونه‌وارش به تدریج می‌توانست کل پرولتاریای جهان را دور خود جمع کند و کمونیسم را به سازد.

مطمئناً "هیچ تاکتیکی بدون شکست نیست، اما حداقل می‌توانست شکست ساده‌تری باشد که پس از آن بتوان به راحت‌ترین وجهی دوباره به پا خواست. اما تاکتیک شما منجر به شکست طولانی پرولتاریا می‌شود. اما شما خواهان چیز دیگر نبودید، چرا که شما به جای مبارزین مصمم، خواهان توده‌های بعضاً، یا کاملاً" ناآگاهی هستید.

۵. نتیجه گیری

مطلب باقی مانده، گفتن چند نکته در مورد فصل آخر جزوه‌ی شما: «نتایج» است که شاید مهم‌ترین بخش کل کتاب شما باشد. من این بخش از کتاب شما را که در عین حال مرا به فکر کردن در باره‌ی انقلاب روسیه وادار کرد با مسرت کامل دوباره خواندم. اما می‌بایستی که من دوباره و دوباره در مورد این مساله فکر کنم که تاکتیک درخشان شما برای روسیه در این‌جا نادرست است. رفیق شما در این بخش جزوه‌ی تان (ص ۷۴ - ۶۸) مطرح کرده‌اید که در مرحله‌ی معینی از تکامل بایستی میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر از توده‌ها جلب فعالیت عملی شوند. و برای این کار دیگر تبلیغ برای کمونیسم «ناب» برای پرورش آن‌ها توسط پیشاهنگ کافی نیست. مساله‌ی که در این مطرح است... و دوباره شما به روش اپورتونیستی خود را ادامه می‌دهید که من با آن قبلاً برخورد کردم: استفاده از عناصر خرده‌بورژوازی و «شکاف»‌ها و غیره.

رفیق تمام مسائل مطرح شده در این بخش از کتاب شما نادرست است. شما به عنوان یک روس قضاوت می کنید و نه به عنوان یک کمونیست انترناسیونال که با کمونیسم واقعی اروپای غربی آشناست. در این فصل از کتاب هر واژه‌ی شما در مورد دریافت‌های تان از انقلاب روسیه پسندیده و در مورد سرمایه‌داری بزرگ صنعتی، سرمایه‌داری تراست‌ها و انحصارات نادرست است.

من در این جا نادرست بودن مسائل مطرح شده توسط شما را بدواً در جزئیات نشان خواهم داد. شما در مورد کمونیسم در اروپای غربی نوشته‌اید که: «پیشاهنگ پرولتاریای اروپای غربی تسخیر شده است.» (ص ۷۰) رفیق این مساله اشتباه است. «دوران تبلیغ دیگر به اتمام رسیده است.» (ص ۶۹) این مطلب نیز نادرست است. «ایده‌آل‌های پیشاهنگ پرولتاریا تسخیر شده است.» رفیق این اشتباه است. این مطلب هم‌سان با موضوعی است که من به تازه‌گی از بوخارین خواندم (که تراوش وضعیت ذهنی مشابهی است): «سرمایه‌داری انگلیس ورشکسته شده است.» من از رادک هم فانتزی‌های مشابهی را خواندم که بیش‌تر مربوط به ستاره‌شناسی هستند - هیچ کدام از مسائل مطرح شده درست نیستند. هنوز به غیر از آلمان در دیگر کشورهای اروپای غربی پیشاهنگ واقعی وجود ندارد. نه در انگلستان، فرانسه و بلژیک و نه در هلند و در صورتی که اطلاعات من درست باشد، هم‌چنین نه در اغلب کشورهای اسکاندیناوی. فقط آذرخش‌هایی وجود دارند که هنوز در مورد راهی که باید دنبال کنند، توافق ندارند. این مطلب که «دوران تبلیغ دیگر به پایان رسیده» دروغی دهشت‌ناک است. نه رفیق دوران تبلیغ تازه در اروپای غربی آغاز شده است. در هیچ کجا هسته‌ی پایداری وجود ندارد.

ما در این جا به هسته‌ی مقاوم مثل فولاد، روشن مثل کریستال احتیاج داریم. و ما بایستی از این جا شروع کنیم تا به توانیم یک سازمان بزرگ را به سازیم. ما در این جا از این جنبه وضعیت شما را در سال ۱۹۰۳ و شاید هم قبل‌تر از آن را، دوران

ایسکرا را داریم. رفیق در این جا شرایط و مناسبات بسیار بالغ تر از خود ما هستند و ما قبل از آن که هسته‌های اولیه را درست نکرده‌ایم، نایستی محسور این شرایط و مناسبات شویم.

ما در این جا در اروپای غربی، احزاب کمونیست در انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، اسکاندیناوی، ایتالیا، حتا KAPD در آلمان هنوز بایستی کوچک به مانیم، نه به خاطر این که ما خیلی از این کار خوش مان می‌آید، بل که به خاطر این که ما در غیر این صورت قوی نخواهیم شد.

یک مثال: بلژیک. در هیچ کجا مثل بلژیک (به غیر از مجارستان قبل از انقلاب) پرولتاریایی که رفرمیسم آن را به فساد کشانده باشد، وجود ندارد. در صورتی که در آن جا کمونیسم به جنبش توده‌یی تبدیل شود (از طریق پارلمانتاریسم و غیره) آن وقت فوراً مرده‌خوارها، مرده‌شوران و دیگران، تمام اپورتونیسم به آن حمله‌ور می‌شوند و آن را به گنبدیده گی می‌کشاند. و همه‌جا وضعیت یک‌سان و مشابه است. به دلیل این که جنبش کارگری در این جا ضعیف و اپورتونیسم آن را فلج کرده، به دلیل این که کمونیسم هنوز تقریباً "در نقطه‌ی صفر قرار دارد، از این رو ما بایستی هسته‌ی کوچکی را به وجود بیاوریم و تا وضوح و روشنی کامل نظری (در مورد مسائل مربوط به پارلمانتاریسم و اتحادیه‌ها و تمام مسائل دیگر) مبارزه کنیم. آیا این همان‌طور که کمیته‌ی اجرایی می‌گوید به معنی درست یک فرقه است؟ قطعاً" یک فرقه است. حال این دیگر به شما برمی‌گردد که با این نام بر روی هسته‌ی جنبشی برچسب بزنید که می‌خواهد جهانی را فتح کند.

رفیق جنبش بلشویکی شما هم زمانی کوچک بود. این جنبش به خاطر آن که کوچک بود و کوچک هم می‌خواست بماند، توانست برای مدت زمان طولانی خالص بماند. و فقط از این طریق و فقط از این طریق جنبش شما قدرت‌مند شد. ما هم قصد داریم همین کار را بکنیم.

این یک مساله‌ی بسیار مهم است. نه فقط انقلاب در اروپای غربی، بل که در روسیه هم به این مساله بسته‌گی دارد. رفیق محتاط باشید. شما به خوبی می‌دانید که ناپلئون زمانی که می‌خواست سرمایه‌داری مدرن را به تمام اروپا گسترش بدهد، فقط به این دلیل شکست خورد و جا را برای مرتجعان باز کرد که او به مناطقی رسید که نه فقط بیش از پیش قرون وسطا، بل که هنوز کم‌تر سرمایه‌داری بودند.

همان‌طور که در بالا مطرح کردم ادعاهای خُرد شما نادرست‌اند. من در این جا به مهم‌ترین مطلبی می‌پردازیم که شما مطرح کرده‌اید، یعنی این که زمان آن فرا رسیده که بدون تبلیغ برای کمونیسم «ناب» میلیون‌ها نفر را آن هم از طریق سیاست اپورتونیستی شما جذب کنیم. در صورتی که در مورد مسائل کوچک حق با شما بود، در صورتی که احزاب کمونیست در این جا به اندازه‌ی کافی واقعا قوی بودند، حتا در این صورت هم تمام مسائل مطرح شده اشتباه هستند.

همان‌طور که من بارها تکرار کرده‌ام، در این جا در اروپای غربی تبلیغ صرف برای کمونیسم جدید از آغاز تا پایان انقلاب ضروری است. چرا که فقط کارگران بایستی به تنهایی کمونیسم را بیاورند (این موضوع آن‌قدر مهم است که بایستی آن را دائما تکرار کرد). کارگران از دیگر طبقات (به‌میزان بسیار وسیع) تا پایان انقلاب نبایستی هیچ‌انتظاری داشته باشند.

شما می‌گویید (در صفحه‌ی ۷۲): «زمان انقلاب وقتی فرا رسیده که ما پیشاهنگ داشته باشیم و ما ۱. تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما به حد کافی سر در گم شده باشند، به حد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزه برون از حیظه قدرت‌شان خود را به حد کافی ناتوان کرده باشند؛ ۲. تمام عناصر مترزل، مردد، ناستوار لایه‌های میانی یعنی خرده‌بورژوازی و دمکراسی خرده‌بورژوازی خود را به حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکسته‌گی خویش به حد کافی بی‌آبرو شده باشند». (با تغییر جزئی، برگرفته از ترجمه‌ی محمد پورهرمزان - انتشارات

حزب توده ایران - چاپ هشتم. ۱۳۸۷) خوب رفیق آنچه را که شما در این جا مطرح می کنید، مربوط به شرایط روسیه، شرایط انقلاب در پیکر فرسوده‌ی دولت روسیه است. اما شرایط در دولت‌های واقعا "مدرن سرمایه‌داری بزرگ کاملا" طور دیگری است. احزاب بورژوازی بزرگ در مقابل کمونیسم از یک‌دیگر پشتیبانی خواهند کرد، سر در گم نخواهند شد، و دمکراسی خرده‌بورژوازی با آن‌ها در یک صف قرار خواهد گرفت. اگر چه این امر مطلق نخواهد بود، اما بایستی عامل تعیین کننده‌ی تاکتیک ما باشد.

ما در اروپای غربی منتظر انقلابی هستیم که از هر دو طرف به صورت مبارزه‌ی مصمم به پیش برده خواهد شد، چه از طرف بورژوازی و چه از خرده‌بورژوازی. درجه‌ی بسیار بالای سازمان‌یابی سرمایه‌داری و کارگران نشان‌دهنده‌ی این موضوع است. بنابراین ما بایستی مبارزه‌مان را با بهترین سلاح، با بهترین شکل سازمان، بهترین، قوی‌ترین ابزارهای مبارزاتی (نه با ابزاری ضعیف) سازماندهی کنیم. در این جا و نه در روسیه مبارزه‌ی واقعی بین سرمایه و کار انجام خواهد گرفت. چرا که در این جا سرمایه‌ی واقعی وجود دارد.

رفیق در صورتی که شما فکر می کنید که من در مورد مسائل مطرح شده (به دلیل عادت به خلوص نظری) اغراق می کنم، فقط کافی است که نگاهی به آلمان بکنید. در آن جا دولتی ورشکسته و تقریبا "بدون چشم‌انداز وجود دارد. اما تمام طبقات، بورژوازی بزرگ و خرده‌بورژوازی، دهقانان بزرگ و خرد برعلیه کمونیسم در یک صف ایستاده‌اند. نزد ما وضعیت در همه جا یکسان است. شاید در پایان روند انقلاب، وقتی که بحران دهشت‌ناک بروز کرده باشد و وقتی که ما به پیروزی نزدیک شده باشیم، شاید در آن زمان وحدت طبقات بورژوایی از بین برود و بعضی از خرده‌بورژواها و دهقانان خرد به طرف ما بیایند. اما این موضوع چه کمکی به ما در حال حاضر می کند؟ ما بایستی تاکتیک‌مان را برای آغاز و در

اثنای انقلاب تعیین کنیم. به دلیل این شرایط که نبایستی انتظار دیگری هم داشت (به دلیل مناسبات طبقات و به ویژه مناسبات تولیدی) طبقه‌ی کارگر تنها است. از آنجایی که این طبقه تنهاست، فقط زمانی قادر به پیروز شدن است که از نیروی عظیم ذهنی برخوردار شده باشد. و از آنجایی که قادرست به تنهایی به پیروزی برسد، تبلیغ برای کمونیسم «تاب» (برخلاف روسیه) تا پایان انقلاب الزامی است. بدون این تبلیغ پرولتاریای اروپای غربی، پرولتاریای جهانی و بالطبع پرولتاریای روسیه شکست خواهد خورد. بنابراین کسی که در این جا مثل شما به دنبال سازش و اتحاد با عناصر بورژوازی و خرده‌بورژوازی است، به‌طور خلاصه خواهان اپورتونیسم است، در این جا، در اروپای غربی - نه از واقعیت بل که از توهماتش حرکت می‌کند، پرولتاریا را فریب می‌دهد، (من در این جا همان واژه‌ی شما را بر علیه کمیسیون آمستردام به کار می‌گیرم) به پرولتاریا خیانت می‌کند. و این موضوع در مورد کمیته‌ی اجرایی در مسکو نیز صادق است.

هنگامی که من در حال نوشتن آخرین صفحات این نامه بودم، مطلع شدم که انترناسیونال تاکتیک شما و کمیته‌ی اجرایی را پذیرفته است. آذرخش انقلاب روسیه چشم نماینده‌گان اروپای غربی را کور کرده است. بنابراین ما باید مبارزه بر علیه انترناسیونال سوّم را آغاز کنیم. رفیق ما، یعنی دوستان قدیمی شما **پانه کوک، رولاند هولست، روتگرز** و من که شما دوستانی وفادارتر از ما نمی‌توانستید، داشته باشید، وقتی که با تاکتیک شما در مورد اروپای غربی آشنا شدیم، از خود سؤال کردیم که علت طرح این تاکتیک از جانب شما چیست؟ یکی گفت که: وضعیت اقتصادی روسیه آن قدر بد است که او قبل از هر چیز احتیاج به صلح دارد. به همین دلیل رفیق لنین می‌خواهد تا آنجایی که امکان دارد، نیروی هرچه گسترده‌تری را سازماندهی کند. یک نفر دیگر گفت که: او می‌خواهد که انقلاب عمومی را در اروپای غربی تسریع کند. به همین دلیل او

خواهان مشارکت میلیونی است. به همین دلیل به دنبال اپورتونیسیم است. خود من اما همانطور که گفتم، فکر می‌کنم که ارزیابی شما از شرایط فعلی اروپای غربی اشتباه است.

رفیق اما علت عمل کرد شما هرچه که باشد، شما با وهم‌برانگیزترین شکست مواجه خواهید شد و در صورتی که شما تاکتیک‌تان را تغییر ندهید، این تاکتیک منجر به وهم‌برانگیزترین شکست پرولتاریا خواهد شد. زیرا شما می‌خواهید روسیه و انقلاب روسیه را نجات بدهید، با این تاکتیک هم‌چنین عناصر غیر کمونیست را دور هم جمع می‌کنید. شما می‌خواهید آن‌ها را با ما کمونیست‌های واقعی متحد کنید، در حالی که ما هنوز یک هسته‌ی پابرجایی نداریم. شما قصد دارید که با این ملغمه از اتحادیه‌های مرده، با توده‌یی از عناصر نیمه - یک چهارم - یک هشتم - کمونیست و حتا با عناصری که کمونیست نیستند، ملغمه‌یی که فاقد یک هسته‌ی شایسته است، بر علیه سازمان‌یافته‌ترین سرمایه در جهان که با تمام طبقات غیر پرولتر مرتبط است، مبارزه کنید. بدیهی است که این ملغمه در یک نبرد از هم خواهد پاشید و توده‌های عظیم متواری خواهند شد.

رفیق شکست درهم‌شکننده‌ی پرولتاریای آلمان ناقوس حمله‌ی عمومی به روسیه است. در صورتی که انقلابی را که ما قصد انجام آن را داریم با آتش شعله قلمکار حزب کار و مستقل‌ها، فرانسویان مرکز و حزب ایتالیا انجام به گیرد، انتظار دیگری هم نباید داشت. دولت‌ها از چنین ملغمه‌ی اپورتونیستی حتا نخواهند ترسید. اما در صورتی که ما گروه‌های رادیکال درون قوی، احزاب مستحکم (اگر چه هنوز کوچک) بر پا کنیم، آن‌ها به تنهایی قادرند که این توده‌ها را در انقلاب به اعمال سترگ به کشانند - همانطور که اتحاد اسپار تاکیست‌ها در اوایل آن را نشان داد - دولت‌ها از چنین احزابی می‌ترسند و در نتیجه مجبورند که دست از سر روسیه بردارند، و سرانجام این احزاب از طریق این روش «ناب» آن قدر گسترده و

قوی خواهند شد که پیروزی را به همراه بیاورند. بنابراین تاکتیک ما «چپ‌ها» برای ما و هم‌چنین برای روسیه بهترین، نه تنها تاکتیک نجات‌دهنده است، بل که برعکس تاکتیک شما فقط مختص روسیه است. این تاکتیک برای کشور شما، کشوری با میلیون‌ها دهقان فقیر و با طبقه‌ی متوسطِ دائماً متزلزل و در حال غرق‌شدن، برجسته و عالی بود. اما این تاکتیک در این جا به درد نخور است.

بالاخره در این جا من بایستی ادعای شما و بسیاری از هم‌زمان شما را، همان‌طور که در فصل سوّم این مقاله در مورد آن صحبت کردم، رد کنم: یعنی ادعای شما مبنی بر این که انقلاب در اروپای غربی پس از آن که قشرهای دمکراتیک خرد سرمایه‌داری به اندازه‌ی کافی به لرزه درآمده، خنثا و یا جذب شده باشند، تازه شروع خواهد شد. هم‌چنین این ادعا در مورد این مساله‌ی مهم انقلاب اثبات می‌کند که شما به تمامی مسائل از نقطه‌نظر اروپای شرقی نگاه می‌کنید. و این اشتباه است.

اما پرولتاریا در آلمان و انگلیس آن‌قدر پرشمار و از طریق سازمان‌یابی‌اش آن‌قدر قدرت‌مند است که به تواند بدون این طبقات دست به انقلاب بزند و مسیر آن را تعیین کند. علاوه‌بر این که این طبقه در آلمان تنهاست، مجبور است که دست به این کار بزند. و در صورتی که تاکتیک درست را دنبال کند، می‌تواند این کار را انجام دهد. فقط وقتی که سازمان‌هایش ریشه در کارخانه‌ها داشته باشند و فقط پارلمان‌تاریسم را رد کند، می‌تواند از این طریق کارگران را قوی کند!

بنابراین ما چپ‌ها تاکتیک‌مان را نه فقط به دلایلی که مطرح کردم، انتخاب می‌کنیم، بل که هم‌چنین به این دلیل که پرولتاریای اروپای غربی به خصوص آلمانی و انگلیسی تنهاست و بایستی متکی به خودش باشد و در صورتی که به آگاهی دست پیدا کند، متحد شود، آن‌چنان قوی خواهد شد و از آن‌چنان نیروی عظیمی برخوردار خواهد شد که از این راه ساده می‌تواند پیروز شود. پرولتاریای

روسیه می‌بایست راه دیگری را انتخاب کند، چرا که به تنهایی ضعیف بود و از تمام آنچه که پرولتاریای جهان به دست آورده بود، آن هم به نحوی بسیار برجسته‌ی فراتر رفته بود. اما پرولتاریای اروپای غربی می‌تواند از راه مستقیم و روشن به پیروزی برسد. بدین ترتیب اثبات می‌شود که ادعای شما و هم‌زمان‌تان اشتباه است.

هنوز یک استدلال وجود دارد که بایستی اشتباه بودن آن نشان داده شود، ادعایی که به کرات از کمونیست‌های «راست» خوانده‌ام و از رهبر اتحادیه‌های روسیه، لوزوسکی شنیده‌ام که شما هم آن را مطرح کرده‌اید: «بحران توده‌ها را به کمونیسم جلب می‌کند، حتا زمانی که اتحادیه‌های غیرقابل قبول و پارلمنتاریسم را حفظ کند.» این استدلالی بسیار ضعیف است. چرا که ما دقیقاً نمی‌دانیم که این بحران آتی چقدر عمیق و گسترده خواهد بود. آیا این بحران در انگلستان و فرانسه به همان اندازه‌ی بحران کنونی آلمان عمیق خواهد بود؟ دوماً ضعف این استدلال (استدلال مکانیکی انترناسیونال دوم) ظرف شش سال اخیر اثبات شده است. تنگ‌دستی و بیچاره‌گی در سال‌های پایان جنگ بسیار دهشت‌ناک بود. اما انقلاب نشد. بحران در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسیار دهشت‌ناک بود. اما انقلاب پیروز نشد. بحران در مجارستان، اتریش، کشورهای بالکان، لهستان دهشت‌ناک بود و هست. انقلاب نشد یا این که به پیروزی نرسید، حتا زمانی که ارتش روسیه بسیار نزدیک بود. اما سوماً این استدلال در تضاد با خودش قرار دارد، چرا که در صورتی که بحران منجر به انقلاب شود، می‌توان تاکتیک بهتر «چپ‌ها» را انتخاب کرد.

اما نمونه‌های آلمان، مجارستان، بایرن، اتریش، لهستان، کشورهای بالکان اثبات می‌کنند که بحران و فلاکت برای انقلاب کافی نیستند. این کشورها با دهشتناک‌ترین بحران اقتصادی مواجه هستند، اما با این حال از انقلاب خبری

نیست. برای انقلاب باید عامل دیگری وجود داشته باشد که بدون تاثیر آن انقلاب بروز نمی‌کند و یا این که شکست می‌خورد. این عامل وضعیت ذهنی توده‌ها است. رفیق تاکتیک شما ذهنیت توده‌ها را به اندازه‌ی کافی بارور نمی‌کند، به اندازه‌ی کافی قوی نمی‌کند، آن را به همان صورتی که هست به حال خودش می‌گذارد. من در اثنای این نوشته نشان دادم که سرمایه‌ی بانکی، تراست‌ها، انحصارات و دولت‌های اروپای غربی (و امریکای شمالی) وابسته و تشکیل شده توسط آن‌ها تمام طبقات بورژوازی، بورژوازی کلان و خرده‌بورژوازی را بر علیه انقلاب متحد کرده است. اما این نیرویی که جامعه و دولت را بر علیه انقلاب متحد کرده فراتر از این هم خواهد رفت. سرمایه‌ی بانکی خود طبقه‌ی کارگر را در دوران قبلی، دوران اولوسیون بر علیه انقلاب تربیت، متحد و سازمان‌یابی کرده است. و چه‌گونه؟ در اتحادیه‌ها (سندیکالیستی و آزاد) و در احزاب سوسیال دمکرات. آن هم از این طریق که سرمایه آن‌ها را مجبور کرد که فقط برای اصلاحات مبارزه کنند، اتحادیه‌ها و احزاب کارگری را به موضع بی‌طرفی در مقابل دولت و جامعه کشاند و آن‌ها را به نیروهای ضد انقلابی تبدیل کرد. اتحادیه‌ها و احزاب کارگری از طریق سرمایه‌ی بزرگ به تکیه‌گاهی برای سرمایه تبدیل شدند. اما از آنجایی که آن‌ها از کارگران، تقریباً اکثریت آن‌ها از کارگران تشکیل شده‌اند و بدون این کارگران نمی‌شود انقلاب کرد، در درجه‌ی نخست بایستی این سازمان‌ها را درهم شکست تا خود انقلاب میسر شود. و چه‌گونه آن‌ها را می‌توان درهم شکست؟ از طریق تغییر ذهنیت آن‌ها. و ذهنیت آن‌ها را فقط از طریق مستقل کردن ذهنیت اعضای‌شان می‌توان تغییر داد. این امر فقط از این طریق صورت می‌گیرد که سازمان‌های درون کارخانه‌یی و اتحاد کارگری جای‌گزین اتحادیه‌ها شوند و احزاب کارگری دیگری، دیگر از پارلمانتاریسم استفاده نکنند. و این کار تاکتیک آن‌ها را خنثا می‌کند.

قدر مسلم سرمایه‌داری آلمان، فرانسه و ایتالیا ورشکسته است. یا دقیق‌تر است که گفته شود، دولت‌های سرمایه‌داری ورشکسته‌اند. خود سرمایه‌داران و سازمان‌های سیاسی و اقتصادی‌شان خودشان را سرپا نگه داشته‌اند و حتا سود، سود سهام و سرمایه‌گذاری جدید آن‌ها بسیار زیاد است. اما فقط از طریق افزایش سهام در گردش توسط دولت. در صورت سقوط دولت‌ها در آلمان، فرانسه و ایتالیا، سرمایه‌داران نیز سقوط خواهند کرد.

بحران اجتناب‌ناپذیر بسیار عظیم نزدیک می‌شود. در صورتی که قیمت‌ها افزایش پیدا کنند، موج اعتصابات نیز افزایش پیدا خواهند کرد؛ در صورت کاهش قیمت‌ها، ارتش بیکاران بزرگ‌تر خواهد شد. بدبختی در اروپا بیش‌تر می‌شود و پیامد آن گرسنه‌گی است. علاوه بر این جهان پر از عوامل انفجاربرانگیز است. تنش، انقلاب جدید نزدیک می‌شود. اما این انقلاب چه سرانجامی پیدا می‌کند؟ سرمایه‌داری هنوز قدرت‌مند است. آلمان، ایتالیا، فرانسه، اروپای شرقی زیاد با انقلاب فاصله ندارند. و مدت زمان زیادی است که سرمایه‌داری در اروپای غربی، در امریکای شمالی، در مناطقی که زیر استعمار انگلیس قرار دارند، تمام طبقات را بر علیه پرولتاریا متحد نگه خواهند داشت. بنابراین سرانجام انقلاب به میزان بسیار زیادی به تاکتیک ما و سازمان‌های ما وابسته است. و تاکتیک شما نادرست است. در این‌جا برای اروپای غربی فقط یک تاکتیک وجود دارد: تاکتیک «چپ‌ها» که به پرولتاریا حقیقت را می‌گوید و به او سراب را نشان نمی‌دهد. حتا زمانی که این تاکتیک مدت زمان بسیار زیادی را هم به خواهد، قوی‌ترین، نه تنها قوی‌ترین سلاح را آماده می‌کند: سازمان‌های درون کارخانه‌یی (و آن‌ها را به‌عنوان یک مجموعه متحد می‌کند) و در ابتدا هسته‌یی کوچک ولی مستحکم و ناب‌احزاب کمونیستی را تشکیل می‌دهد. و هر دو این تشکیلات‌ها را در میان کل پرولتاریا گسترش می‌دهد. در این‌جا این کار بایستی فقط به این صورت انجام بگیرد، نه به

خاطر این که ما «چپ‌ها» خواستار آن هستیم، بل که به خاطر این که مناسبات تولیدی و مناسبات طبقاتی آن را به این نحو می‌طلب‌اند.

در پایان برای روشن بودن مطالب مطرح شده برای خود کارگران، آن‌ها را به صورت معادلاتی کاملاً" صریح جمع‌بندی می‌کنم.

اولاً" به نظر من تصویر روشنی از دلایل اتخاذ این تاکتیک و خود این تاکتیک به خودی خود ارائه می‌شود: سرمایه‌ی بانکی بر اروپای غربی مسلط است. این سرمایه پرولتاریای پرشمار را چه از نظر ایده‌ئولوژیک و چه از نظر مادی برده‌ی حلقه به گوش خود کرده و تمام طبقات بورژوازی و خرده‌بورژوازی را با یک‌دیگر متحد کرده است. نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر این است که این توده‌ی عظیم مستقل شود. این امر فقط از طریق سازمان درون کارخانه‌یی و الغاء پارلمانتاریسم امکان‌پذیر است.

ثانیاً" من در این جا از آن جایی که تمایز بین تاکتیک شما و انترناسیونال سوّم از یک طرف و چپ‌ها از طرف دیگر قابل رویت است و برای این که کارگران انگیزه‌ی خود را به دلیل تاکتیک شما که به احتمال بسیار زیاد به بزرگ‌ترین شکست منجر خواهد شد، از دست ندهند، بل که به بینند که کسان دیگری - «چپ‌ها» - با تاکتیک دیگری وجود دارند، سعی می‌کنم، برای مقایسه‌ی بهتر این تاکتیک‌ها را در جملاتی کنار هم قرار دهم:

انترناسیونال سوّم معتقد است که انقلاب در اروپای غربی کاملاً" بایستی منطبق با قوانین و تاکتیک انقلاب روسیه انجام به گیرد. چپ‌ها معتقدند که انقلاب در اروپای غربی قوانین مختص به خودش را دارد و از آن پیروی می‌کند.

انترناسیونال سوّم معتقد است که انقلاب در اروپای غربی می‌تواند وارد اتحاد با دهقانان خرد و خرده‌بورژوازی، حتا با احزاب بورژوازی بزرگ شود و با آن‌ها مصالحه کند. چپ‌ها معتقدند که این امر غیرممکن است.

انترناسیونال سوّم معتقد است که در اثنای انقلاب بین بورژوازی، خرده‌بورژوازی و دهقانان خرد «شکاف» خواهد افتاد و آن‌ها دچار انشقاق خواهند شد. چپ‌ها معتقدند که بورژوازی و خرده‌بورژوازی تا مدت کوتاهی قبل از پایان انقلاب جبهه‌ی یک‌پارچه‌ی خواهند بود. انترناسیونال سوّم قدرت سرمایه‌ی اروپای غربی و امریکای شمالی را دسته‌کم می‌گیرد. چپ‌ها تاکتیک‌شان را بر اساس این قدرت بزرگ سرمایه اتخاذ می‌کنند.

انترناسیونال سوّم قدرت بانک‌ها و سرمایه‌ی کلان را برای متحد کردن تمام طبقات بورژوایی نادیده می‌گیرد. برعکس چپ‌ها تاکتیک خود را با مدنظر گرفتن این قدرت اتخاذ می‌کند.

از آن‌جایی که انترناسیونال سوّم معتقد نیست که پرولتاریا در اروپای غربی تنهاست، رشد ذهنی پرولتاریا را - که هنوز در تمام عرصه‌ها در بستر ایده‌نولوژی بورژوایی قوام گرفته - نادیده گرفته و تاکتیک‌ی را انتخاب کرده که برده‌گی و فرمان‌بری از ایده‌های بورژوایی را پابرجا نگه می‌دارد. چپ‌ها تاکتیک خود را در درجه‌ی نخست برای رهایی ذهنی پرولتاریا اتخاذ می‌کنند.

از آن‌جایی که انترناسیونال سوّم تاکتیک‌اش را برای رهایی ذهنی، هم‌چنین وحدت تمام احزاب بورژوایی و خرده‌بورژوایی تغییر نمی‌دهد، بل که برای مصالحه و «شکاف» انداختن بین آن‌ها اتحادیه‌های قدیمی را دست‌نخورده باقی می‌گذارد و تلاش می‌کند، که آن‌ها را وارد انترناسیونال سوّم کند. از آن‌جایی که چپ‌ها در درجه‌ی نخست خواهان رهایی ذهنی است و به وحدت بورژوازی باور دارد، از این موضع حرکت می‌کند که بایستی اتحادیه‌ها را نابود کرد و این‌که پرولتاریا نیاز به سلاح بهتری دارد.

بر همین اساس نیز انترناسیونال سوّم خواهان پابرجایی پارلمانتاریسم است. چپ‌ها به دلایل مطرح شده خواهان الغای پارلمانتاریسم است.

انترناسیونال سوّم مثل انترناسیونال دوم تغییری در شرایط برده گی به وجود نمی آورد. چپ ها می خواهند آن را از بنیاد تغییر بدهند. آن ها تیشه به ریشه ی شرارت و پستی می زنند.

از آن جایی که انترناسیونال سوّم در درجه ی نخست به ضرورت رهایی در اروپای غربی معتقد نیست و به وحدت تمام بورژوازی در انقلاب باور ندارد^{۳۱}، به همین جهت توده ها را دور و بر خود جمع می کند، آن هم بدون آن که از خود سؤال کرده باشد که آیا آن ها کمونیست های واقعی هستند، بدون آن که تاکتیک اش را بر مبنای آن تنظیم کند که آن ها فقط توده های غیر کمونیست هستند.

چپ ها می خواهند در تمام کشورها احزابی را فقط از کمونیست ها به وجود بیاورند و تاکتیک خود را بر این مبنا تنظیم می کنند. از طریق این کار، در ابتدا با احزاب کوچک می خواهند که اکثریت پرولتاریا را، بنابراین توده ها را کمونیست کنند.

بنابراین توده ها در اروپای غربی برای انترناسیونال سوّم فقط وسیله هستند. برای چپ ها هدف.

انترناسیونال سوّم از طریق اجرای کامل این تاکتیک (که در روسیه کاملاً درست بود) سیاست رهبر را عملی می کند. برعکس چپ ها سیاست توده ها را عملی می کنند.

انترناسیونال سوّم از طریق به کارگیری کامل این تاکتیک نه فقط نابودی انقلاب در اروپای غربی را بل که هم چنین انقلاب در روسیه را به همراه خواهد آورد. برعکس تاکتیک چپ ها منجر به پیروزی پرولتاریای جهانی خواهد شد.

۳۱ - فکر می کنم «باور دارد» درست باشد. (بازنویس)

و من در پایان می‌خواهم مطالب این نامه را به صورت بسیار خلاصه و روشن برای کارگرانی که بایستی درک روشنی از تاکتیک داشته باشند، در چند تر مطرح کنم. بدیهی است که این ترها بایستی در پرتو مطالب مطرح شده خوانده شوند.

۱. تاکتیک انقلاب در اروپای غربی بایستی تاکتیک کاملاً دیگری در روسیه باشد.

۲. چرا که پرولتاریا در این جا تنها است.

۳. بنابراین در این جا پرولتاریا بایستی به تنهایی بر علیه تمام طبقات دیگر انقلاب کند.

۴. بنابراین در این جا اهمیت توده‌ی پرولتر به‌طور نسبی بزرگ‌تر و اهمیت رهبر کم‌تر است تا در روسیه.

۵. بنابراین در این جا پرولتاریا بایستی هم‌چنین بهترین سلاح را برای انقلاب در اختیار داشته باشد.

۶. از آن جایی که اتحادیه‌ها سلاحی ناکافی هستند، بایستی به سازمان‌های درون کارخانه‌یی تبدیل شوند و یا این که این سازمان‌ها جای‌گزین آن‌ها شوند، سازمان‌هایی که بایستی خودشان به یک اتحادیه تبدیل شوند.

۷. از آن جایی که پرولتاریا مجبور است که انقلاب را به تنهایی انجام دهد و هیچ کسی هم به او کمک نخواهد کرد، بایستی از نظر ذهنی و روحی بسیار رشد کند. بنابراین بهتر است که در انقلاب از پارلمانتاریسم استفاده نکند. با سلام‌های برادرانه.

۵. گورتر